وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

فارسی

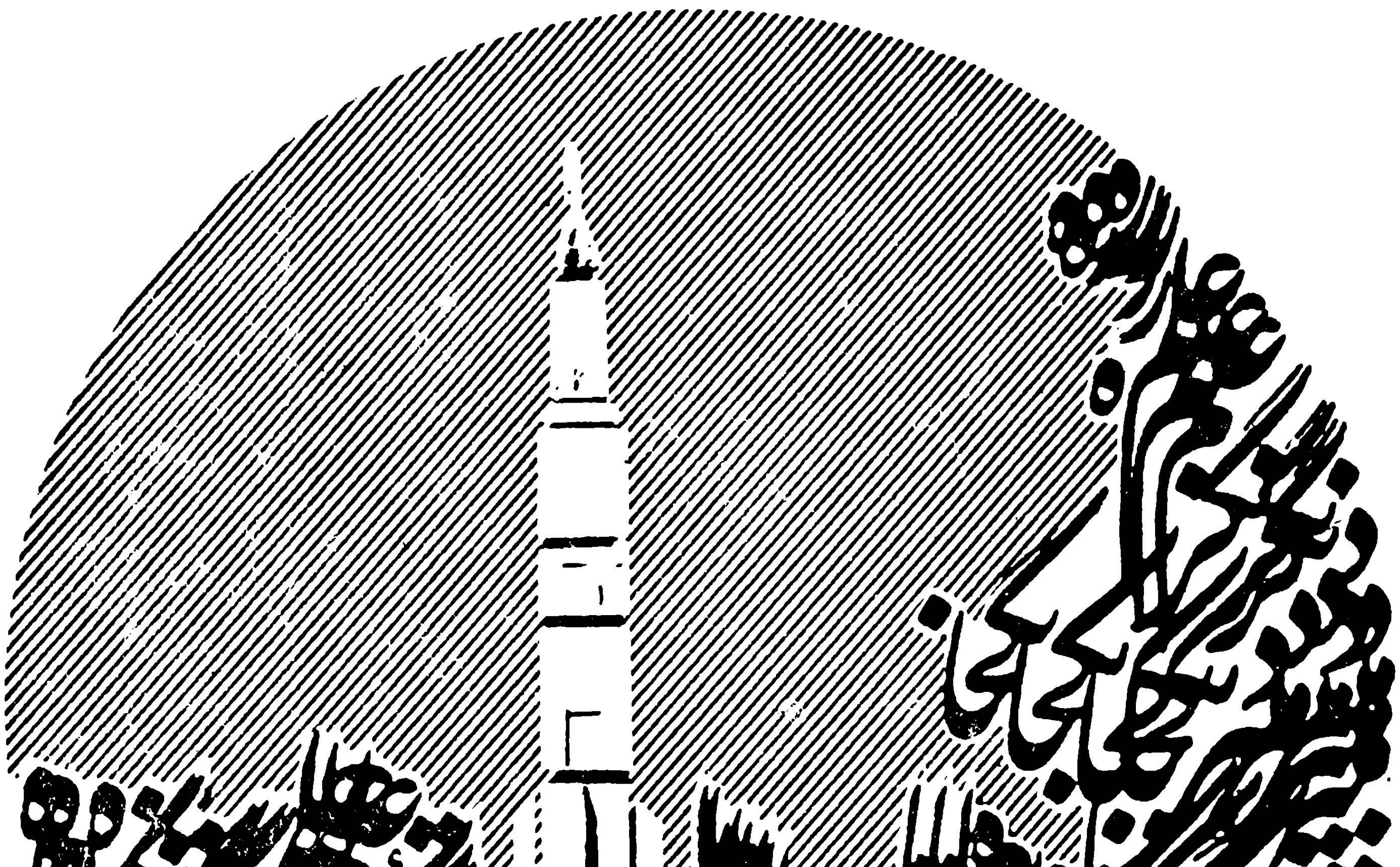


چهارم دبستان ۱۳۵۳

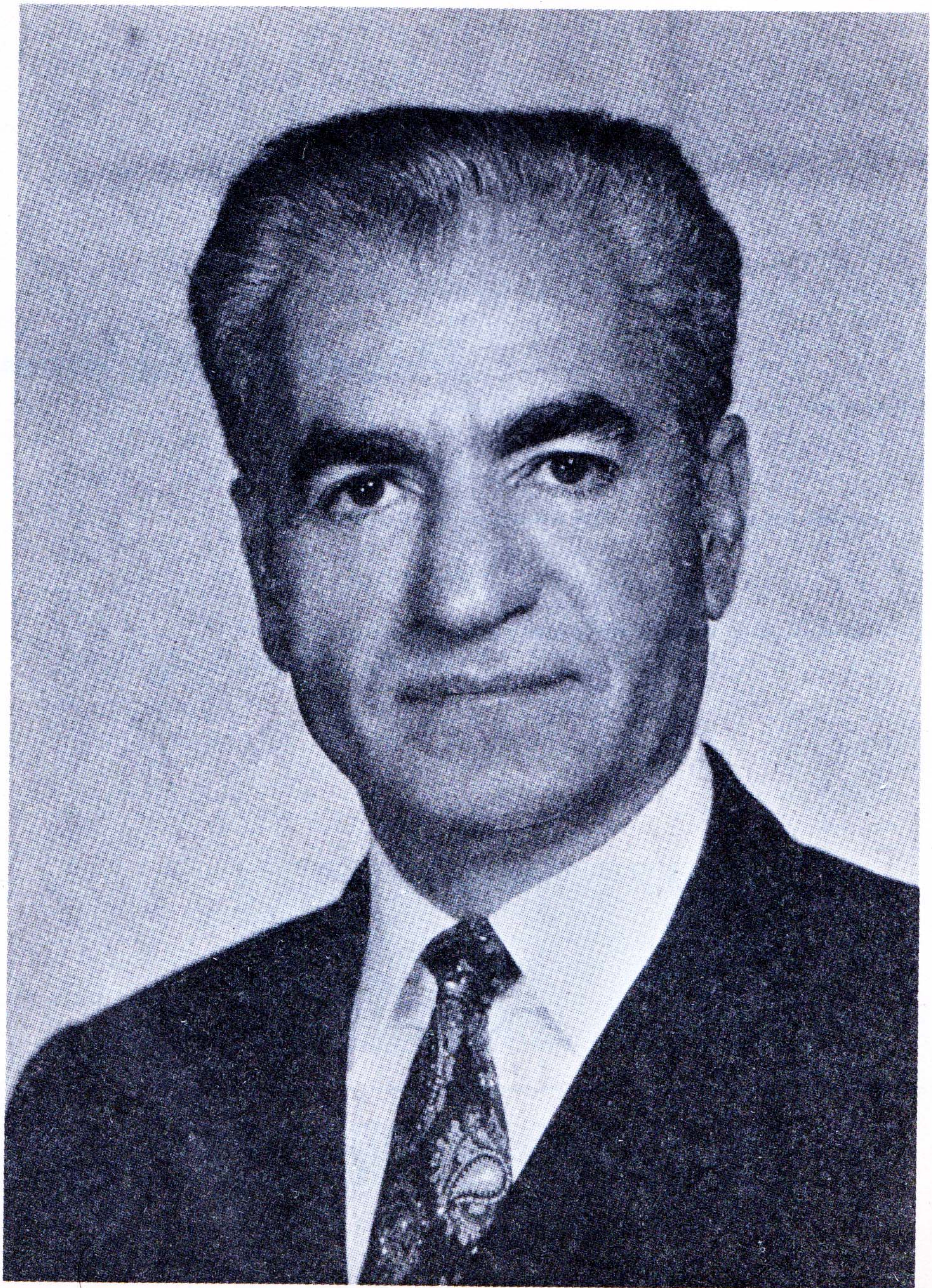
وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

فارسی



چهارم دبستان ۱۳۵۳



در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه آریامهر به تعمیم تعلیمات ابتدایی و با سوادشدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دورهٔ ابتدایی را در نظام نوین آموزش و پرورش بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش‌آموزان سراسر کشور توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همهٔ کتب پنج سالهٔ ابتدایی و روش تدریسهای مربوط که از طرف آن وزارت تألیف و تهیه شده با کمک سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارك شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظیری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چندسالی که از ایجاد آن می‌گذرد تأسیساتی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱ ـ آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی ـ تهران.

۲ ـ آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی ـ تهران.

۳ ـ دویست و پنجاه و پنج درمانگاه در نقاط مختلف بخصوص روستاهای دور افتادهٔ سراسر کشور که در آنها درمان و دارو برای همه رایگان است.

۴ ـ سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان رضا پهلوی (تجریش) ـ بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) ـ بیمارستان نکوئی (قم).

۵ ـ آموزشگاه بهیاری فرح پهلوی ـ رامسر.

۶ ـ آموزشگاه بهیاری رضا پهلوی ـ تجریش.

۷ ـ بخش پرتوشناسی (عکسبرداری) ـ در محل بیمارستان رضا پهلوی ـ تجریش.

۸ ـ بخش درمان کچلی ـ در محل بیمارستان رضا پهلوی ـ تجریش.

۹ ـ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ـ تهران.

۱۰ ـ کارخانهٔ داروسازی بنگاه خیریهٔ داروپخش برای تهیهٔ داروهای مرغوب و ارزان در داخل کشور ـ تهران.

۱۱ ـ چاپخانهٔ عظیم بیست و پنجم شهریور که همین کتابهای ابتدایی نیز در آنجا طبع می‌شود.

۱۲ ـ درمانگاه و ناهارخوری بنگاه شمارهٔ ۲ اشرف در سرآسیاب دولاب ـ تهران.

۱۳ ـ نوسازی شهر دزفول و برانداختن کانون تراخم از این شهر.

۱۴ ـ پنج شعبهٔ کمک به مادران و کودکان (اندرزگاه) در تهران و ۸۱ شعبه در سراسر کشور.

۱۵ ـ کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریهٔ دیگر.

۱۶ ـ کمکهای نقدی به مؤسسات آموزشی و تربیتی.

۱۷ ـ کمکهای اتفاقی به هنگام بروز سوانح طبیعی مانند زلزله و سیل در نقاط مختلف کشور.

۱۸ ـ کمک به معلولین بی‌بضاعت.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

به نام خدا

تألیف حسن انوری

نقّاشی از:
محمّدزمان زمانی – پرویز کلانتری – نورالدّین زرّین کلک

خط:
محمّد احصائی

تنظیم صفحات:
گیلیارد عرفان

چاپ شرکت افست «سهامی خاص» چاپخانهٔ بیست‌وپنجم شهریور

این کتاب غیر قابل فروش است.
استفاده کننده از این کتاب فقط پنج ریال برای کمک به امر مبارزه با بیسوادی می‌پردازد.



آنچه در این کتاب می‌خوانید:

به نام خدا

ای نامِ تو بهترین سرآغاز — بی نامِ تو نامه کِی کنم باز

ای یادِ تو مونسِ* روانم* — جُز نامِ تو نیست بر زبانم

هم قصّهٔ نانموده* دانی — هم نامهٔ نانوشته خوانی

از ظلمت* خود رهاییم* دِه

با نورِ خود آشناییم دِه*

نظامی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آشناییم ده = آشنایی ده مرا. با نور خود آشناییم ده، یعنی: دل مرا با نور خداشناسی و خداپرستی آشنا کن، یعنی: مرا موفّق کن که ترا بشناسم.

روان = روح، جان

رهایی = رهاشدن، نجات

ظلمت = تاریکی. از ظلمت خود رهاییم ده، یعنی: مرا از نادانی خودم رهایی ده.

مونس = همدم

نانموده = نشان داده نشده، معلوم نشده

پرسش:

۱ ــ چرا این درس در اوّل کتاب گذاشته شده است؟

۲ ــ چرا هر کاری را با نام خدا شروع می کنیم؟

۳ ــ مقصود از بیت سوّمِ این شعر چیست؟

۴ ــ شاعر در بیت آخر، از خدا چه خواسته است؟

۵ ــ آیا فقط با خواهش از خدا می‌توانیم از نادانی خود رهایی بیابیم؟

۶ ــ این شعر از کیست؟

تمرین:

– از روی این درس، یک بار با خطّ خوش بنویسید.

– یک کلمهٔ هم‌معنی با هر یک از این کلمه‌ها:

گیسو ، خدا ، آغاز ، قصّه ، رهایی ، نور ،

پیدا کنید و بنویسید.

مثال:

گیسو، زلف

– از میان این کلمه‌ها، کلمه‌های هم‌خانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار بنویسید:

ظلمت ، اُنس (خوگرفتن) ، ظُلمانی ، مونس

– با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

سرآغاز ، آشنایی ، مونس ، قصّه ، رهایی

– در مقابل هر یک از این کلمه‌ها:

باز ، بهترین ، ظلمت ، آغاز ، ورود ، طولانی ، فردا ،

کلمه‌ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد.

– شعر را حفظ کنید.

ده

عصر جمعه بود. چند تکّه ابر تیزه رنگ آسمان را فراگرفته بود. ابرها آرام و بیصدا حرکت می کردند. سایهٔ آنها نیز در زمین در حرکت بود. سایه‌ها از خرمنها و باغها می‌گذشتند. ده نیز زمانی در سایه قرار می‌گرفت و زمانی آفتاب آن را روشن می کرد.

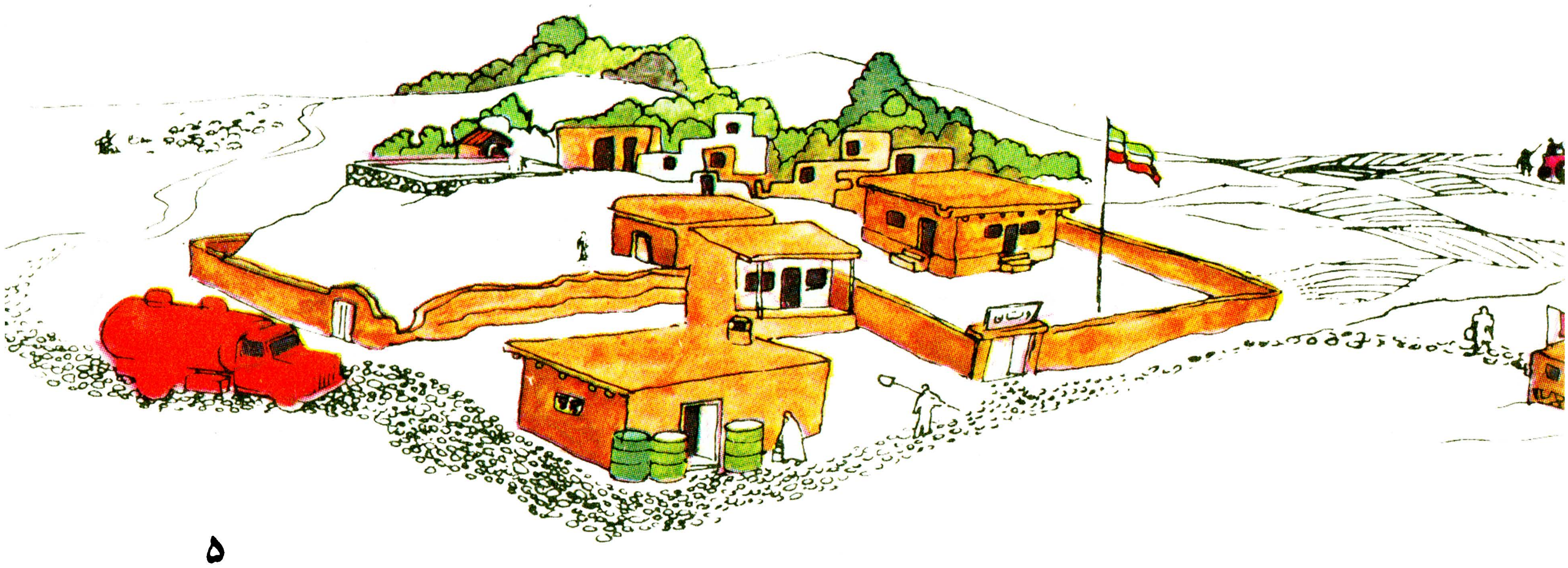
حسین بالای تپّهٔ کنار ده نشسته بود. منظرهٔ ده، باغهای اطراف، خرمنها و



گاوها و گوسفندهایی را که در مزرعه‌ها می‌چریدند تماشا می‌کرد. در تپّهٔ مقابل پدر و برادر بزرگ خود را می‌دید که با تراکتور* زمین را شخم می‌زدند. شب قبل، از شرکت تعاونی* روستایی* به پدر حسین خبر داده بودند که فردا نوبت اوست که با تراکتور زمین را شخم بزنند.

حسین در کنار ده، ساختمان شرکت تعاونی و انبار فروش نفت و کمی دورتر ساختمان دبستان را می‌دید. پرچم سه رنگ دبستان با وَزِش* باد تکان می‌خورد. آموزگار که هر روز صبح با لباس مرتّب و زیبای سپاهی دانش در کلاس حاضر می‌شد، کتابها، دوستان کلاس، همه یکی یکی از نظر حسین می‌گذشتند.

در گوشه‌ای از ده دود تیره‌ای به هوا برمی‌خاست. گاهی دود مانند ستون به آسمان می‌رفت و کم کم در آسمان پراکنده می‌شد و گاه باد آن را در قسمتهای پایین پراکنده می‌ساخت. بازی باد با دود منظره‌ای تماشایی بوجود آورده بود. این دود از حمّام ده برمی‌خاست.



چند لحظه بعد حسین دو نفر را دید که از تپّهٔ مقابل بالا می‌روند و به مخزن* آب نزدیک می‌شوند. حسین آن دو را شناخت، یکی آموزگار ده و دیگری سپاهی ترویج و آبادانی* بود. با دیدن آنها فکرهای تازه‌ای به سراغ حسین آمد، او بیاد آورد که ده آنها تا سه سال پیش دبستان، حمّام و آب آشامیدنی نداشت. کوچه‌ها سنگفرش نشده بود. زمینها را با گاو شخم می‌زدند. از آن موقع که سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی به ده آمده و دهقانان را راهنمایی کرده‌اند، دهقانان توانسته‌اند با کوشش و همکاری چاه عمیق بزنند، مخزن آب درست کنند، به تمام کوچه‌ها لوله بکشند، شرکت تعاونی روستایی تشکیل بدهند، زمینها را با تراکتور شخم بزنند و با کمک هم در آبادانی ده بکوشند.

در این موقع ماشین نفتکشی از دور دیده شد که به ده نزدیک می‌شد، حسین با خود گفت: جادّه هم از کارهایی است که با کوشش سپاهی ترویج و آبادانی هموار* شده است وگرنه ده ما کجا و اتومبیل کجا؟

کم کم هوا تاریک شد، حسین از تپّه پایین آمد و براه افتاد. از دور دید که چگونه فانوسها را در سر کوچه‌ها آویزان می‌کنند. در اینجا حسین بیاد آورد که چندی پیش از پدرش شنیده بود که بزودی شرکت تعاونی برای ده موتور برق خریداری خواهد کرد. حسین منظرهٔ زیبای ده را در وقتی که کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن شده است پیش چشم می‌آورد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

تراکتور = ماشینی که برای کارهای کشاورزی مانند شخم‌زدن و خرمن کوبیدن بکار می‌رود.

سپاهی ترویج و آبادانی = دختر یا پسرجوانی که پس از ۱۲ یا ۱۶ سال درس خواندن به روستاها می‌رود تا به جای خدمت (وظیفهٔ سربازی) به مردم روستاها در کارهای کشاورزی و آبادانی کمک کند و چیزهای تازه‌ای به آنها یاد دهد.

شرکت تعاونی = شرکتی است که احتیاجهای کسانی‌را که در آن عضو هستند برطرف می‌کند.

شرکت تعاونی روستایی = شرکتی که دهقانان تشکیل می‌دهند تا احتیاجهای خود را با کمک آن رفع کنند. شرکت تعاونی روستایی به روستائیان وام می‌دهد یا تراکتور و وسایل کشاورزی دیگر در اختیار آنها می‌گذارد.

مخزن = جایگاه، جای نگهداری چیزی

وزش = وزیدن

هموار = صاف

پرسش :

۱ ــ حسین در کجا نشسته بود؟

۲ – حسین از بالای تپّه چه می‌دید؟

۳ – سپاهی دانش به که می گویند؟

۴ – سپاهی ترویج و آبادانی به که می گویند؟

۵ – با تراکتور چه می کنند؟

۶ – ده حسین پیش از آمدن سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی چگونه بود؟

۷ – ده حسین پس از آمدن سپاهیان چه تغییری کرد؟

۸ – شرکت تعاونی روستایی یعنی چه؟

۹ – «ده ما کجا و اتومبیل کجا؟» یعنی چه؟

تمرین:

– از روی این کلمه‌ها و ترکیبها سه بار بنویسید:

وظیفه ، عمیق ، مخزن ، منظره ، مزرعه ، سراغ ، لحظه ، شرکت تعاونی روستایی ، سپاه ترویج و آبادانی ، مستقیم

– این جمله‌ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ – چند تکه ابر آسمان را

۲ – ابرها آرام

۳ – سایهٔ ابرها در زمین

۴ – سایه‌ها از باغها و خرمنها .

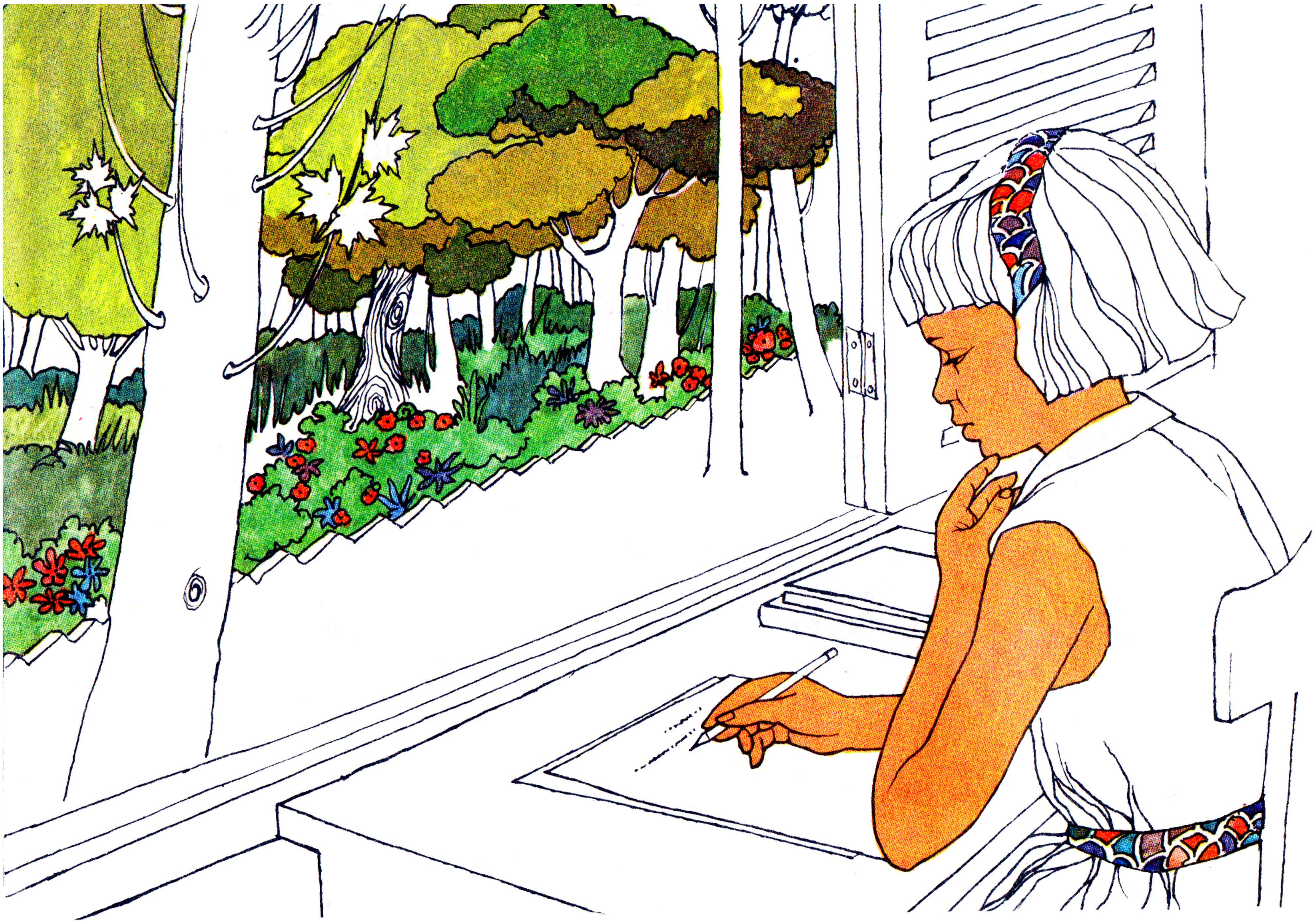
۵- حسین در بالای تپه

۶- اتومبیلی از دور

– در این نوشته به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آن یک بار بنویسید:

روز جمعه برای ... به خارج شهر رفته بودیم . هیزم جمع ... و در گوشه‌ای ... آتش ... از آتش ... برمی‌خاست . باد دود را به هر ... پراکنده ... گاهی دود مانند ... به آسمان می‌رفت و گاه در قسمتهای . . . پراکنده می‌شد. باد با ... بازی می‌کرد و منظرهٔ ...

– منظرهٔ دهی را که در درس شرح داده شده است، از قول خودتان بنویسید و آن را چنین شروع کنید: عصر جمعه بود. من در بالای تپهٔ کنار ده نشسته بودم. چند تکّه ابر



چشم بینا و گوش شنوا* داشته باشیم

پروین در کنار پنجره نشسته بود. از آنجا باغ بزرگی دیده می‌شد. پروین هر چند لحظه یک بار سرش را بلند می‌کرد. از روی کنجکاوی* و بدقّت نگاهی به باغ می‌انداخت. آنگاه قلمش را روی کاغذ می‌لغزاند*. پروین انشا می‌نوشت.

آموزگار به دانش‌آموزان گفته بود که منظره‌ای را که درخانه یا در دبستان یا در جای دیگر می‌بینند توصیف کنند*.

پروین سعی می‌کرد چیزی از مناظر* باغ از نظرش دور نماند: درختان و شاخه‌های در هم رفتهٔ آنها، رنگ برگها، زمین باغ که اینجا و آنجا از میان درختان دیده

می‌شد، گنجشکانی که در لابلای درختان جیک جیک می کردند. همه را آنطور که می‌دید یادداشت می کرد. آنگاه پروین بدقّت به صداهایی که از باغ می آمد گوش داد: صدای سوسکها، صدای باغبان که بلند بلند حرف می‌زد، صدای قورباغه‌ها، گنجشکان و صداهای دیگری شنیده می‌شد. پروین در بارهٔ صداهایی که می‌شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر می کنند. باغبان با صدای بلند با کسی حرف می‌زند. گنجشکان در لابلای درختان جیک‌جیک می کنند. صدای قورباغه از استخر باغ می آید. اوه، خدایا! کاش می‌دانستم او چه می گوید . . . »

پروین پس از اینکه نوشته‌اش تمام شد آن را چند بار بدقّت خواند. بعضی از جمله‌ها را پس و پیش کرد، بعضی از جمله‌ها را از نو نوشت. در آخر هم نوشتهٔ خود را پاکنویس کرد.

وقتی که پروین انشای خود را در کلاس خواند همه پسندیدند و از شنیدن آن لذّت بردند. آموزگار نیز پروین را تحسین* کرد و به شاگردان گفت: پروین باغ را خوب توصیف کرده است. ما الآن می‌توانیم باغی را که او دیده پیش چشم بیاوریم. کسی می‌تواند خوب انشا بنویسد که کنجکاو باشد. گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد و هر چیزی را بدقّت نگاه کند و آنچه را می‌بیند یا می‌شنود یا می‌خواند بخاطر بسپارد و وقتی که انشا می‌نویسد، دیده‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های خود را در انشا بکار برد. یکی از نویسندگان می گوید: «برای نوشتن، بدقّت در چیزها بنگرید و هر چه را به چشمتان می آید بی کم و بیش* توصیف کنید. وضع اتاق را چنان شرح دهید که خواننده بتواند آن را به همان صورت که شما دیده‌اید پیش چشم بیاورد. »

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بیش = زیاد، بسیار

تحسین = تعریف کردن، آفرین گفتن

توصیف کنند = وصف کنند، صفتها (ی آن) را بیان کنند

شنوا = شنونده

کنجکاوی = بررسی و جستجوی دقیق

لغزاندن = چیزی را به لغزیدن واداشتن

مناظر = منظره‌ها

پرسش :

۱ ــ آموزگار به شاگردان چه گفته بود؟

۲ ــ پروین چه منظره‌ای را برای نوشتن انتخاب کرده بود؟

۳ ــ پروین انشای خود را چگونه نوشت؟

۴ ــ چرا باید چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم؟

۵ ــ چرا باید نوشتهٔ خود را پاکنویس کنیم؟

۶ ــ شما دلتان می‌خواهد چه منظره‌هایی را توصیف کنید؟

۷ ــ نویسنده به چه کسی می‌گویند؟

۸ ـ از قول یکی از نویسندگان چه مطلبی در این درس نقل شده است؟

۹ ـ شما چه نویسندگانی را می‌شناسید؟

به این نکته توجّه کنید:

وقتی که بعد از مطلبی سه نقطه می‌گذاریم یعنی آن مطلب ناتمام است و دنبالهٔ آن نوشته نشده است، مانند: «اوه، خدایا! کاش می‌دانستم . . .»

وقتی که مطلبی را از کسی نقل می‌کنیم آن را در داخل این علامت «   » می‌نویسیم، مانند: پروین در بارهٔ صداهایی که می‌شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر می‌کنند.»

تمرین:

ـ سوسک جیرجیر می‌کند. گنجشک جیک‌جیک می‌کند. بنویسید: گوسفند، بز، مرغ، خروس و سگ چه می‌کنند؟

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

جو ، برگ ، زرد ، یکی یکی ، باد ، زاغ

ـ منظره‌ای را که در خانه یا در دبستان یا در جای دیگر می‌بینید توصیف کنید.

گنج‌نامه*

دانش‌آموزی که اهل یکی از روستاهای اطراف همدان بود حکایت می‌کرد:

اوّل تابستان بود، دبستان تازه تعطیل شده بود. شبی پدرم با چند تن از دوستانش دور هم نشسته بودند و از گذشته‌ها گفتگو می‌کردند، از گنج‌نامه هم سخن بمیان آمد. من گفتم: پدر، دلم می‌خواهد من هم «گنج‌نامه» را ببینم.

پدرم گفت: بسیار خوب روز جمعه من و چند نفر از رفقا*، به دیدن گنج‌نامه می‌رویم. تو هم با ما بیا

روز جمعه صبح زود براه افتادیم. هوا ابری بود. تا گنج‌نامه شش کیلومتر راه داشتیم. در کنار رودخانه میان درختها و کشتزارها راه می‌سپردیم. کم‌کم به درّه‌ای رسیدیم. آب از میان تخته‌سنگهای بزرگ بسرعت سرازیر می‌شد و به شکلِ مارپیچ* به طرف شهر همدان می‌رفت. به نزدیک آسیابی رسیدیم که در دل سنگ در دامنهٔ کوه الوند ساخته‌اند. آب کوهسار سنگهای آن را حرکت می‌داد. چون به نزدیکی آب رسیدیم کفشها را درآوردیم و از آب گذشتیم و به طرف چپ رودخانه رفتیم.

راه کم‌کم باریک می‌شد. بدنهٔ* طرف راست کوه مثل دیواری بالا رفته بود. کمی بالاتر از آن درختهای مو و درختهای میوه کاشته بودند. در طرف چپ، آب صاف و زلالی روان بود. قدری بالاتر صَخرهٔ*ها و تخته‌سنگهای بزرگ دیده می‌شد.

کوه الوند مانند عقابی که از هوا بر کبوتری بنگرد بر ما می‌نگریست. هر چه بالاتر می‌رفتیم راه تنگتر می‌شد. اندکی بالاتر تخته‌سنگهای بزرگی در راه دیدیم. بدشواری* از آنها گذشتیم.

دیگر اثری از راه دیده نمی‌شد. پدرم گفت: بهتر بود اندکی راهمان را دورتر می کردیم و از راه ماشین‌رو می رفتیم، امّا دیگر گذشته است. از این سنگ‌خاره‌ها که بگذریم به گنج‌نامه می‌رسیم. وقتی که سنگ‌خاره‌ها را پشت سر گذاشتیم دیواره‌ای از کوه در برابر ما نمایان شد. در گوشهٔ آن که مثل آینه صاف کرده بودند، چیزهایی به‌خطّی که ما نمی توانستیم بخوانیم نوشته‌شده‌بود. پدرم گفت: «پسرم، گنج‌نامه همین نوشته است.»

هر یک از همراهان، بنحوی* در بارهٔ نوشته سخن می گفت. یکی می گفت: این گنج‌نامه نیست، جنگ‌نامهٔ* است. دیگری گفت نه! این به زبان زرتشتیهاست و معنایش این است:

«راستی و درستی راه خداست، دروغ راه شیطان است، راستگو باشید تا دیگران هم به شما راست بگویند، راستی درمان است و دروغ درد!»

چندی بعد که من، ماجرای گنج‌نامه را به آموزگار گفتم، آموزگار در جوابم گفت: این نه «گنج‌نامه» است نه «جنگ‌نامه»! من هم به آنجا رفته‌ام و آن خطّها را دیده‌ام. این خطّ، خطّ میخی است. پدران ما در ۲۴۰۰ سال پیش با



این خطّ چیز می‌نوشته‌اند.

به دستور داریوش پادشاه بزرگ ایران و به دستور پسرش خشایارشا این خطّها را روی کوه کنده‌اند و معنای آن به فارسی امروزی این است:

«به نام خدایی که این زمین را آفرید و آن آسمان را آفرید و مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید و داریوش را بر بسیاری از پادشاهان، شاه و فرماندار ساخت.»

«منم داریوش، پسر ویشتاسب هخامنشی، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان. پادشاه کشورهای فراوان، کشورهایی با مردمان گوناگون.»

آنگاه آموزگار اضافه کرد: «در هر گوشه‌ای از خاک وطن ما از این قبیل آثار و یادگارهای باستانی وجود دارد. مردم هر محلّی در بارهٔ آنها داستانها و افسانه‌ها گفته‌اند. ما باید این آثار را خوب بشناسیم و تا آنجا که می‌توانیم در حفظ آنها بکوشیم. این آثار، یادگار پدران ما است. شناسایی* آنها باعث می‌شود تا ما پدران و گذشتهٔ میهن خود را خوب بشناسیم.»

اقتباس از متنهای قرائتی برای کودکان نوشتهٔ محمّدباقر هوشیار

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بدشواری = بسختی

بدنه = بدن، تنه

بنحوی = بنوعی

جنگ‌نامه = نامه یا نوشته‌ای که در بارهٔ جنگ باشد

رفقا = رفیقان، دوستان

شناسایی = شناختن

صخره = سنگ بزرگ

گنج‌نامه = نامه یا نوشته‌ای که در بارهٔ گنج باشد

مارپیچ = پیچ در پیچ مانند حلقه‌های مار

پرسش :

۱ ــ چه کسی مطالب این درس را حکایت کرده است؟

۲ ــ این واقعه در چه موقع اتّفاق افتاده است؟

۳ ــ از ده تا گنج‌نامه چقدر راه است؟

۴ ــ در این درس کوه الوند به چه تشبیه شده است؟

۵ ــ همراهان در بارهٔ گنج‌نامه چه می‌گفتند؟

۶ ــ گنج‌نامه به چه خطّی است و به دستور چه کسی نوشته شده است؟

۷ ــ در گنج‌نامه چه نوشته‌اند؟

۸ ــ آیا اسم گنج‌نامه که بر این نوشتهٔ روی کوه گذاشته‌اند درست است؟

۹ ــ به نظر شما چرا اسم این نوشته را گنج‌نامه گذاشته‌اند؟

۱۰ ــ در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟

۱۱ ــ چرا باید آثار تاریخی را خوب بشناسیم؟

۱۲ ــ این درس از نوشته‌های چه کسی اقتباس شده است؟

به این نکته توجّه کنید:

اگر بگوییم: «ما ایران را» از آن چیزی نمی‌فهمیم. امّا اگر بگوییم: «ما ایران را دوست می‌داریم.» از آن معنی کاملی می‌فهمیم. «ما ایران را دوست می‌داریم.» یک جمله است. اگر بگوییم: «علی کتاب» از آن چیزی نمی‌فهمیم. امّا اگر بگوییم: «علی کتاب دارد.» از آن معنی کاملی می‌فهمیم. «علی کتاب دارد.» یک جمله است:

چند کلمه‌ای که بر روی هم دارای معنی کاملی باشد یک جمله است.

تمرین:

ـ این جمله‌ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ ـ دانش آموزی اهل یکی از روستاهای همدان

۲ ـ دبستان تازه

۳ ـ کم کم راه

۴ ـ کوه الوند مانند عقابی که بر کبوتری بنگرد بر ما

۵ ـ بدشواری از سنگ خاره ها

۶ ـ داریوش یکی از پادشاهان بزرگ ایران

۷ ـ این نوشته را به دستور داریوش بزرگ

۸ - ما باید آثار تاریخی را

۹ - ما باید در حفظ آثار تاریخی

۱۰ - ایرانیان قدیم به خطّ میخی

– با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

خاکِ وطن ، بدشواری ، آثار ، حفظ ، شناسایی ، خطّ میخی ،

پدران ما ، مارپیچ ، رفقا

– از این نوشته‌ها کدامیک جمله است و کدامیک جمله نیست. از روی جمله‌ها یک‌بار بنویسید:

۱ – راه کم کم باریک

۲ – آب کوهسار سنگها را حرکت می‌داد.

۳ – سپاهی دانش به بچّه‌های ده خواندن و نوشتن یاد داد.

۴ – دو نفر از بالای تپّهٔ مقابل

۵ – کوچه‌های ده را سنگفرش کردند.

۶ – زمینها را با تراکتور شخم

۷ – کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن خواهد شد.

۸ – وظیفهٔ خود را درست انجام بده!

۹ – آب از میان تخته‌سنگهای بزرگ بسرعت

۱۰ – در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟

خود را بیازمایید (۱)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ – سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج و آبادانی در روستاها چه می کنند؟

۲ – شرکت تعاونی یعنی چه ؟

۳ – «شما کجا و اینجا کجا؟» یعنی چه ؟

۴ – به صدای سوسک جیرجیر می‌گویند بنویسید به صدای گنجشک ، گوسفند، مرغ، خروس و سگ چه می گویند؟

۵ – گنج‌نامه در نزدیکی کدام شهر است ؟

ب) با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید

مونس ، ورزش ، مخزن ، کنجکاوی ، تحسین

ج) یک کلمهٔ هم‌معنی با هر یک از این کلمه ها پیدا کنید و بنویسید:

قصه ، رهایی ، هموار ، عمیق بسیار آسودگی ، رفیق ، تاریکی ، همدم ، صاف.

د) هر چند تا از این کلمه‌ها با هم، هم‌خانواده هستند. هردسته از کلمه‌های هم‌خانواده را در یک سطر بنویسید:

منظور ، انس ، ظلمت ، شریک ، مزرعه ، شرکت ، مناظر مونس ، منظره ، ظلمانی زراعت ، نظر

علم و هنر

کودکی گفت من چکار کنم
تا به آن کار افتخار کنم
گفتمش* علم و معرفت* آموز
تا شبِ محنت* تو گردد روز

* * * * * * *

علم باشد دوای هر رنجی
علم باشد کلید هر گنجی
گیرمت* در جهان بسی باشی*
علم آموز تا کسی باشی
آدمی را اگر هنر باشد*
بِه* که تا مال و سیم و زر باشد
هر کسی زنده است روزی چند
تا اَبَد* زنده است دانشمند



شعرها از عبّاس شهری

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آدمی را اگر هنر باشد = انسان اگر هنر داشته باشد

ابد = همیشه

بسی باشی = بسیار بمانی، بسیار زندگی کنی

به = بهتر. به که تا مال و سیم و زر باشد، یعنی: بهتر است از اینکه نقره و طلا داشته باشد.

راه به سر منزل مقصود برد = به مقصودش رسید، به آرزویش رسید

ره به کجا می‌برد = تا کجا می‌رسد

گفتمش = گفتم به او

گیرمت = گیرم تو، خیال کنم تو

محنت = غم، اندوه. شب محنت: روزگار غم

معرفت = دانش، شناختن چیزها

پرسش:

۱ ـ در این شعر صحبت از چیست؟

۲ ـ کودکی از شاعر چه پرسید؟

۳ ـ شاعر چه جواب داد؟

۴ ـ علم چگونه رنج و درد را درمان می کند؟

۵ ــ «علم باشد کلید هر گنجی» یعنی چه؟

۶ ــ منظور از این بیت چیست: «گیرمت در جهان بسی باشی   علم آموز تا کسی باشی»؟

۷ ــ چرا هنر و علم بهتر از مال است؟

۸ ــ چرا دانشمند همیشه زنده است؟

۹ ــ علم چگونه انسان را تا کرهٔ ماه می‌برد؟

تمرین:

ــ از روی درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

علم ، سود ، دانشمند ، دوا ، رنج

ــ این جمله‌ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ ــ علم دوای هر رنجی

۲ ــ انسان با استفاده از علم به کرهٔ ماه

۳ ــ با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای

۴ ــ کودکی از شاعر

ــ شعرها را حفظ کنید.

ــ گفتگوی کودک و شاعر را به صورت داستان بنویسید.

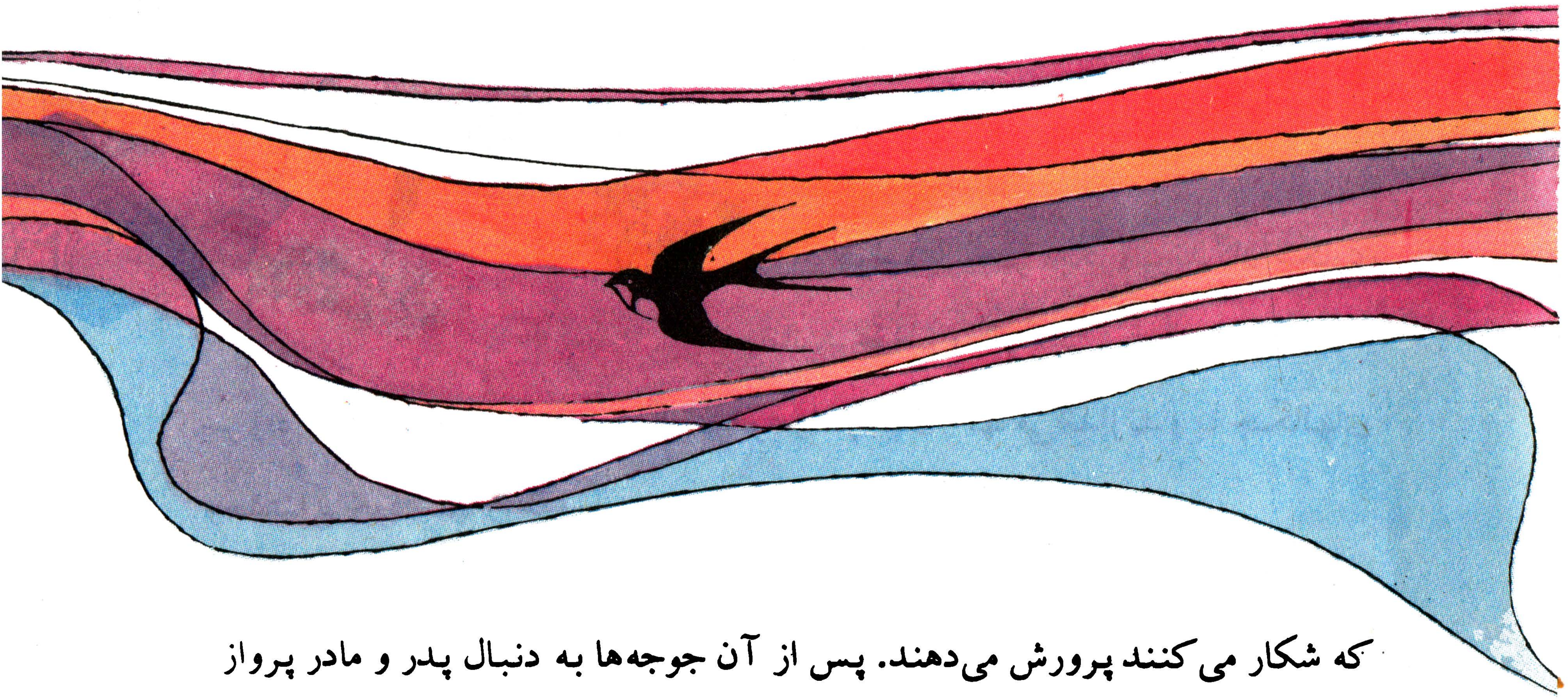


کوچ پرستوها

در اوایل بهار که هوا لطافت* خود را باز می‌یابد، درختان و بوته‌ها جامهٔ سبز می‌پوشند و درخت بادام، شکوفه بر سر می‌آورد، پرستوها این پرندگان مهربان و دوست‌داشتنی، از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.

نخستین کار این مسافران از راه رسیده این است که لانه‌های سال گذشتهٔ خود را بیابند. آنها را اگر آسیب دیده باشد، مرمّت کنند* و اگر خراب شده باشد، از نو بسازند. پرستوهای جوان هم که سال گذشته در لانهٔ پدر و مادرشان بسر برده‌اند، اکنون باید بکوشند و لانه‌ای برای خود بسازند.

وقتی که کار ساختن و پرداختن* لانه بپایان رسید، پرستوی مادّه به تخمگذاری مشغول می‌شود. هر پرستو چهار تا شش تخم سفیدرنگ می‌گذارد و مدّت دوازده روز روی آنها می‌خوابد. در این مدّت پرستوی نر برای جفت خود غذا فراهم می‌کند. وقتی که جوجه‌ها از تخم بیرون آمدند، پدر و مادر مدّت سه هفته آنها را با حشراتی

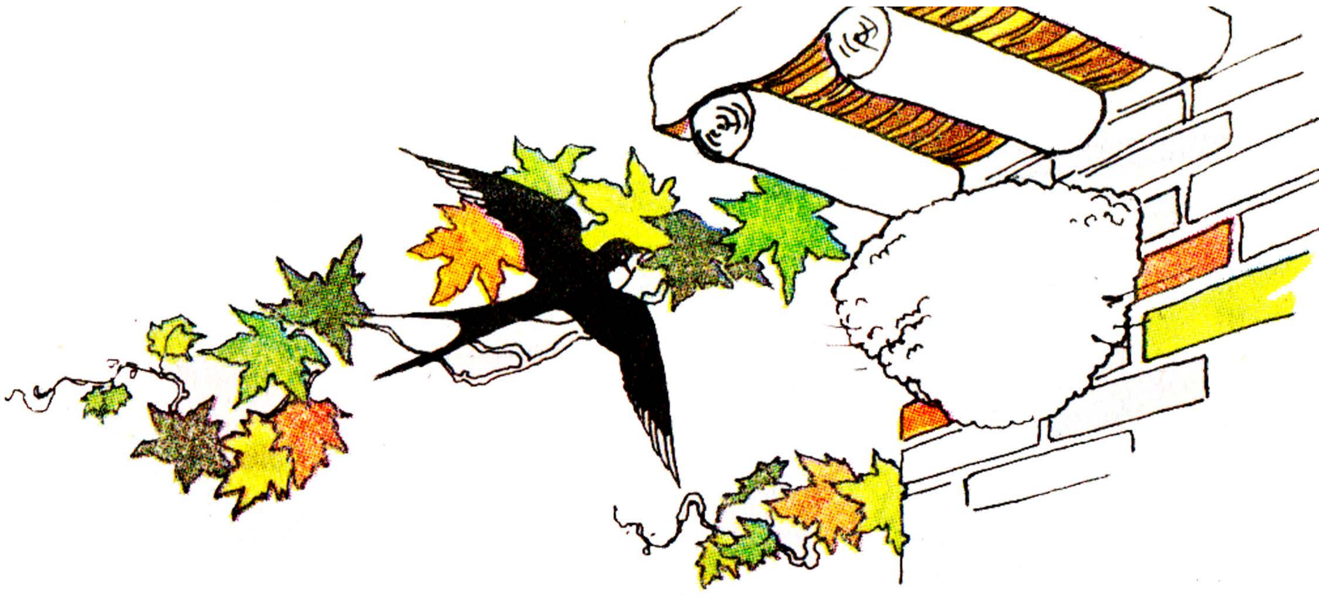


که شکار می کنند پرورش می‌دهند. پس از آن جوجه‌ها به دنبال پدر و مادر پرواز می کنند و راه و رسم شکار کردن را از آنها می آموزند.

عشق مادری پرستوها در میان جانوران دیگر همتاً* ندارد. پرستوهایی دیده شده‌اند که وقتی لانه‌شان در آتش می‌سوخته، بی‌پروا خود را به آتش زده‌اند تا جوجه های خود را نجات بدهند.

پرستوها بهار و تابستان را بآسودگی بسرمی‌برند. فقط در آغاز پاییز است که دشواریهایی برای آنها پیش می آید. زیرا در آن وقت حشرات کمیاب می‌شود و هوا رو به سردی می‌رود. ناچار پرستوها باید لانه هایشان را ترک بگویند* و به جاهای معتدلتری* کوچ کنند. وقتی که زمان کوچ آنها فرا می‌رسد، دسته دسته روی بامها یا سیمهای تلفن و تلگراف جمع می‌شوند و چنین می‌نمایند* که براستی به گفتگوی مهمّی مشغولند. عدّهٔ آنها و جنب و جوش آنها رفته رفته زیادتر می‌شود تا اینکه یک روز صبح از خواب برمی‌خیزیم و از پرستوها اثری نمی‌بینیم. معلوم می‌شود که پرستوها کوچ کرده‌اند.

در این سفر دراز خطرهای بسیاری وجود دارد. نخستینِ این خطرها تغییرات



هواست. خطر دیگر، پرندگان شکاری مانند عقاب و کَرکَس* و قرقی است که در سر راه آنها کمین می کنند و ناگهان خود را در میان آنها می‌اندازند و با چنگالهای وحشتناک خود آنها را می‌ربایند.

با همهٔ این خطرها، بیشتر پرستوها سفر خود را بسلامت بپایان می‌رسانند. دیده شده است که بعضی از آنها سالها پی در پی کوچ کرده‌اند و پس از هر کوچ به لانهٔ خود باز گشته‌اند.

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم شگفتیهای فراوان دارد. یکی از آنها همین بازگشت پرستوهاست. این حیوان کوچک پس از سپری شدن زمانی دراز و پیمودن راهی طولانی بی‌اینکه اشتباهی کند دوباره به همان لانهٔ پیشین خود باز می گردد.

پرستویی در سقف دکّان کفشدوزی لانه داشت. این کفشدوز که از اهالی استراسبورگ* بود کار جالبی کرد. به هنگام کوچ پرستو، کاغذی بر پای آن بست و بر روی کاغذ نوشت: «پرستو، کجا می‌روی؟» بهار بعد، هنگامی که پرستو از کوچ باز گشت، بر همان کاغذی که به پایش بسته شده بود این نوشته خوانده می‌شد: «به پیره*، در خانهٔ نیکوپولوس» به این ترتیب کفشدوز فهمید که لانهٔ زمستانی این پرستو صدها کیلومتر با لانهٔ تابستانی او فاصله دارد و این پرندهٔ کوچک این راه را بدون اشتباه می‌پیماید و به خانهٔ قبلی خود باز می گردد.

از مجلّهٔ پیک معلّم و خانواده

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

استراسبورگ = نام شهری در اروپا

پرداختن = ساختن، مرتّب کردن

پیره = نام شهری دراروپا (ازاستراسبورگ تا پیره‌در حدود ۱۸۰۰ کیلومتر است)

ترک گویند = ترک کنند

جای معتدل = جایی که هوای آن نه بسیار سرد و نه بسیار گرم باشد.

جفت = زن، شوهر، همسر

چنین می‌نماید = چنین بنظر می آید

کرکس = پرنده‌ای بزرگ که پرندگان کوچک را شکار می کند.

لطافت = خوبی، نرمی، سبکی

مرمّت کنند = تعمیر کنند، درست کنند

همتا = مانند

پرسش :

۱ ــ چه وقت پرستوها از سفر باز می گردند؟

۲ ــ نخستین کار پرستوهای از راه رسیده چیست؟

۳ ــ پرستوهای جوان که تازه از راه رسیده‌اند چه می کنند؟

۴ ــ پرستوی مادّه چه وقت به تخمگذاری مشغول می‌شود؟

۵ ــ پرستوی مادّه چند روز روی تخمها می‌خوابد؟

۶ ــ وقتی که پرستوی مادّه روی تخمها می‌خوابد، پرستوی نر چه وظیفه‌ای دارد؟

۷ ــ چه چیز پرستوها در میان جانوران دیگر همتا ندارد؟

۸ ــ چرا در آغاز پاییز برای پرستوها دشواریهایی پیش می آید؟

۹ ــ پرستوها چه وقت لانه‌های خود را ترک می کنند؟

۱۰ ــ پرستوها در زمستان به کجا می‌روند؟

۱۱ ــ چه خطرهایی در راه پرستوها وجود دارد؟

۱۲ ــ درختان جامهٔ سبز می‌پوشند یعنی چه؟

۱۳ ــ درخت بادام، شکوفه بر سر می آورد یعنی چه؟

به این نکته توجّه کنید:

این یک جمله است: «در اوایل بهار، پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می گردند.»

اینها نیز هر یک، یک جمله است:

«پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می گردند.»

«پرستوها از سفر باز می گردند.»

«پرستوها باز می گردند.»

امّا این جمله نیست:

«در اوایل بهار، پرستوها، از سفر دور و دراز خود»

کلمهٔ «باز می گردند» از همهٔ کلمه‌های دیگر جمله مهمّتر و جزء اصلی جمله است.

زیرا جمله بدون آن معنی کاملی ندارد. جزء اصلی جمله را «فعل» می‌نامیم.

فعل جزءِ اصلی جمله است و انجام گرفتن کاری یا رویدادن حالتی را نشان‌می‌دهد .

تمرین:

– از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

لطافت ، بُعد ، مسافر ، حشرات ، مرمّت ، اعتماد ، سقف ، حمایت ، معتدل ، عقاب ، وحشتناک ، عوض ، متوجّه ، خطر ، اطمینان

– داستان زیر را بدقّت بخوانید و فعلهایی را که در آن بکار رفته است جدا کنید و بنویسید:

از سرداری پرسیدند: چگونه به سرداری رسیدی؟ جواب داد: روزی از دشمنان گریختم و به خرابه‌ای پناه بردم و در سرانجام کارم اندیشه می کردم. ناگاه چشمم به موری افتاد که دانه‌ای بزرگتر از خودِ به دهان گرفته بود و از دیوار بالا می‌رفت و چون به نیمهٔ راه می‌رسید دانهٔ سنگین به زمین می‌افتاد. مور بار دیگر به دنبال دانه می‌آمد و آن را از همان راه به بالا می کشید. شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش بازنایستاد تا سرانجام به مقصود خود رسید و دانه را به بالای دیوار رسانید . با خود گفتم من از مور کمتر نیستم. بدین جهت تا بمقصود نرسیدم، دست از کوشش برنداشتم .

– در جمله‌ها و عبارتهای زیر به جای نقطه‌ها، کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ – کفشم پاره شده بود، آن را به ... دادم تا ... کند
۲ – وقتی که کار ساختن و ... لانه تمام شد، پرستوی ... به تخم‌گذاری ... می‌شود.
۳ – یک روز ... از خواب برمی‌خیزیم و از پرستوها ... نمی‌بینیم
۴ – وقتی که هوا ... شد پرستوها به جاهای ... کوچ می‌کنند.

– با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

تعمیر، پرداختن (ساختن)، معتدل، آسیب، اعتماد، حمایت، عوض، سقف، جنب و جوش، براستی

– داستانی را که تاکنون در بارهٔ پرستو یا در بارهٔ یکی دیگر از پرندگان کوچک شنیده‌اید یا خوانده‌اید بنویسید.

کتاب و کتابخانه

در هفتهٔ آخر آبان ماه، مراسم هفتهٔ کتاب با شکوه تمام در دبستانِ سعدی برگزار شد. هر یک از کلاسها برنامهٔ خاصّی داشت. برنامهٔ کلاس چهارم از همهٔ برنامه‌ها جالبتر و مفصّل*تر بود. این برنامه عبارت بود از اِهدای کتاب به کتابخانهٔ کلاس، اهدای کتاب به کتابخانهٔ دبستان، بازدید از نمایشگاه کتاب، بازدید از کتابخانهٔ کودک و کتابخانهٔ ملّی* و سخنرانی در کلاس.

قبل از اینکه هفتهٔ کتاب شروع شود، آموزگار از دانش آموزان کلاس خواسته بود تا هر کس مایل باشد مطلبی در بارهٔ کتاب تهیّه کند و در کلاس بخواند یا بگوید. بیشتر شاگردان کلاس در این برنامه شرکت کرده بودند. وقتی که هفتهٔ کتاب شروع شد، هر روز سه یا چهار نفر به جلو تخته سیاه می‌آمدند و مطالب خود را بیان می‌کردند. بعضی از روی نوشته می‌خواندند و بعضی از حفظ بیان

کتابخانهٔ ملّی ـ تهران





تالار مطالعه در کتابخانهٔ ملی ــ تهران

می‌کردند. هر یک از شاگردان برای سخنرانی خود عنوانی* نیز انتخاب کرده بود. برنامهٔ سخنرانیها قبلاً نوشته و در کلاس نَصب شده بود*. در برنامهٔ سخنرانیها این عنوانها به‌چشم می‌خورد: تاریخچهٔ کتاب، ارزش کتاب، دوست خاموش، کتابخانهٔ محلّهٔ ما، بهترین کتابی که خوانده‌ام، معرّفی چند کتاب خوب.

سخنرانی فیروزه در بارهٔ ارزش کتاب بود، او سخنان خود را با این شعر شروع کرد:

مردمان کتابخوان گویند: — هر کتابی براستی گنجی است
گنج، با رنج می‌شود پیدا، — لیکن این گنج، گنج بی رنجی است

می‌شود بر تو باز روی جهان، — تا شود بر کتاب، چشمت باز
بر خطوطش* که راه دانایی است — سفری در جهان کنی آغاز

نتوانی شناخت مردم را تا که خود را نخست نشناسی
تا نخوانی کتابهای درست، خویشتن را درست نشناسی

و در سخنانش گفت:

«دانشی که ما امروز از آن بهره‌مند هستیم نتیجهٔ کوششهای گذشتگان است. در طول سالیانی دراز، در هر کشوری، کسانی پیدا شده‌اند که چیزهای تازه‌ای کشف کرده‌اند: کسانی در دانش پزشکی، کسانی در دانش داروسازی، کسانی در شناختن طبیعت، کسانی در دانش حساب و هندسه و کسان دیگری در چیزهای دیگر.

سالن مطالعه در یکی از کتابخانه‌های کودک ـ تهران



این کشفها در کتابها نوشته شده و به جا مانده است. اگر کتاب نبود کشفهای تازه، پس از زمانی به دست فراموشی سپرده می‌شد و دانشمندان دیگر نمی‌توانستند دنبالهٔ آنها را بگیرند و ادامه دهند. امروز ما با دسترسی به کتاب از حاصل کوششهای افراد بیشماری از دانشمندان آگاهی می‌یابیم. بنابر این چیزی که دانش گذشتگان و پدران را برای فرزندان و آیندگان نگه‌می‌دارد کتاب است.»

عنوان سخنرانی منیژه «کتابخانهٔ محلّهٔ ما» بود، منیژه گفت: چندی است که در محلّهٔ ما کتابخانه‌ای برای کودکان دایر شده است. اسم این کتابخانه، کتابخانهٔ کودک است. تمام کتابهای این کتابخانه مخصوص کودکان است. من عضو این کتابخانه شده‌ام و تاکنون چندین بار از آن، کتاب به امانت گرفته‌ام. کتابدار* کتابخانهٔ کودک خانم بسیار مهربانی است. او می‌گفت: «کتابخانهٔ کودک به دستور عُلیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران تأسیس شده است. شهبانو علاقه دارند که همهٔ کودکان ایرانی کتابخوان و کتابدوست بار بیایند. از این‌رو دستور داده‌اند هم برای بچّه‌ها کتابهای خوب تهیّه کنند و هم در شهرهای مختلف کتابخانهٔ کودک دایر کنند*.»

شعر از محمود کیانوش

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

خطوط = خطّها، مقصود نوشته‌های کتاب است.

دایر کنند = درست کنند، بوجود بیاورند.

۱۰ ـ در ده یا شهر شما کتابخانهٔ ملّی وجود دارد؟

۱۱ ـ بهترین کتابی که تا حال خوانده‌اید کدام کتاب است؟

۱۲ ـ از کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده است تاکنون کدام را خوانده‌اید؟

۱۳ ـ کتابخانه‌های کودک به دستور چه کسی تأسیس شده است؟

تمرین:

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

مفصّل ، عبارت بود ، سخنرانی ، عنوان ، دوست خاموش ، نصب شده بود ، به چشم می‌خورد ، بازدید ، ارزش

ـ هر یک از این کلمه‌ها را در یک یا چند جمله توضیح دهید:

سخنرانی، گذشتگان، آیندگان، کتابخانه، کتابفروشی، نمایشگاه.

مثال:

سخنرانی: مطالبی که کسی در پیش عدّه‌ای در بارهٔ موضوعی بیان می‌کند.

ـ صفحهٔ اوّل درس را بخوانید و زیر فعلها با مداد مشکی، خطّ کم‌رنگی بکشید.

ـ شعر درس را به نثر بنویسید.

ـ فایده‌های کتاب خواندن را بنویسید.

نامه‌ای از اصفهان

فرانک و سیمیندخت در یکی از دبستانهای تهران درس می‌خواندند و با هم دوست بودند. روزی سیمیندخت به دبستان آمد و به فرانک گفت که پدرش از طرف شرکتی که در آن کار می‌کند به اصفهان مأمور شده است و همهٔ آنها بزودی به اصفهان خواهند رفت. فرانک و سیمیندخت قرار گذاشتند که به هم نامه بنویسند و به قول خود نیز وفا کردند. فرانک در نامه‌های خود احوال دوستان و اَخبار* دبستان را می‌نوشت. نامه‌های سیمیندخت بیشتر در بارهٔ شهر اصفهان و دوستان تازه‌اش بود. در اینجا یکی از نامه‌های سیمیندخت را که در آن، شهر اصفهان را به دوستش شناسانده است می‌خوانیم:

جمعه ۱۰ آبان ماه ۱۳۵۴ — سیمیندخت ایران‌خواه

اصفهان - چهارباغ - شمارهٔ ۸۷۵

فرانک عزیزم ،

اکنون نزدیک به یک ماه است که از تو جدا شده‌ام چقدر دلم می‌خواهد چهرهٔ مهربانت را ببینم. نمی‌دانی که از رسیدن نامه‌ات چقدر خوشحال شدم ، بخصوص که مژدهٔ سلامت همهٔ دوستان و همکلاسان را به همراه داشت ازمن خواسته‌ای که از دیدنیهای اصفهان، این شهر زیبا و دوست داشتنی مطالبی برایت بنویسم می‌دانی که اصفهان به اندازهٔ تهران

بزرگ نیست اما تا بخواهی آثار تاریخی دارد و همین آثار تاریخی است که مسافران را از گوشه و کنار جهان به این شهر می‌کشاند من در این مدت کم توانسته‌ام مشهورترین این آثار را ببینم عکسهایی از این آثار خریده‌ام که همراه این نامه برای تو می‌فرستم اصفهان شهری بسیار قدیمی است و آثار تاریخی آن از دوره‌*های مختلف تاریخ است این شهر قبلاً چند بار پایتخت بوده است ، اما وقتی که شاه عباس پادشاه بزرگ صفوی آن را پایتخت کرد جلال و شکوه آن بکمال رسید* اصفهان در زمان این شهریار و جانشینان او بحدّی بزرگ شد که آن را نیمهٔ جهان می‌خواندند . اما شاعری از این هم بالاتر چنین گفته است

اصفهان را نیمه خوانند از جهان　　　صد جهان من دیده‌ام در اصفهان

شاید تا حال اسم میدان نقش جهان را شنیده باشی میدان نقش جهان ، میدان بسیار بزرگی است که در زمانهای قدیم ، در روزهای عید ، بازیگران در این میدان نمایش

میدان نقش جهان – اصفهان



روحت را کند تابان = فکر تو را روشن کند.

شباب = جوانی

عنوان = نام

کتابخانهٔ ملّی = کتابخانهٔ بزرگی که برای استفادهٔ همهٔ مردم دایر می‌شود.

کتابدار = کسی که در کتابخانه کار می‌کند و هر کس کتاب بخواهد به او رجوع می‌کند.

مفصّل = طولانی، بسیار

نصب شده بود = قرار داده شده بود

پرسش :

۱ ــ هفتهٔ کتاب چه وقت برگزار می‌شود؟

۲ ــ آموزگار از شاگردان چه خواسته بود؟

۳ ــ برنامهٔ کلاس چهارم در هفتهٔ کتاب چه بود؟

۴ ــ در برنامهٔ سخنرانیها چه عنوانهایی به چشم می‌خورد؟

۵ ــ چرا به کتاب دوست خاموش می‌گویند؟

۶ ــ فیروزه سخنرانی خود را با چه شروع کرد؟

۷ ــ آیا مدرسه یا کلاس شما کتابخانه دارد؟

۸ ــ عضو کتابخانه بودن یعنی چه؟

۹ ــ آیا شما عضو کتابخانه‌ای هستید؟


عالی قاپو – اصفهان

می داده اند و سواران چوگان بازی می کرده اند   دورادور این میدان بناهایی تاریخی قرار گرفته است که هر یک در حدِّ خود* از شاهکارهای* مِعماری* و مُهندسی* بشمار می رود . عمارت عالی قاپو در طرف مغرب این میدان قرار دارد   شاه عبّاس بزرگ با شکوه و جلال تمام در این عمارت می نشسته و چوگان بازی و نمایشها را تماشا می کرده است . در روبروی عمارت عالی قاپو مسجد شیخ لطف الله قرار دارد . و در جنوب آن مسجد شاه واقع شده است   مسجد شاه به فرمان شاه عبّاس ساخته شده است . در این مسجد عظمت و زیبایی با هم در آمیخته و شاهکاری از هنر ایرانی بوجود آورده است

در اصفهان رود بزرگی جاری است که به آن زاینده رود می گویند . این رود با آرامش* همیشگی خود از زیر پلهای مشهوری چون پل خواجو و پل الله وردیخان که به آن پل سی و سه چشمه هم می گویند عبور می کند



دوست عزیز، اگر بخواهم از همهٔ جاهای دیدنی اصفهان برای تو سخن بگویم این نامه پُرطولانی* خواهد شد. بعلاوه اصفهان تنها شهری تاریخی نیست بلکه شهری صنعتی و دانشگاهی هم هست. کارخانه‌های متعدّدی* دارد و از این جهت از شهرهای مهمِ صنعتی ایران بشمار می‌رود هم اکنون مشغول ساختن کارخانهٔ ذوب آهن* در نزدیکی این شهر هستند وقتی که این کارخانه شروع به کار کند اصفهان بزرگترین شهر صنعتی ایران خواهد شد.

بیشتر مردم اصفهان هنرمند و صنعتگرند و در فلزّکاری و قلابدوزی* و خاتمکاری و کاشی‌پزی مهارت دارند. زری* و اطلس* و چیت قلمکار* اصفهان به خوبی معروف است

گفتم اصفهان شهر دانشگاهی هم هست. دانشگاه این شهر از دانشگاههای بزرگ ایران است و چند هزار دانشجو در آن به تحصیل مشغولند

خوب فرانک عزیز، مثل اینکه زیاد نوشتم در اینجا با تو خداحافظی می‌کنم و منتظر نامه‌ات هستم از قول من به همهٔ دوستان سلام برسان.

دوست تو، سیمین‌دخت

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آرامش = آرامی

اخبار = خبرها

اطلس = نوعی پارچهٔ ابریشمی

بکمال رسید = کامل شد

پر طولانی = بسیار طولانی

چوگان‌بازی = بازی‌وورزشی که با چوگان (چوبی سر کج) و گوی (توپ) انجام می‌شود، چوگان بازی از بازیهای بسیار قدیم است و آن را سواره بازی می کنند.

در حدّ خود = به اندازهٔ خود، در جای خود

دوره = زمان

ذوب آهن = آب کردن آهن

زری = نوعی پارچه

شاهکار = کار بزرگ، کاری که در آن هنر نشان داده باشند

قلّا بدوزی = دوختن نقش و نگار با قلّاب در روی پارچه

قلمکار = پارچه‌ای که در روی آن شکلهایی با قلم یا مهر بوجود آورند

متعدّد = بسیار

معماری = کارهای مربوط به معمار (کسی که نقشهٔ ساختمان می کشد)

مهندسی = کارهای مربوط به مهندس، شاهکار معماری و مهندسی یعنی اثر بزرگی که به وسیلهٔ معمار و مهندس ساخته شده باشد.

پرسش :

۱ ـ فرانک و سیمیندخت در کجا درس می‌خواندند؟

۲ ـ فرانک و سیمیندخت با هم چه قراری گذاشتند؟

۳ ـ آیا فرانک و سیمیندخت به قول خود وفا کردند؟

۴ ـ فرانک در نامهٔ خود از سیمیندخت چه خواسته بود؟

۵ ـ آثار تاریخی اصفهان از چه دوره‌هایی است؟

۶ ـ شکوه و جلال اصفهان در زمان کدام پادشاه بکمال رسید؟

۷ ـ «صد جهان من دیده‌ام در اصفهان» یعنی چه؟

۸ ـ نام میدان معروف اصفهان چیست؟

۹ ـ عمارت عالی قاپو در کجا قرار دارد؟

۱۰ ـ مسجد شاه در کجا قرار دارد؟

۱۱ ـ نام رود معروف اصفهان چیست؟

۱۲ ـ پلهای معروف اصفهان کدام است؟

۱۳ ـ آیا اصفهان تنها شهر تاریخی است؟

۱۴ ـ بزودی در اصفهان چه کارخانه‌ای دایر خواهد شد؟

۱۵ ـ مردم اصفهان در چه صنعتهایی مهارت دارند؟

تمرین:

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ چرا به اصفهان نیمهٔ جهان می گفتند؟

۲ ــ در زمانهای گذشته در روزهای عید در میدان نقش جهان چه می کردند؟

۳ ــ مسجد شاه اصفهان چگونه جایی است؟

ــ نامهٔ سیمیندخت مربوط به شهر اصفهان است امّا او در سرآغاز و پایان نامه، مطالبی نوشته است که مربوط به اصفهان نیست. از روی سرآغاز و پایان نامهٔ سیمیندخت یک بار بنویسید.

چوگان بازی ، دانشگاه ، کارخانه های بسیار ، عظمت ، تاریخی ، شاهکار ، دانشگاهی ، صنعتی ، معماری ،

ــ کلمه‌ها و ترکیبهای بالا را در جمله‌ها و عبارتهای زیر به جای خود بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ ــ شهری که دارای .... باشد شهر صنعتی نامیده می‌شود.

۲ ــ در مسجد شاه .... و زیبایی باهم درآمیخته است

۳ ــ کسی که در .... درس می‌خواند دانشجو نامیده می‌شود.

۴ ــ اصفهان تنها شهر . . . نیست بلکه شهر . . . و .... نیز هست.

۵ ــ شاهنامهٔ فردوسی .... هنر شاعری است

۶ ــ هرکدام از بناهایی که در این میدان قرار دارد شاهکاری از هنر . ... است.

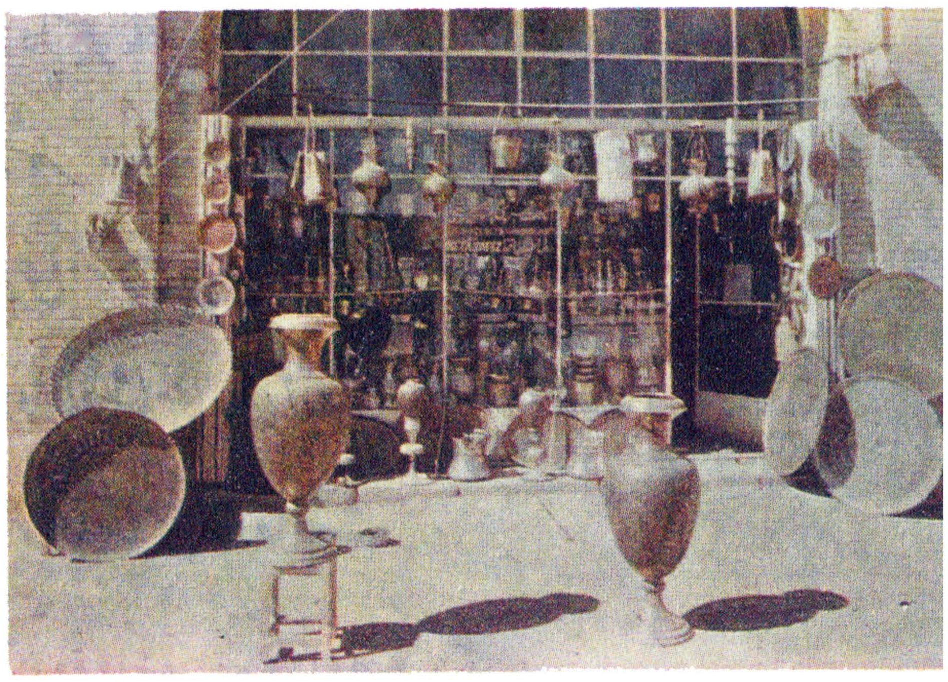
۷ ــ شاه عباس در این میدان .... را تماشا می‌کرده است

ــ نامه‌ای به یکی از دوستانتان بنویسید و در آن ده یا شهر خود را وصف کنید.

پیشه‌ورِ* اصفهان

پیشه‌ورِ با هنرِ اصفهان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ای به هنر، سُرمهٔ* چشمِ جهان
مُلک، پُر از صنعتِ* زیبای تُست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چشمِ جهان، مستِ تماشای تُست
خیز* پُر از پرده کن و پارچه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تیمچه* و حُجره* و بازارچه*
جنسِ ترا خلق بجان می‌خرند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بیش ز جنسِ دگران می‌خرند
اطلسِ گُلدار تو باشد بسی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ صافتر از برگِ گلِ اطلسی
بر در و دیوار جهان کاشیت ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شاهدِ* زیبایی نقّاشیت
چیست به گیتی به از این کیمیا* ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ خاک دهی سیم* ستانی* بها*

حسین مسرور





بازارچه = بازار کوچک

بها = قیمت

پیشه‌ور = صنعتگر

تُست = تو است

تیمچه = ساختمان و سرایی که در آن داد و ستد می کنند

چشم جهان مست تماشای تُست = چشم مردم جهان در تماشای تو مست شده است، مردم در تماشای تو از خود بیخود شده‌اند.

حجره = مغازه، دکّان، اتاق

خیز = برخیز، بلند شو

ستانی = بگیری

سرمه = مادّهٔ سیاه‌رنگی که برای زیبایی به چشم می‌زنند (شاعر در شعر «ای به هنر سرمهٔ چشم جهان» می گوید همانطور که سرمه چشم را زیبا می کند، پیشه‌ور اصفهان نیز با هنر خود جهان را زیبا می کند).

سیم = نقره، پول

شاهد = گواه، گواهی دهنده

صنعت = در اینجا یعنی چیزهای ساخته شده

کیمیا = قدیمیها می‌خواستند مادّه‌ای بدست آورند که با آن فلزّات دیگر را به طلا تبدیل کنند. این مادّهٔ خیالی را کیمیا می گفتند.

پرسش:

۱ ـ در این شعر با چه کسی سخن گفته شده است؟

۲ ـ در بیت اوّل، شاعر، هنرِ پیشه‌ور اصفهان را به چه چیز تشبیه کرده است؟

۳ ـ «چشم جهان مست تماشای تُست» یعنی چه؟

۴ ـ شاعر در بیت سوّم به پیشه‌ور اصفهان می‌گوید چه کار کند؟

۵ ـ چرا مردم جنس پیشه‌ور اصفهان را بجان می‌خرند؟

۶ ـ شاعر اطلس اصفهان را از چه چیز صافتر می‌داند؟

۷ ـ چه چیز پیشه‌ور اصفهان در در و دیوار جهان زیبایی نقّاشی او را گواهی می‌دهد؟

۸ ـ شاعر چه چیز را کیمیا می‌داند؟

به این نکته توجّه کنید:

بازارچه یعنی بازار کوچک

باغچه یعنی باغ کوچک

دریاچه یعنی دریای کوچک

تمرین:

ـ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ـ شعر را حفظ کنید.

ـ با توجّه به مطالبی که در درس گذشته و در این درس خواندید، شهر اصفهان را وصف کنید.

خود را بیازمایید (۲)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ عشق مادری یعنی چه ؟

۲ ــ کشفها چگونه از گذشتگان به ما رسیده است ؟

۳ ــ منظور از دوست خاموش چیست ؟

۴ ــ منظور از این جمله چیست: «اصفهان شهر تاریخی، صنعتی و دانشگاهی است.»؟

ب) این کلمه‌ها و عبارتها

شاهکار ، رهبر ، متعدّد ، مرمّت می‌کند ، راه به سرمنزل مقصود می‌برد ،

از جمله‌ها و عبارتهای زیر افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ ــ کسی که زحمت می‌کشد و در دنبال آموختن «علم» می‌رود ، سرانجام

۲ ــ پرندهٔ کوچک لانهٔ خود را که از باد و باران خراب شده است

۳ ــ کتاب در تمام زندگانی آدمی است

۴ ــ هر یک از آثار تاریخی میدان نقش جهان . ی از هنر معماری است .

۵ ــ اصفهان شهری صنعتی است و در آن کارخانه‌های . وجود دارد .

ج) این بیت را در دو سطر توضیح دهید

اصفهان را نیمه خوانند از جهان   صد جهان من دیده‌ام در اصفهان

د) به جای نقطه‌ها فعل مناسبی بگذارید و از روی جمله‌ها یک بار بنویسید:

۱ـ پرستو در بهار از سفر

۲ـ در کاغذی نوشت : پرستو کجا

۳ـ پرستوهای جوان هم برای خود لانه

۴ـ من پرستو را

۵ـ پرستو به انسان اعتماد

۶ـ در زمستان هوا

۷ـ دسته دسته روی سیمهای تلگراف

۸ـ دشواریهای تازه

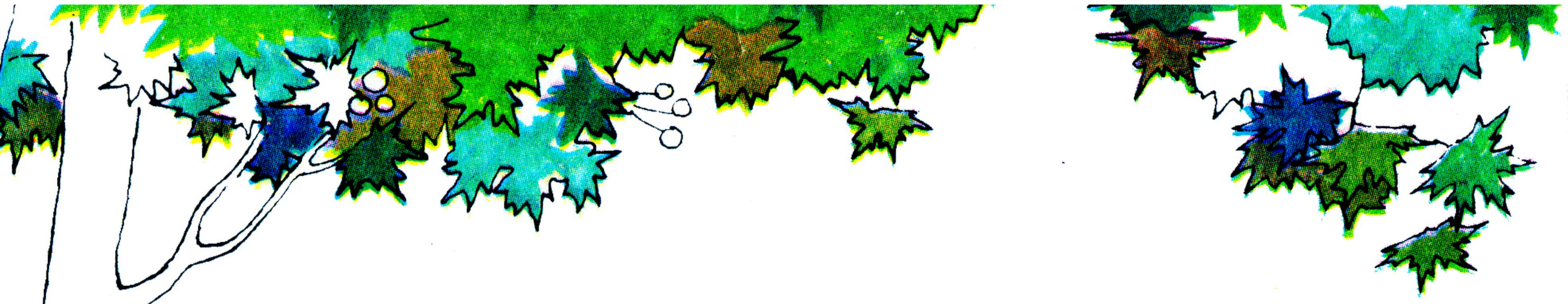
از من نگاهداری کنید

من از گرانبهاترین آفریده*های طبیعت هستم. هر جا انبوهی از همجنسان من دیده شود، شما آدمها بی‌اختیار به آنجا می‌روید و در آنجا سُکنیٰ می گزینید*. سرسبزی و خرّمی باغها، جنگلها، خیابانها، پارکها و خانه‌های شما از من و همجنسان من است. من موجود جانداری هستم که مانند همهٔ جانداران تغذیه می کنم*، رشد می‌نمایم و سرانجام پیرِ و فرسوده می‌شوم. نام من درخت است.

بعضی از ما درختان عمر کوتاهی داریم و پس از چند سال فرسوده می‌شویم. امّا بعضی سالیانی دراز عمر می کنند. درخت چنار که در کشور شما فراوان است چندین صد سال عمر می کند. نوعی درخت در امریکا می‌روید که عمر آن از همهٔ ما و از همهٔ جانداران روی زمین بیشتر است. این درخت سِکویا نام دارد. حدس می‌زنید که عمر این درخت چقدر باشد؟ چند سال پیش یکی از این درختان را بریدند و دیدند که در حدود ۳۴۰۰ سال از عمر آن می گذرد. لابد می‌پرسید که چگونه از بریدن تنهٔ درخت می‌فهمند که عمر آن چند سال است؟ وقتی که تنهٔ یکی از ما را ببرند در محلِّ بُرِش*، دایره‌هایی دیده می‌شود. هر کدام از این دایره‌ها یک سال از عمر ما را نشان می‌دهد.

راستی این را هم بدانید که قد بلندترین موجود زنده نیز همین درخت سکویاست، بلندی این درخت از صد متر هم بیشتر است، یعنی اگر پنجاه نفر آدم قد بلند روی سر هم بایستند باز هم به نوک آن نمی‌رسند.

من جانداری هستم که گاز کربنیک هوا را می گیرم و اکسیژن پس می‌دهم و در این کار هوای سالم و روح‌افزایی* برای شما بوجود می آورم. من غذای خود را از



خاک می گیرم و آن‌را تبدیل به هزاران چیز سودمندی می کنم که در زندگی شما بکار می آید.

هیچ چیز من بی‌ثمر* نمی‌ماند، شما از گل، دانه، میوه، ساقه، شاخه، پوست و ریشهٔ من به انواع گوناگون بهره‌مند می‌شوید. از چوب من کاغذ، کتاب، دفتر، قلم، مداد، رادیو، میز، صندلی، نیمکت، قفسه، گنجه، در، پنجره، کبریت، عصا، نردبان، قاب عکس و هزاران چیز دیگر می‌سازید.

در برابر این همه سودی که به شما می‌رسانم از شما چند چیز می‌خواهم.

من می‌خواهم:

ـ با تبر، چکش، کفش و چیزهای دیگر به من ضربه نزنید* و مرا زخمی نکنید!

ـ مرا با سیم و حلقه‌های فلزّی نپیچید!

ـ برای آویزان کردن لباس و چیزهای دیگر مرا با میخ سوراخ نکنید!

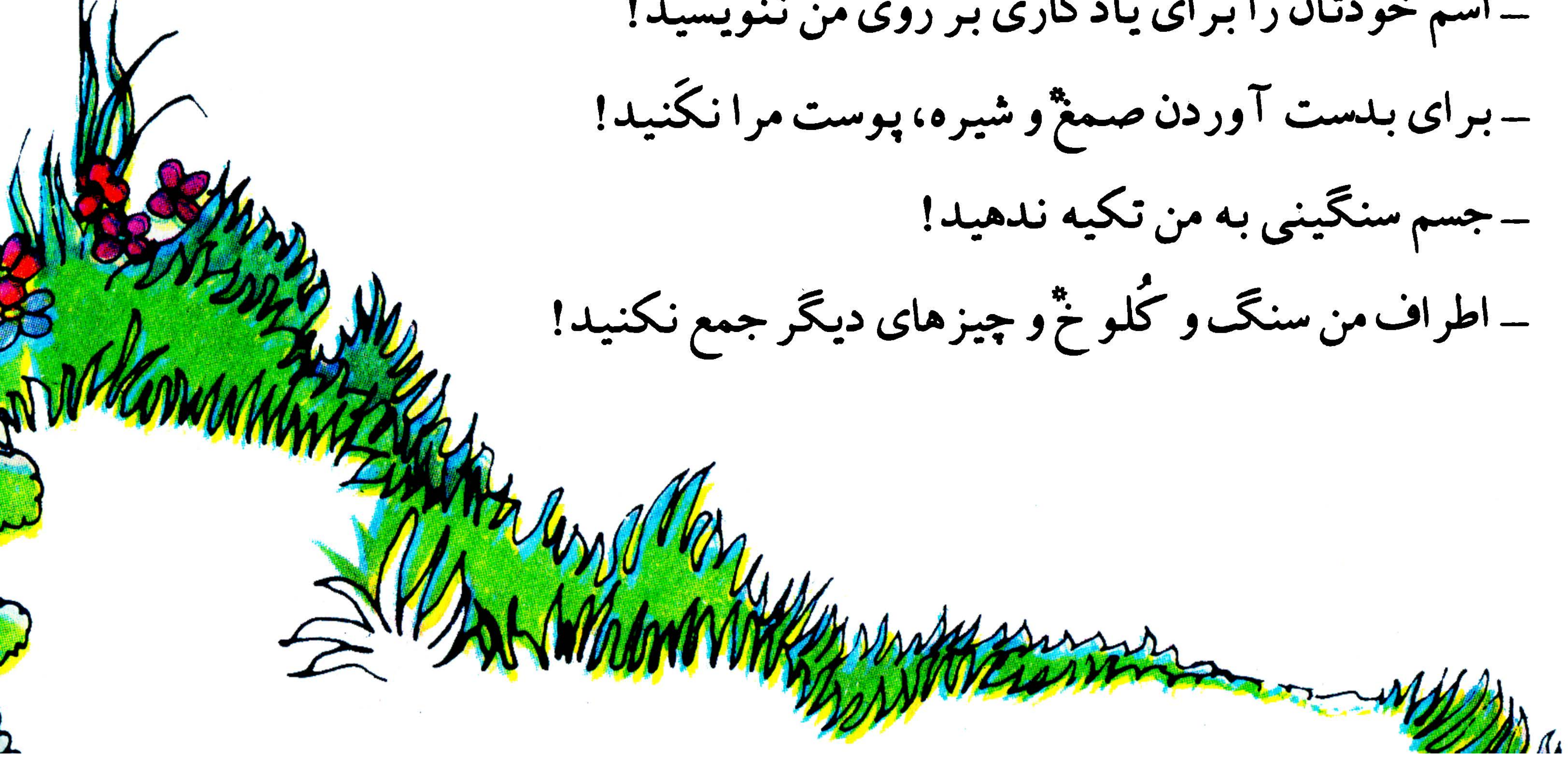
ـ زنجیر سگ و بندِ جانوران دیگر را به من نبندید!

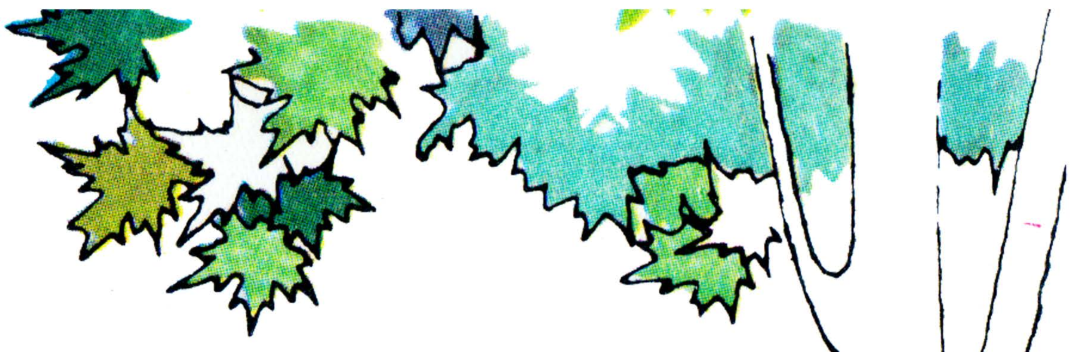
ـ اسم خودتان را برای یادگاری بر روی من ننویسید!

ـ برای بدست آوردن صمغ* و شیره، پوست مرا نکَنید!

ـ جسم سنگینی به من تکیه ندهید!

ـ اطراف من سنگ و کُلوخ* و چیزهای دیگر جمع نکنید!





ـ به شاخه‌های من لباس و چیزهای دیگر آویزان نکنید!

ـ در اطراف من آتش روشن نکنید!

ـ وقتی که مرا تازه می‌کارند هرگز به من دست نزنید و تکانم ندهید!

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آفریده = مخلوق، خلق شده

برش = بریده

بی‌ثمر = بیفایده

تغذیه می‌کنم = غذا بدست می‌آورم، غذا می‌خورم

روح‌افزا = جانبخش، شادی‌آور

سکنی می‌گزینید = مسکن می‌گیرید، جای می‌گیرید

صمغ = مایعی که از بعضی درختان به بیرون می‌تراود

ضربه نزنید = آسیب نرسانید، زخمی نکنید

کلوخ = گِل خشک شده، خشتْ پاره



پرسش :

۱ ـ این درس از زبان چه گفته شده است؟

۲ ـ چرا درخت از گرانبهاترین آفریده‌های طبیعت است؟

۳ ـ انسان بیشتر به چه جاهایی می‌رود و در آن آبادانی بوجود می‌آورد؟

۴ ـ عمر کدام درخت از همهٔ درختان بیشتر است؟

۵ ـ درخت سکویا در کجا می‌روید؟

۶ ـ از کجا می‌فهمند که درخت چند سال عمر دارد؟

۷ ـ درخت غذای خود را از کجا می‌گیرد؟

۸ ـ از چوب درخت چه چیزهایی می‌سازند؟

۹ ـ چرا نباید درخت را زخمی کرد؟

۱۰ ـ چرا نباید حلقه‌های فلزّی به درخت پیچید؟

۱۱ ـ چرا نباید به درخت لباس و چیزهای دیگر آویزان کرد؟

۱۲ ـ چرا نباید روی درخت یادگاری نوشت؟

۱۳ ـ چرا نباید در اطراف درخت آتش روشن کرد؟

۱۴ ـ چرا نباید به درختی که تازه کاشته‌اند دست زد؟

تمرین:

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

تبدیل، کلوخ پارک، بی‌ثمر، فرسوده، بی‌اختیار، مجبور.

– از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

ضربه، شکلی، روح‌افزا، تغذیه، ثمر، صمغ، فلز، عصا.

– در این عبارتها به جای نقطه‌ها فعل مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ – درخت هوای روح‌افزایی ....

۲ – هیچ چیز درخت بی‌ثمر ....

۳ – درخت را با حلقه‌های فلزّی ....

۴ – در روی درخت یادگاری ....

۵ – جسم سنگین به درخت تکیه ....

۶ – پوست درخت را ....

۷ – در اطراف درخت آتش روشن ....

– به پرسشهای درس از شمارهٔ ۹ تا ۱۴ توجّه کنید. این پرسشها در بارهٔ خواستهای درخت است. خواستهای درخت را بدقّت بخوانید و ببینید در بارهٔ کدامیک از خواستهای آن پرسشی نشده است، برای آنها پرسشی مانند پرسشهای ۹ تا ۱۴ درست کنید. جواب پرسشهایی را که درست کردید در مقابل آنها بنویسید.

– فایده‌های درخت و درختکاری را بنویسید.

میهن دوستی

ایران، سرزمینی که در آن بدنیا آمده و در آن بزرگ شده‌ام، میهن من است. پدر و مادرم نیز چون من در اینجا بدنیا آمده‌اند. نیاکان* من که پدر و مادرم نام آنان را به احترام یاد می کنند، بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می‌خوانیم همه در این سرزمین خفته‌اند. طبیعت زیبایی که مناظر زیبای آن از هر طرف گسترده شده است، کتابهایی که فکرم را پرورش می‌دهد، زبانی که با آن این کتابها را می‌خوانم، برادر، خواهر و دوستانم و ملّت بزرگی که من فردی از آنم، خلاصه هرِ چه می‌بینم و هر چه دوست دارم همه جزءِ میهن من است. من میهن خود را از دل و جان دوست دارم، از قانونهای آن پیروی می کنم و وظیفهٔ خود را در برابر آن انجام می‌دهم. خوب درس می‌خوانم، درست می‌اندیشم و گفتار و کردارِ نیک دارم.

آرزو دارم وقتی که بزرگ شدم هر چه می‌توانم در راه ترقّی و پیشرفت ایران بکوشم. اگر روزی ایران در خطر باشد، جان من در برابر آن چه ارزشی خواهد داشت؟ در آن موقع من با میل و رضا جان خود را برای حفظ میهن فدا خواهم کرد.

چو ایران نباشد تنِ من مَباد*   بدین بوم و بَر* زنده یک تن مَباد
اگر سر بسر* تن به کشتن دهیم   از آن به که کشور به دشمن دهیم
دریغ است* ایران که ویران شود   کُنام* پلنگان و شیران شود

شعر منسوب به فردوسی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بوم و بر = سرزمین

سر بسر = همگی

دریغ است = جای افسوس است، حیف است

کنام = آشیانهٔ جانوران

مباد = نباشد

نیاکان = پدران

پرسش :

۱ ــ میهن به چه جایی می گویند؟

۲ ــ میهن ما کجاست؟

۳ ــ قانون یعنی چه؟ چند قانونی را که تاکنون خوانده یا شنیده‌اید بگویید.

۴ ــ آیا در مدرسه و خانه هم قانون وجود دارد؟

۵ ــ چرا باید از قانون پیروی کنیم؟

۶ ــ اگر روزی میهن در خطر باشد ما چه وظیفه‌ای داریم؟

۷ ــ چه چیزهایی جزء میهن ما است؟

۸ ــ آیا کسی که گفتار و کردار خوب ندارد می‌تواند بگوید وظیفهٔ خود را نسبت به میهن انجام می‌دهد؟

۹ ــ آیا شاگردی که خوب درس نمی‌خواند می‌تواند بگوید وظیفهٔ خود را نسبت

به میهن انجام می‌دهد؟

۱۰ ـ شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می‌شناسید؟

۱۱ ـ شعر این درس از کیست؟

۱۲ ـ فردوسی می‌گوید چه چیز بهتر از دادن کشور به دست دشمن است؟

تمرین:

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ وظیفهٔ هر کس نسبت به وطن چیست؟

۲ ـ شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می‌شناسید؟ نام آنها را بنویسید. شرح حال هر کدام را که می‌دانید در مقابل نامش بنویسید.

۳ ـ چرا باید از قانون پیروی کنیم.

ـ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ملّت ، میهن ، کشور ، وظیفه ، خطر ، فدا خواهم کرد

ـ شعر درس را حفظ کنید.

ـ شعر درس را به نثر بنویسید.

فداکاری مادر و عزم و ارادهٔ* فرزند

(۱)

نام من کریستی‌براون است. در یکی از روزهای بهار سال **۱۹۳۲** میلادی بدنیا آمده‌ام. تا چهارماهگی من با کودکان دیگر تفاوتی نداشتم. در آن موقع بود که مادرم متوجّهٔ* شد من با کودکان دیگر فرق دارم و برای غذا دادن به من مجبور است سرم را با دست نگه دارد. چون اندکی بزرگتر شدم مادرم به نقصهای* دیگر من پی‌برد و فهمید که نه تنها سرم بلکه هیچیک از اَعضای بدنم را نمی‌توانم به‌اختیار خود حرکت دهم. حتّی فکّهایم* نمی‌توانستند پستانک شیشهٔ شیر را در دهان نگه دارند. وقتی که یک ساله بودم می‌بایست چندین بالش در دور و برم بگذارند تا به‌آنها تکیه بدهم و بتوانم بنشینم. کم‌کم که بزرگ شدم خودم نیز متوجّه شدم که با کودکان دیگر فرق دارم. مانند تکّه گوشتی در این گوشه و آن گوشه می‌افتادم. هرگاه می‌خواستم اندک حرکتی بکنم تمام اعضای بدنم بشدّت می‌لرزید و در هم کشیده می‌شد.

پزشکانِ شهر از معالجهٔ من نا امید بودند و به مادرم پیشنهاد می‌کردند که مرا به یکی از بیمارستانهایی که کودکان افلیج* و ناقص را در آنها نگهداری می‌کنند بسپارد. مادرم پیش از من پنج بچّهٔ سالم بدنیا آورده بود. برای او دُشوار بود که از من چشم بپوشد. آن زنِ دلیر و فداکار، تصمیم گرفت مرا در خانه نگه دارد، از من مواظبت کند و از من اِنسانی بسازد.

پنج سالم تازه تمام شده بود. شبی خواهرم در کنار من نشسته بود و بر روی تخته سیاه، درسهای مدرسه اش را تمرین می‌کرد. ناگهان دلم خواست

کاری را که او می کند من هم بکنم. تمام نیروی بدنم را جمع کردم تا توانستم تکّه گچی را با انگشتان پای چپم بگیرم و چند خطّ نامرتّب روی تخته سیاه بکشم. همه ساکت و بیحرکت مرا نگاه می کردند. مادرم در حالی که می‌لرزید نزدیک آمد، بر روی تخته‌سیاه، نخستین حروفِ الفبا را نوشت. بعد تخته را محکم در زیر پای من نگاه داشت و گفت: «کریستی، سعی کن مثل من از روی آنها بکشی.» ولی من نمی‌توانستم کاری انجام دهم. اشک از چشمان مادرم جاری بود و با نگاه به من اِلتماس می کرد که کاری انجام دهم. سرانجام من خطّ کجی روی تخته کشیدم. از همان لحظه زندگی واقعیِ من شروع شد.

کم کم توانستم حروف الفبا را یاد بگیرم. یادم می آید نخستین کلمه‌ای که نوشتم «مادر» بود. بعدها کلمه‌های بیشتری یاد گرفتم. این کار در اوایل برایم بسیار دشوار بود. چون می‌بایست تمام بدنم را به این طرف و آن طرف بچرخانم تا بتوانم کلمه‌ای‌را با پای‌چپم‌بنویسم. ولی کم کم بدان‌عادت کردم. در هفت‌سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، آنچه را با زبان نمی‌توانستم به دیگران بفهمانم با پای چپ می‌نوشتم و می‌فهماندم.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اراده = خواست، قصد

افلیج = کسی که تمام یا قسمتی از بدن وی سست و بی‌حرکت شده باشد.

عزم = قصد، تصمیم

فکّ = استخوان بالا و پایین دهان

متوجّه = کسی که توجّه دارد، توجّه کننده

نقص = کم و کاست، عیب

واقعی = حقیقی

پرسش :

۱ ــ کریستی براون در چه سالی بدنیا آمد؟

۲ ــ کریستی چه نقصی داشت؟

۳ ــ مادر کریستی چه وقت متوجّه نقص پسرش شد؟

۴ ــ پزشکان به مادر کریستی چه پیشنهاد می کردند؟

۵ ــ چرا برای مادر کریستی، دشوار بود که از او چشم بپوشد؟

۶ ــ آیا مادر کریستی، از معالجه و تربیت پسرش مأیوس شد؟

۷ ــ مادر کریستی چه تصمیمی گرفت؟

۸ ــ زندگی واقعی کریستی از چه وقت شروع شد؟

۹ ــ به نظر شما منظور کریستی از زندگی واقعی چیست؟

۱۰ ــ نخستین کلمه ای که کریستی نوشت چه بود؟

۱۱ ــ کریستی، در چند سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفت؟

۱۲ ــ به نظر شما کریستی می‌توانست خوب حرف بزند، این را از کجا فهمیدید؟

به این نکته توجّه کنید:

سیمیندخت به فرانک نامه نوشت. چه کسی به فرانک نامه نوشت؟ سیمیندخت

سیمیندخت | نامه نوشت

فعلِ «نامه نوشت» از چه کسی سر زده است؟ از سیمیندخت.

فرانک به اصفهان رفت. چه کسی به اصفهان رفت؟ فرانک .

فرانک | رفت

فعلِ «رفت» از چه کسی سر زده است؟ از فرانک .

کتاب، فکر آدمی را پرورش می‌دهد. چه چیز فکر آدمی را پرورش می‌دهد؟ کتاب.

کتاب | پرورش می‌دهد

فعلِ «پرورش می‌دهد» از چه چیز سر می‌زند؟ از کتاب .

کسی یا چیزی که فعل از او سر زده است فاعل نامیده می‌شود.

فاعل کسی یا چیزی است که کار از او سر زده است. فاعل کنندهٔ کار است.

تمرین:

– از میان این کلمه‌ها کلمه‌های هم‌خانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار بنویسید:

عضو ، متوجّه نقص تصمیم ، مصمّم ، مواظب ، نقصان (کمی) ،
توجّه ، ناقص ، مواظبت ، اعضا ،

– جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ کریستی، چگونه نوشتن را یاد گرفت؟

۲ ـ به نظر شما چرا وقتی که کریستی، نخستین بار گچ را با انگشتان پای چپ خود گرفت، همه ساکت و بیحرکت او را نگاه می‌کردند؟ چرا مادر کریستی می‌لرزید؟

دلیر ، الفبا ، ناقص ، تصمیم ، بشدّت ، اعضا افلیج تفاوتی ، باختیار ، موقع ، معالجه ، فرق ،

ـ کلمه‌ها و ترکیبهای بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ ـ تا چهار ماهگی من با کودکان دیگر ... نداشتم

۲ ـ در آن ... بود که مادرم متوجّه شد من با دیگران دارم .

۳ ـ هیچکدام از ... ی بدنم را نمی‌توانستم حرکت دهم .

۴ ـ اعضای بدنم می‌لرزید .

۵ ـ پزشکان شهر از من ناامید بودند .

۶ ـ می‌خواستند مرا به یکی از بیمارستانهایی که کودکان ... و ... را در آن نگهداری می‌کردند بسپارند

۷ ـ آن زن ... وفداکار گرفت مرا در خانه نگهداری کند .

۸ ـ در روی تخته سیاه نخستین حروف را نوشت

– در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ – .... نمی‌توانست اعضای بدن خود را بخوبی حرکت دهد .

۲ – شبی .... در کنار من نشسته بود

۳ – .... تصمیم گرفت از من انسانی بسازد

۴ – .... مادر خود را دوست دارم .

۵ – .... تکالیف مدرسه را انجام داده است .

۶ – آیا .... با بچه‌های دیگر فرق داشت ؟

۷ – .... فردا به کتابخانه خواهم رفت

۸ – .... شاهنامه را به شعر درآورد .

۹ – .... ساکت و بیحرکت مرا نگاه می‌کردند .

فداکاری مادر و عزم و ارادهٔ فرزند

(۲)

تازه وارد ده‌سالگی شده بودم. روزی در اتاق جز مادرم کسی نبود. جعبهٔ رنگ برادرم توجّه مرا جلب کرد. خود را به سوی جعبه کشاندم و در جعبه را با پا باز کردم. قلم‌مو* را برداشتم و با رطوبت* دهانم روی مقوّایی شروع به کشیدن کردم. مادرم، که مراقب من بود، گفت: اگر می‌خواهی نقّاشی بکنی برایت آب بیاورم. من چیزی نگفتم، مادرم رفت و آب آورد و مقوّا را محکم روی زمین نگاه‌داشت، قلم‌مو را با پای چپم گرفتم و آن را در فنجانِ آب فرو کردم و لکّهٔ قرمزی روی مقوّا کشیدم، از خوشحالی دهانم باز شد و با چهرهٔ خندان به روی مادرم نگاه کردم. از آن روز به بعد ساعتها روی کفِ اتاق می‌نشستم و در حالی که وسایل نقّاشی در دور و برم پراکنده می‌شد به نقّاشی می‌پرداختم. فقط گاه گاه از پدر یا مادرم خواهش می‌کردم کاغذ را به کفِ اتاق بچسبانند. بدین ترتیب کم کم نقّاشی را نیز یاد گرفتم.

سالها می‌گذشت و من بر اثر سعی و کوشش خود و زحمات شبانه‌روزی مادرم پیوسته در حال پیشرفت بودم. اوقات خود را گاهی با نقّاشی و زمانی با خواندنِ کتاب و نوشتنِ خلاصه‌ای از آن می‌گذراندم کم کم به نوشتن علاقهٔ بیشتری پیدا کردم. مادرم همیشه نوشته‌های مرا می‌پسندید و مرا در این کار تشویق می‌کرد.

روزی مادرم پزشک جوانی را برای معاینه و معالجهٔ من به خانه دعوت کرد. پزشک مدّتی با مادرم صحبت کرد. سرانجام بعد از چند روز رفت و آمد، قرار بر این شد که اتاقی جداگانه برای من ساخته شود تا پزشک بتواند دستگاهها* یی در

آن نصب کند* و من هر روز مدّتی با آنها ورزش کنم. امّا پدرم آنقدر پول نداشت که اتاقی جداگانه برای من بسازد.

دو روز بعد نیمه‌شب صدایی مرا از خواب بیدار کرد. از پنجره که به بیرون نگاه کردم، مادرم را دیدم که سطلی آب و ظرفی سیمان در جلو پایش گذاشته است. مادرم پایهٔ دیواری را بالا می‌بُرد. فردای آن شب وقتی پدرم پایهٔ دیوار را دید دهانش از تعجّب باز ماند. مادرم گفت: «اتاق کریستی را می‌سازم.» پدرم، خواهر و برادرانم را صدا کرد و گفت: «این کار ماست، بیایید تا آن را تمام کنیم.» چند روز بعد اتاق، مطابق دستور پزشک آماده شده بود.

معالجات* پزشک جوان حال مرا تا اندازه‌ای بهتر کرد. مدّتی نیز در یکی از بیمارستانهای لندن* بستری شدم. حال من روز بروز بهتر می‌شد. حتی می‌توانستم کم کم حرف بزنم. پزشک مُعالجم* سفارش کرد: از نوشتن با پای چپ خودداری کنم، چون این کار در معالجهٔ من تأثیر داشت*. من می‌خواستم به سفارش پزشک عمل کنم امّا برایم دشوار بود که از نوشتن خودداری کنم. پس از مدّتی روزی متوجّه برادر کوچکم شدم که مشغول نوشتن انشا بود. فکری به خاطرم رسید. از او خواهش کردم آنچه را که می‌گویم بنویسد. برادرم قبول کرد. از آن روز به بعد کار من بازگو کردن بود و کار او نوشتن. کم کم نوشته‌های من مورد توجّه قرار گرفت و مردم مرا به عنوان یک نویسنده شناختند. نوشته‌های من در روزنامه‌ها و مجلّه‌ها چاپ شد و بدین ترتیب کودکی ناقص و افلیج در اثر فداکاری مادر و عزم و ارادهٔ* خود توانست به شهرت و افتخار برسد و مایهٔ سرافرازی خانواده و کشور خود باشد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

تأثیر داشت = اثر می کرد

دستگاه = اسباب

رطوبت = تری، خیسی

قلم‌مو = قلم مودار که با آن نقّاشی می کنند

لندن = پایتخت انگلستان و یکی از شهرهای بزرگ اروپا

معالج = درمان کنندهٔ بیمار

معالجات = معالجه‌ها

نصب کند = قرار دهد، کار بگذارد

پرسش:

۱ ــ کریستی در چند سالگی نقّاشی یاد گرفت؟

۲ ــ چرا کریستی با پا، در جعبه را باز کرد؟

۳ ــ چرا کریستی خواهش می کرد کاغذ را به کف اتاق بچسبانند؟

۴ ــ چه کسی نوشته‌های کریستی را می‌پسندید و اورا تشویق می کرد؟

۵ ــ وقتی که پزشک جوان کریستی را معاینه کرد، قرار شد چه کار بکنند؟

۶ ــ چرا پدر کریستی نمی‌توانست اتاق جداگانه‌ای برای کریستی بسازد؟

۷ ــ آیا مادر کریستی، از ساختن اتاق مأیوس شد؟

۸ ــ پدر کریستی وقتی که دید زنش اتاق کریستی را می‌سازد چه کرد؟

۹ ــ آیا معالجات پزشک جوان حال کریستی را بهتر کرد؟

۱۰ ــ چرا در بیمارستان به کریستی پیشنهاد کردند از نوشتن با پای چپ خودداری کند؟

۱۱ ــ تنها وسیلهٔ ارتباط کریستی با دیگران و تنها سرگرمی او چه بود؟

۱۲ ــ چه کسی در نوشتن به کریستی یاری کرد؟

۱۳ ــ چگونه کریستی به شهرت و افتخار رسید؟

به این نکته توجّه کنید:

معالجات یعنی معالجه‌ها

تغییرات یعنی تغییرها

افتخارات یعنی افتخارها

خطرات یعنی خطرها

تعطیلات یعنی تعطیلها

زحمات یعنی زحمتها

تمرین:

ــ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

جلب کرد ، مراقب بود ، دشوار ، عنوان ، عزم و اراده ، شهرت ، افتخار .

ــ پرستوها حشرات را شکار می‌کنند. این جمله را می‌توان چنین نوشت: پرستوها حشره‌ها را شکار می‌کنند. نظیر این تغییر را در جمله‌های زیر انجام دهید:

۱ ــ در راه پرستوها خطرات فراوانی وجود دارد.

۲ ــ تغییرات زیادی در حیاط مدرسه به چشم می‌خورد.

۳ ـ من تعطیلات را صرف تفریح و گردش می کنم.

۴ ـ غلّات را در انبار نگه می‌دارند.

ـ در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ ـ جعبهٔ رنگ توجّه مرا ... کرد.

۲ ـ برایم ... بود که از نوشتن خود داری کنم

۳ ـ مردم مرا به ... یک نویسنده شناختند.

۴ ـ کودکی افلج و ناقص در اثر فداکاری مادر و ... خود به شهرت و افتخار رسید.

۵ ـ کسی که به نفع همه کاری انجام دهد و همه او را بشناسند به شهرت و افتخار

ـ در این نوشته:

خواهرم نشسته بود. مادرم در حالی که می‌لرزید نزدیک آمد. پزشک دستور داد اتاقی برای من بسازند. سرانجام من خطّ کجی روی تخته کشیدم. همه ساکت و بیحرکت مرا نگاه می کردند. جنس تو را خلق بجان می‌خرند.

فاعل فعلهایی را که قرمز نوشته شده است پیدا کنید و به این شکل بنویسید:

شبی خواهرم در کنار من نشسته بود.

فاعل	فعل
خواهرم	نشسته بود

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ به نظر شما کریستی براون چطور آدمی بود و چه صفتهایی داشت؟

۲ ـ به نظر شما مادر کریستی چطور زنی بود و چه صفتهایی داشت؟

خود را بیازمایید (۳)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ قد بلندترین موجود زنده کدام است؟

۲ ـ منظور از «خفته‌اند» در این جمله چیست. «بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می‌خوانیم همه در این سرزمین خفته‌اند.» ؟

۳ ـ به نظر شما کریستی براون چطور آدمی بود و چه صفتهایی داشت؟

۴ ـ به نظر شما مادر کریستی براون چطور زنی بود و چه صفتهایی داشت؟

ب) فایده‌های درخت را در سه یا چهار سطر بنویسید.

ج) این ترکیبها و عبارتها

سکنی می‌گزینند ، عزم و اراده ، تغذیه می‌کند ، گرانمایه ، چشم بپوشیم ،

از نوشته‌های زیر افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

۱ ـ آیا بهتر نیست از بدیهای دوستان ... و خوبیهای آنها را در نظر داشته باشیم؟

۲ ـ پرستو از حشراتی که در هوا هستند ...

۳ ـ مردم بیشتر در جاهای خوش آب و هوا ...

۴ ـ درخت از آفریده‌های ... طبیعت است.

۵ ـ برای رسیدن به مقصود باید بکوشیم و ... داشته باشیم

د) از روی این جمله ها بنویسید و دور فاعل جمله خط بکشید:

۱ - موقع عصر حسین در بالای تپه نشسته بود

۲ - پزشکان از معالجۀ کریستی ناامید بودند .

۳ - درخت هوا را سالم و روح افزا می کند .

۴ - درخت سالیان درازی عمر می کند

۵ - کم کم هوا رو به سردی می گذارد

۶ - چند روز پیش سیمیندخت به فرانک نامه نوشت

۷ - سیمیندخت نامه را به وسیلۀ پست فرستاد

۸ - زاینده رود از اصفهان می گذرد

مثال:

موقع عصر [حسین] در بالای تپه نشسته بود

محمّدبن زکریّای* رازی کاشف* الکل

در حدود هزار سال پیش، در شهر ری جوانی می‌زیست که بعدها به نام رازی شهرت پیدا کرد. وی بسیار کنجکاو و دقیق بود و به کسب علم شوق فراوان داشت. ریاضیّات* و نُجوم* و بیشتر علوم زمان خود را در اَوانِ* جوانی فرا گرفت. چون در آن زمان دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقهٔ بسیار پیدا کرد. یعنی می‌خواست مادّه‌ای بدست بیاورد که با آن فلزّات دیگر را به طلا تبدیل کند.

برای نیلِ* به این مقصود روز و شب به آزمایشهای گوناگون می‌پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مُبتلا شد و ناگزیر* به پزشکی مُراجعه کرد. گویند که پزشک برای معالجهٔ چشمهای رازی پانصد سکّهٔ طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل دانش پزشکی پرداخت. در آن زمان بغداد* مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدّتها عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود بازگشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس* دانش پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران، او را به دربار خود برای مداوای* بیماران دعوت می کردند.

رازی گذشته از مداوای بیماران و ادارهٔ بیمارستانها، در حدود دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است. بیشتر این کتابها، مربوط به دانش پزشکی است. معروفترین



محمّدبن زکریّای رازی پزشک نامی ایران در آزمایشگاه خود

آنها «حاوی» نام دارد. کتابهایِ مهمّ رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای مشهورجهان، این کتابها را تدریس می کرده‌اند*.

الکل که امروزه موارد* استعمال فراوانی در صنعت و پزشکی دارد، از کشفیّات* این دانشمند بزرگ است.

این پزشک و دانشمند و کاشف عالی‌مقام* که از مفاخر* بزرگ کشورِما است، در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت نابینا شد. و در شهر ری، همانجا که بدنیا آمده بود، درگذشت.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اوان = هنگام، زمان

بغداد = پایتخت فعلی کشور عراق، در قدیم مدرسه‌های بزرگ در این شهر دایر بوده است.

تدریس = درس دادن

تدریس می کرده‌اند = درس می‌داده‌اند

ریاضیّات = علمی است که جزئی از آن همان هندسه و حساب است

عالی‌مقام = بلندمرتبه

کاشف = کشف کننده

کشفیّات = کشفها

محمّدبن زکریّا = محمّد پسر زکریّا

مداوا = درمان کردن

مفاخر = کسانی که باعث افتخارند

موارد = موردها ، محلّها

ناگزیر = ناچار

نجوم = علم ستاره‌شناسی

نیل = رسیدن

پرسش :

۱ ــ رازی چند سال پیش می‌زیست؟

۲ ــ رازی اهل کدام شهر ایران بود؟

۳ ــ رازی پسر که بود؟

۴ ـ چرا رازی به چشم درد مبتلا شد؟

۵ ـ رازی پس از تحصیل دانش پزشکی به کجا رفت؟

۶ ـ رازی جز پزشکی چه می کرد؟

۷ ـ رازی در حدود چند کتاب نوشته است؟

۸ ـ معروفترین کتاب رازی کدام است؟

۹ ـ رازی کاشف چیست؟

۱۰ ـ آیا از اینکه کشور شما دانشمندانی مانند رازی داشته است، احساس غرور نمی کنید؟

۱۱ ـ آیا شما هم آرزو دارید که روزی از مفاخر کشور عزیزمان ایران بشوید؟ برای رسیدن به این آرزو چه باید بکنید؟

تمرین:

ـ با هر یک از این کلمه های هم‌خانواده یک جمله بسازید:

درس ، مدرسه ، تدریس ـ کشف کاشف ـ دوا مداوا ـ
شهرت مشهور

ـ از روی بند اوّل درس یک بار بنویسید و زیر فعلها خط بکشید.

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ رازی پس از بازگشت به وطن خود چه کرد؟

۲ ـ منظور پزشکی که به رازی گفت: «کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی

آنی» چه بود؟

۳ ـ بجز رازی چه کسان دیگری را می‌شناسید که از مفاخر کشور ما بشمار می‌روند؟

ـ در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ـ رازی در شهر ری بیمارستانی ... کرد.

۲ـ رازی به چشم درد ... شد و به ... مراجعه کرد

۳ـ رازی مدتها عمر خود را ... تحصیل پزشکی کرد.

۴ـ رازی یکی از ... کشور ما بشمار می‌رود.

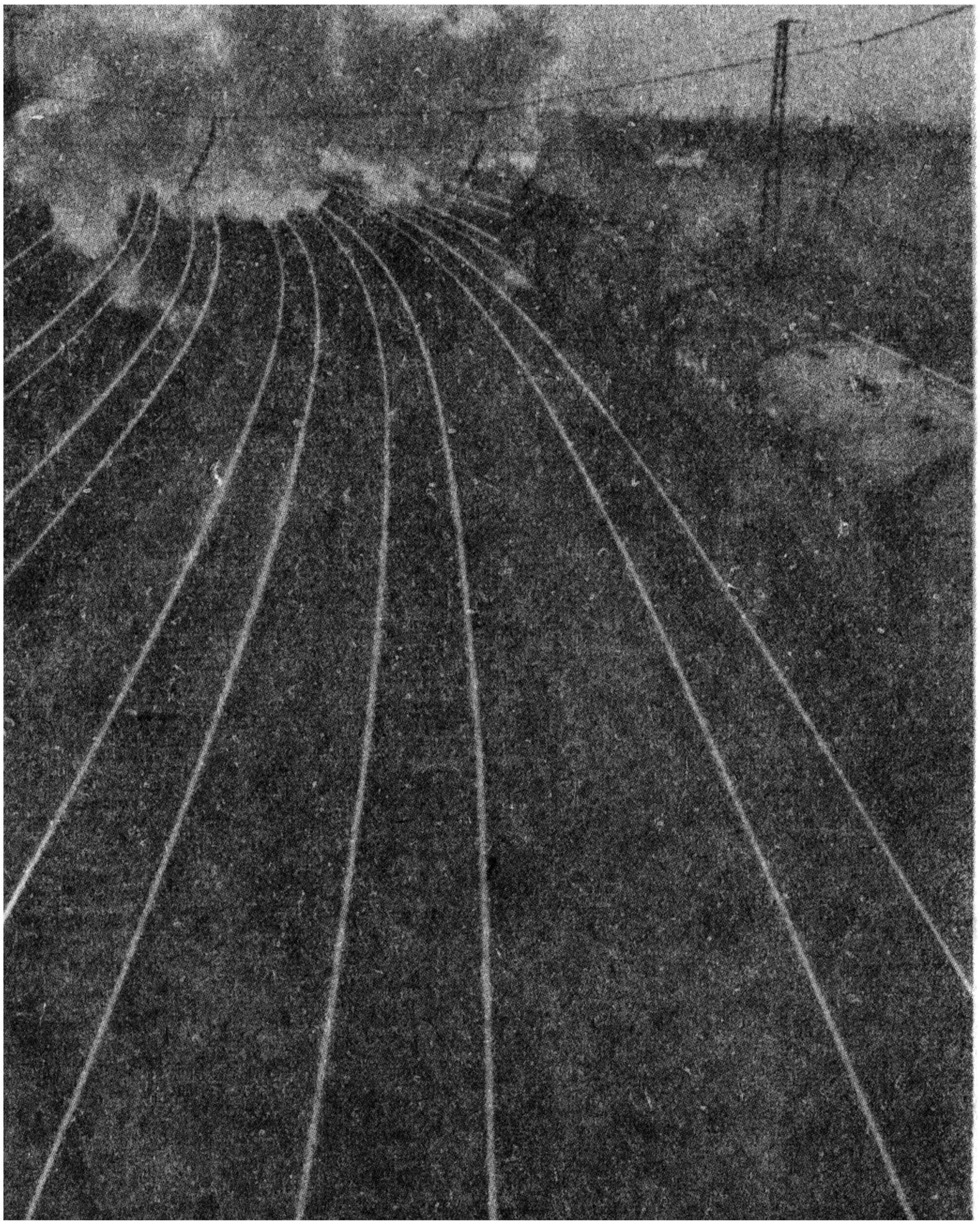
۵ـ الکل امروزه در پزشکی و در صنعت ... استعمال فراوانی دارد.

راه آهن

در روزگاران قدیم، دنیا چنین نبود. این همه وسایل حمل و نقل* که امروزه می‌بینیم بوجود نیامده بود. مردم کشورها و شهرها و حتّی دهکده‌های نزدیک از حال یکدیگر کمتر خبر داشتند. مسافرت با کُندی انجام می‌گرفت. مسافران با رنجهای فراوان در روز چند کیلومتر با اسب وشتر یا با پای پیاده راه می‌پیمودند. شامگاه* خسته و کوفته با گرد و غبار راه به منزلی می‌رسیدند تا استراحت کنند و صبحگاه به مسافرت ادامه دهند. امروز دنیا چهرهٔ خود را عوض کرده است. هواپیماهای غول‌پیکر در مدّتی کم مسافران را از این سو به آن سوی جهان می‌برند. اتومبیل، کشتی، قطار نیز هر کدام بنحوی شهرها و کشورها را به هم نزدیک کرده‌اند. راههای آهن مانند رگهای بدن سراسر جهان را به هم پیوسته‌اند. قطارهای بزرگ و مهیب، سوت‌زنان* در روی رشته‌های آهن می‌لغزند، بیابانها و جنگلها و کوهها را پشت سر می‌گذارند، از روی رودخانه‌ها و درّه‌ها عبور می‌کنند و از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دیگر می‌روند. در حالی که مسافران با آسایش خیال در روی صندلیهای راحت به گفتگو مشغولند، روزنامه و کتاب می‌خوانند یا در سالن غذاخوری قطار غذا صرف می‌کنند*. چه بسا مسافرانی که پس از سوارشدن به قطار در روی تختخوابهای راحت قطار بخواب فرو می‌روند و وقتی چشم می‌گشایند که به شهر دیگر رسیده‌اند.

راه آهن و قطار را بهتر بشناسیم:

راه آهن دو خطّ موازی است که از قطعه‌های آهن ساخته شده است. این قطعه‌ها را ریل می‌نامند. قطار در روی ریلها پیش می‌رود و با خود مسافر و بار حمل می‌کند*.



قطار از یک لوکوموتیو و چند واگن تشکیل شده است. لوکوموتیو، واگنها را به دنبال خود می کشد

بعضی از قطارها فقط مسافر می‌برند. در این قطارها هر واگن از چند اتاق کوچک تشکیل شده است. بعضی از قطارها مخصوص حمل* بار یا حیوانات است

در طول راه آهن در فاصله‌های معیّن، ایستگاههایی برای قطار درست کرده‌اند. در ایستگاه به جای یک رشته راه آهن، دو یا چند رشته راه آهن وجود دارد. وقتی که قطاری به ایستگاه می‌رسد، می‌ایستد تا مسافران را پیاده یا سوار کند و در ضمن قطاری که از روبرو می آید به ایستگاه برسد. اگر این کار را نکند، در راه با قطاری که از روبرو می آید تصادف می کند.

اگر از جای بلند به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را مانند ماری می‌بینیم که در لابلای کوهها و درّه‌ها پیچ و تاب می‌خورد* و پیش می‌رود. گاه داخل جنگل می‌شود و گاه در دل کوه* نهان می‌گردد. در این وقت قطار داخل تونل شده است. تونل دالان یا راهرویی است که در کوه می‌کَنند تا راه‌آهن را از آن عبور دهند و مجبور نشوند آن را از بالای کوه بکشند یا کوه را دور بزنند.

نخستین راه‌آهن در حدود دویست سال پیش ساخته شد. قبل از آن ریلهایی از چوب ساخته بودند و واگنها را با اسب در روی آنها می‌کشیدند. این وسیلهٔ نقلیّه برای حمل زغال‌سنگ از معدن به خارج آن، بکار می‌رفت. کم‌کم نیروی بخار جای اسب را گرفت و ریلها نیز آهنی شد.



پل ورسک

نخستین راه‌آهن ایران هشتاد سال پیش ساخته شد. طول این راه‌آهن هشت کیلومتر بود و تهران را به شهر ری مربوط می‌ساخت. از آن پس در چند نقطهٔ ایران نیز راه‌آهنهایی ساخته شد. اکنون راه‌آهن سر تا سری ایران شمال کشور را به جنوب و مشرق را به مغرب متّصل کرده است.

ساختن راه‌آهن سر تاسری ایران سالیانی دراز آرزوی همهٔ مردم ایران بود. ساختن چنین راه‌آهنی پول فراوانی می‌خواست. پولی که معادل* یک صد و هشتاد و هشت هزار (۱۸۸۰۰۰) کیلوگرم طلا بود. وقتی که رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید برای به انجام رسانیدن این آرزو، فکر بِکر* ی کرد. این پادشاه بزرگ گفت: همهٔ ملّت ایران باید در ساختن راه‌آهن سرتاسری یاری کنند. این یاری باید به این ترتیب باشد که هر کسی که قند و چای می‌خرد در هر سه کیلو قند دو ریال و در هر کیلو چای نیز دو ریال اضافه بپردازد*. این پولها سالها گرد آمد و به مصرف ساختمان راه‌آهن سرتاسری رسید و در ضمن این حقیقت بزرگ نیز آشکار گردید که بسیاری از کارهای بزرگ را می‌توان به یاری همهٔ مردم به انجام رسانید، اگر چه این یاریها بسیار ناچیز باشد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بپردازد = پرداخت کند، بدهد

بِکر = تازه

پیچ و تاب می‌خورد = به این سو و آن‌سو می‌پیچد

حمل = بردن

حمل می کند = می برد

حمل و نقل = بردن و جای چیزی را تغییر دادن

دل کوه = وسط کوه، میان کوه

سوت‌زنان = در حال سوت‌زدن

شامگاه = هنگام شب

غذا صرف می کنند = غذا می‌خورند

معادل = برابر

پرسش :

۱ ــ در روزگاران قدیم دنیا چگونه بود؟

۲ ــ مردم در قدیم چگونه مسافرت می کردند؟

۳ ــ چرا امروزه مسافرت آسان و لذّت‌بخش است؟

۴ ــ راه آهن از چه تشکیل شده است؟

۵ ــ قطعه‌های راه آهن را چه می‌نامند؟

۶ ــ قطار از چه چیزها تشکیل شده است؟

۷ ــ اگر از نقطهٔ مرتفعی به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را چگونه می‌بینیم؟

۸ ــ قطار چه وقت در دل کوه نهان می گردد؟

۹ ــ تونل به چه می گویند؟

۱۰ ــ رضاشاه برای ساختن راه آهن چه فکری کرد؟

تمرین:

ــ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

حمل و نقل ، حمل می‌کند ، رشته ، شامگاه ، صبحگاه ، صرف می‌کنند ، معادل ، چه بسا ، بنحوی

پیچ و تاب ، چه بسیار ، سالیان درازی ، به انجام رسانیدن ، بسیار ناچیزی ،

ــ ترکیبهای بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ ــ اگر هر روز پول .... پس انداز کنیم ، سرانجام ثروتی بزرگ گرد می‌آید .

۲ ــ .... مردم ایران در آرزوی ساختن راه‌آهن سرتاسری بودند .

۳ ــ برای ... کارهای بزرگ علاقه و کوشش و پایداری لازم است

۴ ــ .... دختران و پسرانی که روزها کار کرده‌اند و شبها درس خوانده‌اند .

۵ ــ رود با جوش و خروش تمام در میان دره‌ها و کوهها ... می‌خورد و پیش می‌رود .

ــ داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه به کمک هم می‌توان کاری بزرگ انجام داد.

پسر فداکار

پِطرس پسری کوچک و شجاع از مردم هلند بود. در کشور هلند سرزمینهایی هست که از سطح دریا پست‌تر است. برای اینکه آب دریا این زمینها را فرا نگیرد در کنار دریا سدّهایی* دراز و پهن ساخته‌اند. پدر پطرس نگهبان یکی از این سدّها بود. او هر روز صبح از خانه خارج می‌شد و به سرکشیِ* سدّ می‌رفت.

روزی پطرس از مادرش پرسید چرا پدرم هر روز باید به سرکشی سدّ برود. مادر گفت اگر نرود، ممکن است قطره‌ای آب از سوراخی بچکد. در این صورت چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خیلی می‌شود و قطره قطره سیلی می‌گردد. سوراخ کم کم بزرگ می‌شود و آب همه جا را می‌گیرد. بعد از آن معلوم است که بر سر من و تو و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد. پطرس پرسید اگر رخنهٔ*ای در سدّ پیدا شود و پدرم نباشد چه کسی می‌تواند آن را ببندد، مادر بشوخی گفت: پسرکی با انگشت خود.

در یکی از روزهای نخستینِ بهار که یخها تازه آب شده بود و لاله‌ها از زمین سر بر آورده بود و لک‌لکها که از سرمای زمستان به سرزمینهای گرم رفته بودند دسته دسته در آسمان نمودار می‌شدند، مادر پطرس او را برای کاری به خانهٔ یکی

منظره‌ای کشور هلند



از دوستان که در ده نزدیک بود فرستاد. پطرس در کنار سدّ راه می‌رفت و گاهی ابرهای‌سفیدرا که در آسمان حرکت می کردند تماشا می کرد و گاهی چشم به درختان می‌دوخت که اندکی سبز شده بودند و از آمدن فصل بهار خبر می‌دادند.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی‌گشت، هوا هر لحظه تاریکتر می‌شد. پطرس جز آواز پرندگان و غوکان* و صدای پای خویش چیزی نمی‌شنید. ناگاه صدای چکیدن قطره‌های آب به گوشش رسید. به سدّ که نزدیک شد دید سوراخی در سدّ پیدا شده است و آب قطره قطره از آن می‌چکد. بی‌درنگ* به یاد گفتهٔ مادر افتاد که اندک اندک خیلی می‌شود و قطره قطره سیلی می گردد و آب همه جا را می گیرد. نگاهی به دور و بر خود کرد، کسی را ندید. انگشت خود را در سوراخ فرو برد. دیگر آب نچکید، امّا انگشتش سرد شد. با خود گفت دیری نخواهد گذشت* که عابری از اینجا گذر خواهد کرد*. به او می گویم که پدرم را خبر دهد. مدّتی گذشت کسی از آنجا عبور نکرد. مِه* همه جا را فرا گرفت. پرندگان بخواب رفتند. غوکان نیز دیگر آواز نمی‌خواندند. دست پطرس کم کم بیحس شد، امّا پطرس جرأت نداشت که انگشت خود را از رخنه بیرون آورد. زیرا در این صورت، اندک اندک خیلی و قطره قطره سیلی می‌شد و آب همه جا را فرا می گرفت. دستش کِرِخ* شد. فریاد کرد پدرجان، پدرجان زود بیا ، امّا جوابی نشنید. با خود گفت تا جان در بدن دارم دست برنمی‌دارم. شوخی نیست، مادر و پدرم و همهٔ اهل شهر نابود می‌شوند. چه عیب دارد که من فدای پدرو مادرو همشهریان خود شوم. سرش گیج می‌خورد. شب چون قیر* تاریک بود. جز آواز بوم* که در دوردست ناله می کرد صدایی به گوشش نمی‌رسید. ساعتها گذشت. شب رفته‌رفته بپایان

رسید. روشنایی در آسمان آشکار شد. مه از میان رفت و آفتاب کم کم بر آمد. پطرس خود را کنار سدّ جمع کرده بود. هنوز انگشتش در سوراخ سدّ به جای بود. پدر و مادر پطرس چندان نگران نبودند، چه* گمان می کردند پسرشان شب را در دهکده مانده است. صبح زود، مثل همیشه، پدر پطرس به سرکشی سدّ رفت. هنوز راهی نرفته بود که از دور چشمش به طفلی افتاد که بر سدّ تکیه زده بود. بر سرعتش افزود و نزدیکتر آمد. پطرس را دید که رنگش پریده است وانگشت در سوراخ سدّ دارد.

ـ عجب! پطرس، اینجا چه کار می کنی. عجله کن که مدرسه‌ات دیر می‌شود.

ـ پدرجان جلو آب را گرفته‌ام، مادرم بارها گفته است: اندک اندک خیلی می‌شود و قطره‌قطره سیلی می گردد و آب همه جا را می گیرد. این بگفت و از خستگی چشم بر هم نهاد* و بر زمین افتاد.

پدر رخنه را مُوقّتاً* بست. پسر را بر دوش گرفت و به خانه برد. مادر دست و پای پطرس را مالید و خوراک گرم به او خورانید و در رختخواب خوابانید. پدر همسایگان را خبر کرد تا رخنه را به یاری هم ببندند. همسایگان که سرگذشت پطرس را شنیدند، گفتند: آفرین بر این پسر شجاع و فداکار. مَرحباً* به این شجاعت و دلیری. خوشا به حال پدران و مادرانی که چنین فرزندانی دارند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بر هم نهاد = روی هم گذاشت

بوم = جغد

بی‌درنگ = بدون معطّلی

چه = زیرا

دیری نخواهد گذشت = زمانی نخواهد گذشت

رخنه = سوراخ، شکاف

سدّ = دیوار محکم و ضخیم که برای گرفتن جلو آب می‌سازند

سرکشی = رسیدگی

غوک = قورباغه

قیر = مادّه‌ای سیاه‌رنگ که از نفت می گیرند

کرخ = سست، بیحس

گذر خواهد کرد = خواهد گذشت

مرحبا = آفرین

موقّتاً = بطور موقّت

پرسش :

۱ ــ پطرس از مردم کجا بود؟

۲ ــ در جایی که پطرس زندگی می کرد چه نوع سرزمینهایی وجود داشت؟

۳ ــ برای اینکه در کشور هلند آب، زمینهای پست‌تر از دریا را فرانگیرد چه کرده‌اند؟

۴ ــ پدر پطرس چه کاره بود؟

۵ ــ چرا پدر پطرس هر روز به سرکشی سدّ می‌رفت؟

۶ ـ اگر آب از سدّ می گذشت چه بر سر مردم می آمد؟

۷ ـ مادر پطرس، بشوخی به او چه گفت؟

۸ ـ پطرس در راه چه چیزها را تماشا می کرد؟

۹ ـ پطرس هنگام بر گشتن از ده در راه چه می‌شنید؟

۱۰ ـ پطرس برای اینکه سوراخ سدّ را ببندد چه کرد؟

۱۱ ـ چرا پطرس جرأت نداشت انگشت خود را از سوراخ بیرون آورد؟

۱۲ ـ چرا پدر و مادر پطرس از برنگشتن او به خانه نگران نبودند؟

۱۳ ـ چرا پدر پطرس بطور موقّت رخنه را بست؟

۱۴ ـ پطرس چه فداکاریی کرده بود؟

۱۵ ـ به نظر شما اگر پطرس این فداکاری را نمی کرد، چه می‌شد؟

به این نکته توجّه کنید:

علی هزار ریال در حساب پس‌انداز خود پول داشت. هوشنگ پرسید: هزار ریال را چگونه جمع کردی؟ علی جواب داد: مدّتهاست که یک ریال یک ریال روی هم می گذارم تا هزار ریال شده است، مگر نشنیده‌ای که می گویند:

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی

«اندک‌اندک خیلی شود و قطره‌قطره سیلی.» یک سخن معروف است. آن را «مَثَل» می گویند. در زبان فارسی مثلهای بسیاری هست. اگر این مثلها را یاد بگیریم و در گفته یا نوشتهٔ خود آنها را بکار ببریم گفته و نوشتهٔ ما شیرین‌تر و دلچسب‌تر خواهد شد.

تمرین

ـ درس را بدقّت بخوانید و جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ روزی که پطرس به دهِ نزدیک رفت چگونه روزی بود؟

۲ ـ شبی که پطرس با انگشت خود رخنه را گرفته بود چگونه شبی بود؟

۳ ـ مادر پطرس بارها به او چه گفته بود؟

۴ ـ وقتی که پدر پطرس او را به خانه برد، مادر پطرس چه کرد؟

۵ ـ وقتی که همسایگان سرگذشت پطرس را شنیدند چه گفتند؟

ـ این عبارتها را بدقّت بخوانید و تعیین کنید کدامیک از آنها مثل است. مثلها را در دفترتان بنویسید و آنها را حفظ کنید:

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی‌گشت.

من امروز زودتر از روزهای پیش به مدرسه رفتم.

عاقبت جوینده یابنده بُوَد.

خفته را خفته کی کند بیدار.

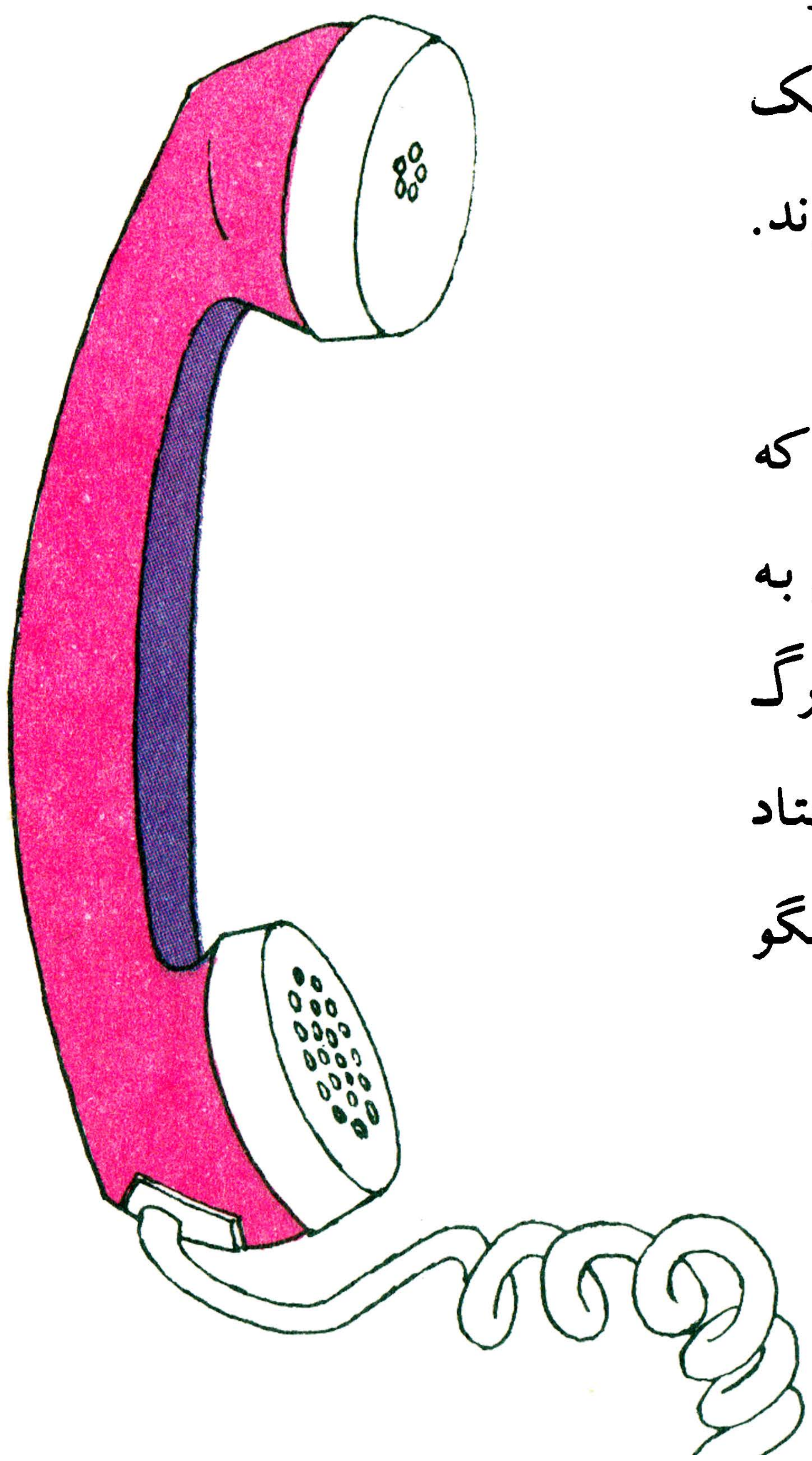
هر که بامش بیش برفش بیشتر.

ـ داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه فداکاری یک نفر باعث نجات عدّه‌ای می‌شود.

اختراعِ تِلِفُن

زندگی ما آدمیان روزبروز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود و هر روز بنوعی از ثمرهٔ* کوشش دانشمندان و مخترعان* بزرگ برخوردار می‌شویم. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد*. وی با شَهامت* و پُشتکار* دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد و نقایص* کارش را برطرف می‌کند. سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «اَلِکْساندر گراهام‌بِل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بِل آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن، کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.



بل روزی هنگام آزمایش ناگهان متوجّه شد که به وسیلهٔ برق می‌توان اِرتِعاشات* صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. وی دریافت که به رازی بزرگ پی برده است. آنگاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.



برای رسیدن به این مقصود به تحصیل در رشتهٔ برق پرداخت. از آن پس اتاق کوچک او همیشه پُر از سیم و وسایل برقی بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفّق شده است، با شکست روبرو می‌شد، زیرا باز سیمی بد بسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها روزی بل با همکار خود «واتسُن» در دو اتاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول آزمایش بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرندهٔ خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که نخستین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد همکار خود گذاشت و خود در طبقهٔ بالا در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شعفٌ بسیار وارد اتاق شد و فریاد زد: دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفّق شدید!

به این ترتیب بود که باز مخترعی با جرأت و کوشش و پشتکار فراوان وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیّه کرد.

اکنون که در حدود نود سال از آن تاریخ می‌گذرد، همهٔ شهرهای سراسر جهان و همهٔ خانه‌ها در شهرهای بزرگ با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و بآسانی می‌توان از خانه‌ای با خانه‌ای دیگر و از شهری با شهر دیگر گفتگو کرد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارتعاشات = لرزشها

برمی‌انگیزد = تحریک می‌کند

پشتکار = پایداری، پایداری در انجام‌دادن کارها و بپایان رساندن آنها

ثمره = نتیجه، میوه

دلسرد = بی‌شوق، بی‌میل

شعف = شادمانی

شهامت = بیباکی

مخترع = اختراع کننده، کسی که چیز تازه‌ای می‌سازد

نقایص = عیبها، نقصها

پرسش :

۱ ــ چرا زندگی ما آدمیان روزبروز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود؟

۲ ــ معمولاً داستان هر اختراعی چگونه شروع می‌شود؟

۳ ــ معمولاً مخترعان افراد با شهامت و با پشتکاری هستند یا افرادی مأیوس و ناامید؟

۴ ــ مخترع تلفن کیست؟

۵ ــ مخترع تلفن چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟

۶ ــ بل هنگام آزمایش متوجّه شد که به وسیلهٔ چه چیز می‌توان ارتعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد؟

۷ ــ چرا بل به تحصیل در رشتهٔ برق پرداخت؟

۸ ــ نخستین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟

۹ ــ چرا همکار بل با شادی وارد اتاق شد و گفت «عاقبت موفّق شدید»؟

۱۰ ـ اکنون تلفن چه نقشی در جهان دارد؟

۱۱ ـ تقریباً چند سال از اختراع تلفن می گذرد؟

به این نکته توجّه کنید:

رازی الکل را کشف کرد.

بل، تلفن را اختراع کرد.

حسین گوسفند را به صحرا برد.

رازی اسم کسی است. الکل اسم چیزی است.

بل اسم کسی است. تلفن اسم چیزی است.

حسین اسم کسی است. گوسفند اسم حیوانی است.

کلمه‌ای که با آن کسی یا حیوانی یا چیزی را نام می‌بریم اسم است.

تمرین:

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ مخترع هواپیما که بود؟

۲ ـ الکل را که کشف کرد؟

۳ ـ کتاب «شاهنامه» را که سرود؟

۴ ـ ابوعلی سینا که یود؟

۵ ـ هانس کریستیان آندرسن که بود؟

با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:

مخترع اختراع اثر آثار تأثیر عمل اَعمال (عملها)، معمولاً

ـ در این جمله ها و عبارتها به جای نقطه ها اسم مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ـ پارسال محصول خوبی داشت

۲ـ دوست من بیشتر اوقات کتاب می خواند

۳ـ علی به علف داد.

۴ـ درکیف من یک ، دو و سه وجود دارد.

۵ـ مخترع نخست آموزگار بود

۶ـ . یکی از شاعران بزرگ ایران است.

۷ـ فردوسی رابنظم آورد

۸ـ . . . یکی از مفاخر ایران است

۹ـ قطره قطره جمع گردد وانگهی شود

۱۰ـ هرکه ش بیش برفش بیشتر

سعدی

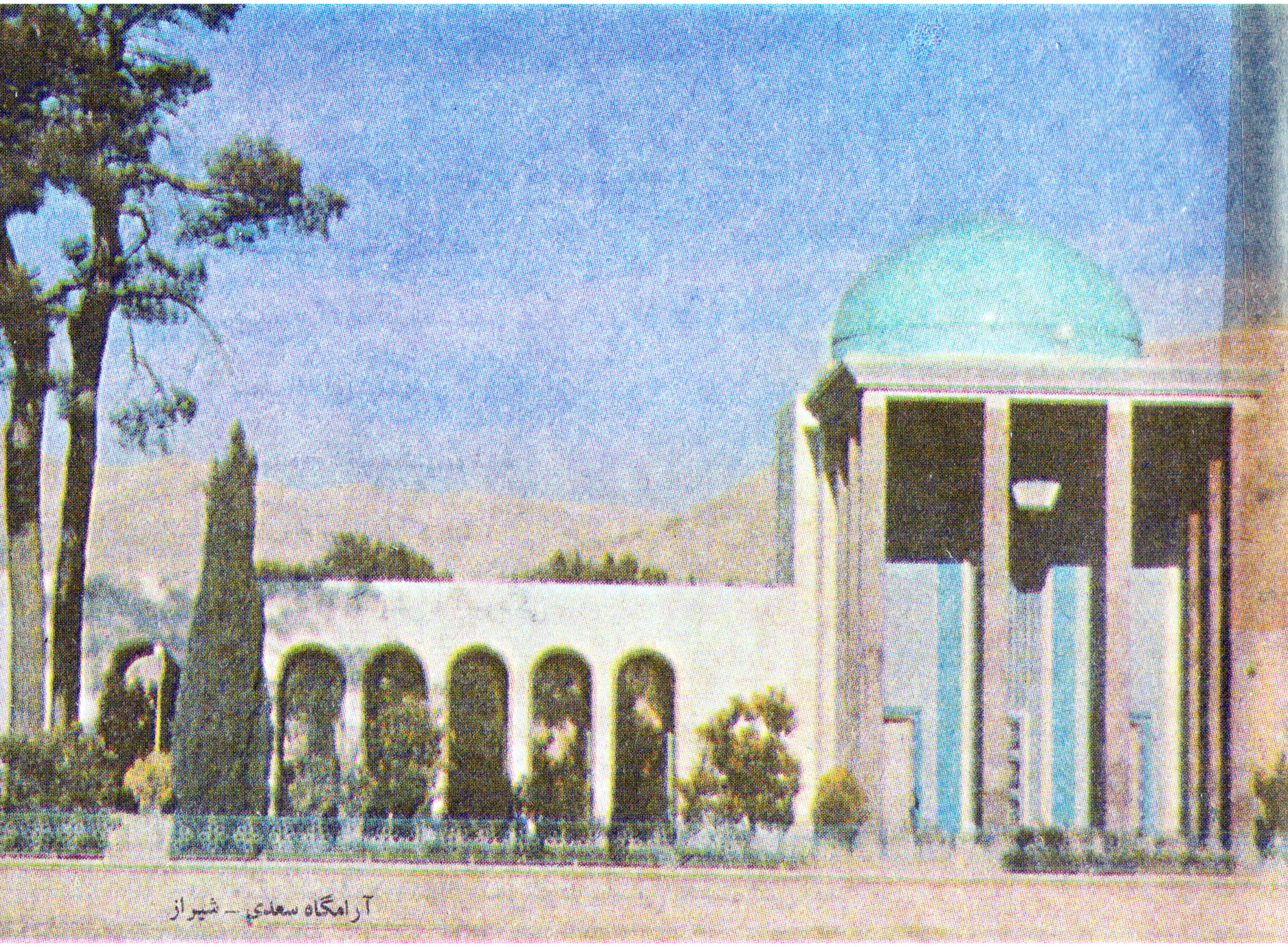
هفت‌صد سال پیش، دانش‌آموزی به نام مشرف‌الدّین در شیراز زندگی می‌کرد. مشرف‌الدّین بزودی پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست ماند، امّا دست از تحصیل علم برنداشت، او هر وقت که از درس و مطالعه فراغتی* می‌یافت، به گشت* و تماشا در گردشگاههای اطراف شیراز می‌پرداخت. مشرف‌الدّین طبیعت را دوست داشت و زیباییها را می‌پرستید. نسیم بامدادی، آواز بلبل، دیدار گل به او جانی تازه می‌بخشید و هر وقت فرصتی می‌یافت در وصف زیباییها شعر می‌سرود.

مشرف‌الدّین پس از تحصیلات مقدّماتی* در شیراز، برای کسب دانش بیشتر به بغداد رفت، سالیان دراز به جهانگردی پرداخت و به شهرهای بسیار سفر کرد و با اشخاص گوناگون آشنا شد. در این سفرها چیزهای فراوان یاد گرفت و سرانجام به شیراز بازگشت، در این وقت او شاعری بزرگ و مشهور شده بود و همه او را به‌نام سعدی می‌شناختند.

سعدی پنجاه ساله بود که کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر* آمیخته* به نظم*. بیشتر نوشته‌های سعدی در گلستان ساده و روان است. گلستان حکایتها و داستانهایی دارد که حاصل دیده*ها و شنیده*های سعدی است. گاه سعدی در گلستان حکایتی را در چند جملهٔ کوتاه بیان می‌کند که هم زیباست و هم آموزنده*.

کتاب دیگر سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است و در آن اندرزها و نکته‌های اخلاقی و اجتماعی بسیار به صورت حکایت آورده شده است.

سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثاری دیگر نیز دارد.



آرامگاه سعدی – شیراز

مجموعهٔ آثار سعدی را کلّیّات سعدی می گویند.

بعضی از شعرهای سعدی مَثَل شده است مانند این شعرها :

نابرده رنج* گنج میسر نمی‌شود*   مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

****

سعدیا* مرد نکونام* نمیرد هرگز   مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

****

گنج خواهی در طلب* رنجی ببر   خرمنی می بایدت* تخمی بکار

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آموزنده = کسی یا چیزی که یاد می‌دهد

آمیخته = مخلوط شده

دیده = آنچه دیده شده

سعدیا = ای سعدی

شنیده = آنچه شنیده شده

طلب = جستجو کردن

فراغت = آسایش، آسودگی

گشت = سیر و سیاحت

مقدّماتی = ابتدایی

می‌بایدت = لازم است برای تو

میسّر نمی‌شود = ممکن نمی‌شود، بآسانی بدست نمی‌آید

نابرده رنج = رنج نبرده، رنج نکشیده

نثر = سخنی که شعر نباشد.

نظم = شعر

نکونام = نیکونام. کسی که به خاطر کارهای خوبی که انجام داده است، مردم نام او را بخوبی یاد می‌کنند

پرسش :

۱ ـ سعدی چند سال پیش می‌زیسته است؟

۲ ـ سعدی ایّام فراغت را چگونه می گذرانید؟

۳ ـ چه چیزهایی به سعدی جانی تازه می‌بخشید؟

۴ ـ سعدی پس از کسب دانش به چه کاری پرداخت؟

۵ ـ سعدی چه کتابهایی نوشته است؟

۶ ـ گلستان چگونه کتابی است؟

۷ ـ بوستان چگونه کتابی است؟

۸ ـ به مجموعهٔ آثار سعدی چه می گویند؟

۹ ـ مراد از این شعر چیست:

«سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز　　　مرده آن است که نامش به نکویی نبرند»؟

۱۰ ـ کسی که خرمن می‌خواهد چه کار باید بکند؟

۱۱ ـ آرامگاه سعدی در کجاست؟

۱۲ ـ چه شعری بر در آرامگاه سعدی نوشته شده است؟

تمرین:

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

تحصیل ، حاصل ، محصول ، عالِم ، معلوم ، عِلم ،
اجتماع ، جمع ، مجموع

– با توجه به مطالبی که در درس خواندید، در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱- .... بامدادی به انسان جانی تازه می‌بخشد

۲- سعدی در وصف .... شعر می‌سرود .

۳- سعدی بسیار سفر کرد و با اشخاص .... آشنا شد

۴- گلستان کتابی است به نثر آمیخته به ....

۵- بیشتر نوشته‌های سعدی در گلستان . ... و روان است

۶- سعدی جز . ... و .... آثاری دیگر نیز دارد

۷- مجموعهٔ آثار سعدی را .... می‌گویند

– از روی شعرهای درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

– شعرهای درس را حفظ کنید.

– پنج مثل که تاکنون خوانده‌اید بنویسید.

چند سخن از سعدی

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند ، یکی آن که اندوخت و نخورد* و دیگر آن که آموخت و نکرد

علم چندانکه* بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

★ ★ ★ ★

یکی* را گفتند : عالِمِ بی عمل به چه مانَد* ؟ گفت : به زنبور بی عسل .

★ ★ ★ ★

لقمان را گفتند : ادب از که آموختی ؟ گفت : از بی ادبان . هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد ، از آن پرهیز کردم

★ ★ ★ ★

مُشک* آن است که ببوید ، نه آن که عَطّار* بگوید . دانا چون طَبلهٔ* عطّار است خاموش و هنرنمای* و نادان چون طبل غازی ، بلندآواز* و میان تهی .

از گلستان سعدی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آموخت و نکرد = چیزهایی یاد گرفتِ ولی به آنها عمل نکرد

اندوخت و نخورد = پول و مال بدست آورد ولی از آن استفاده نکرد

ببوید = بو دهد، بو از آن برخیزد

بلندآواز = آن که صدایش بلند است

تهی = خالی (میان‌تهی = میان‌خالی)

چندانکه = هر اندازه که، هر قدر که

طبله = صندوقچه یا جعبهٔ کوچک که شیشه‌های عطر در آن نگه می‌دارند

عالِم = دانا ، دانشمند

عطّار = عطرفروش

غازی = جنگجو، جنگ کننده (طبلِ غازی، طبلی که جنگجویان در جنگ می‌زدند)

لقمان = نام حکیم و دانشمندی است که در زمانهای بسیار قدیم زندگی می‌کرده است

مانَد = شبیه است

مشک = مادّه‌ای خوشبو

هنرنما = صاحب هنر، نشان‌دهندهٔ هنر

یکی را = به یکی، به کسی

پرسش :

۱ ــ چه کسانی رنج بیهوده بردند؟

۲ ــ چرا عالِمی که به علمِ خود عمل نمی‌کند نادان است؟

۳ ـ سعدی عالم بی عمل را به چه تشبیه کرده است؟

۴ ـ لقمان که بوده است؟

۵ ـ چگونه می‌توان از بی‌ادبان ادب آموخت؟

۶ ـ آیا اگر عطرفروش، مشک را تعریف کند، دلیل آن است که مشک بوی خوبی دارد؟

۷ ـ سعدی، دانا را به چه و نادان را به چه تشبیه کرده است؟

۸ ـ گفته‌های سعدی در این درس از کدام کتاب او نقل شده است؟

تمرین:

ـ از روی درس یک بار بدقّت و با خطّ خوش بنویسید.

ـ عبارتها و شعر درس را حفظ کنید.

ـ خلاصهٔ شرح حال سعدی را بنویسید.

ـ درس را بدقّت بخوانید و زیر فعلها، با مداد مشکی خطّ کم‌رنگی بکشید. سپس فعلها را در دفترتان بنویسید.

ـ در این جمله‌ها:

۱ ـ مشک بوی خوش می‌دهد.

۲ ـ عطّار عطر می‌فروشد.

۳ ـ جنگجویان قدیم در جنگها طبل می‌زدند.

۴ ـ دو کس رنج بیهوده بردند.

۵ ـ عالم بی‌عمل به زنبور بی‌عسل مانَد.

۶ ــ لقمان از بی ادبان، ادب آموخت.

۷ ــ نسیم بامدادی به انسان جانی تازه می‌بخشد.

۸ ــ سعدی سالها جهانگردی کرد.

۹ ــ ما، از خواندن آثار سعدی لذّت می‌بریم.

فاعل را معیّن کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید:

جمله	فاعل
سعدی سالها در بغداد درس می‌خواند	سعدی

خود را بیازمایید (۴)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ کیمیاگری یعنی چه؟

۲ ــ پول ساختن راه آهن سرتاسری ایران چگونه گردآوری شد؟

۳ ــ در هلند برای اینکه آب دریا سرزمینهای پست را فرا نگیرد چه کرده‌اند؟

۴ ــ الکساندر گراهام بل کیست؟

۵ ــ کتابهای «گلستان» و «بوستان» را چه کسی نوشته است؟

۶ ــ «مثل» چه سخنی است؟

ب) مثلی بنویسید که معنی آن نزدیک به معنی این مثل باشد:

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.

ج) با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

تدریس می‌کنند ، فکربکر ، سوت زنان ، چه بسیار ، موقّتاً ،

شجاعت ، شهامت

د) هر یک از نوشته‌های زیر یک مثل یا یک بیت شعر یا یک عبارت معنی‌دار است

که در هم نوشته شده است. آنها را مرتّب کنید و بنویسید:

۱ ــ کرد مزد گرفت آن جان که کار برادر نا برده گنج میسّر رنج نمی شود

۲ ــ نه آن که بگوید مشک عطار ببوید است آن مشک که .

۳ ــ بیدار کند کی راخفته خفته

۴ ــ نادانی نیست چون خوانی عمل در تو چندانکه بیشتر علم

روز ششم بهمن

در تاریخ هر کشور به روزهایی برمی‌خوریم که هرگز یاد آن روزها فراموش نمی‌شود. این روزها از آن جهت فراموش نمی‌شوند که واقعهٔ مهمّی را که درزندگانی مردم آن کشور اتّفاق افتاده است بیاد می‌آورند. تاریخ کشور ما از این روزها فراوان دارد. ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ یکی از این روزهای فراموش نشدنیِ تاریخ کشور ما است.

در این روز مردم کشور ما، به فرمان شاهنشاه آریامهر بپا خاستند تا کارهای مهمّی در کشور آغاز کنند. به همین سبب، این روز، به روز «انقلاب شاه و مردم» موسوم شده است*.

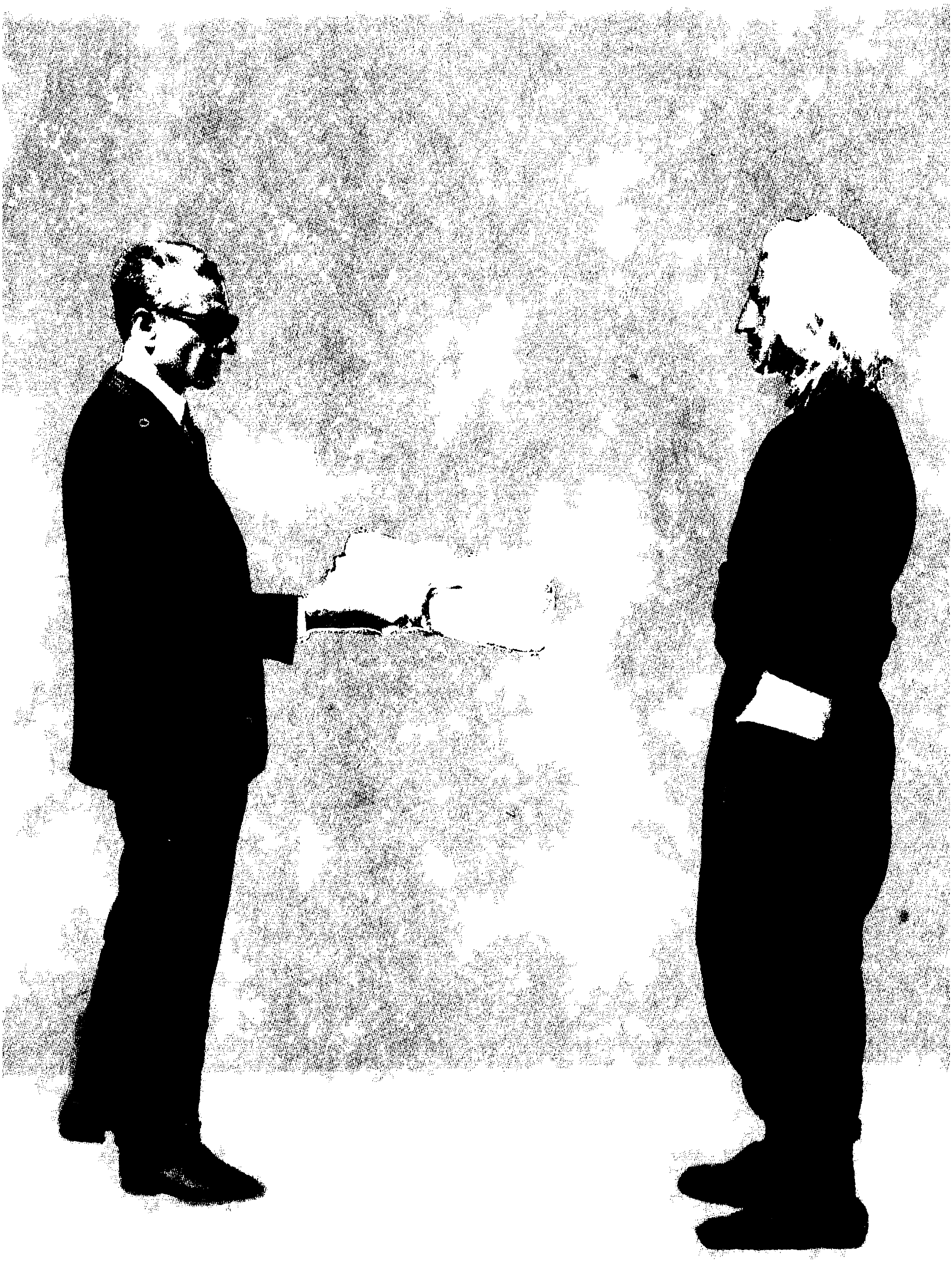
تا پیش از ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ بیشتر کشاورزان ما از خود زمینی نداشتند تا در آن کشت و کار کنند. زمینهای زراعتی* از آنِ مالک یا اَرباب* ده بود*. کشاورزان از صبح تا غروب در این زمینها زحمت می‌کشیدند ولی محصول به ارباب تعلّق داشت* و به آنان فقط سهم* ناچیزی می‌رسید که بسختی کفافِ قوت*شان را می‌داد*. امّا امروز کشاورزان ما صاحب زمین شده‌اند. خود می‌کارند و درو می‌کنند و چون محصول به آنان تعلّق دارد بیشتر کار می‌کنند تا منفعت بیشتری ببرند.

از ششم بهمن به این طرف هزاران نفر جوانِ تحصیل کرده* به نام سپاهی‌دانش به روستاها رفته‌اند تا به مردم روستایی خدمت کنند.

سپاهیان دانش به مردم روستاها، خردسال و کلانسال*، خواندن و نوشتن یاد می‌دهند و آنان را باسواد می‌کنند. این سپاهیان روز و شب زحمت می‌کشند تا مردم روستاها بتوانند زندگی بهتری داشته باشند، بیشتر مواظب بهداشت و تندرستی



خود باشند و بیشتر با یکدیگر همکاری کنند.



وضع کارگران نیز مانند کشاورزان پس از ششم بهمن ماه ۴۱ بهبود یافته است. اینک علاوه بر آنکه مزد روزانهٔ خود را دریافت می‌کنند، در سود سالانهٔ کارخانه‌ای که در آن کار می‌کنند نیز سهیم* شده‌اند. سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها موجب شده است که آنان با علاقهٔ بیشتر کار کنند و در زیادکردن و بهتر کردن محصولات کارخانه‌ها بیشتر بکوشند.

می‌دانیم که قسمتهایی از کشور عزیز ما پوشیده از جنگل است. همچنین می‌دانیم که جنگل از منابع* طبیعی هر کشور است. هر جا درخت و جنگل هست خرّمی و سرسبزی و آبادانی هست. سابقاً* این جنگلها مانند روستاها و زمینهای زراعتی از آنِ مالکان بود و چون مالکان کمتر از جنگل مواظبت می‌کردند و یا درختان آن را قطع می‌کردند و می‌فروختند جنگلهای سرسبز رفته رفته رو به‌خشکی می‌گذاشت و این منبع طبیعی کشور از میان می‌رفت. بعد از ششم بهمن ۴۱ ، جنگلها به همهٔ مردم تعلّق گرفت* و در اختیار* دولت گذاشته شد تا با روش درست ازآنها نگهداری کند.

زنان هر کشور نیمی از جمعیّت آن کشور را تشکیل می‌دهند. وقتی کشوری پیشرفت می‌کند که همهٔ جمعیّت آن کشور در کارهای اجتماعی وارد شوند و زنان نیز دوش بدوش مردان کار کنند. بعد از ششم بهمن ۴۱ زنان کشور ما آزادی بیشتری پیدا کرده‌اند و به این ترتیب نیمی از جمعیّت کشور وارد کارهای اجتماعی شده‌اند و بسیاری از زنان کارهای مهمّی بر عهده گرفته‌اند.

جز اینها کارهای مهمّ دیگری هم بعد از ششم بهمن ماه ۴۱ در کشور ما انجام گرفته است: وضع بهداشت و آب آشامیدنی روستاها بهتر شده است. کشاورزان

راه شناختنِ بذرِ خوب و شخم زدن خوب و راهِ درستِ دامداری* را آموخته‌اند. آنان می‌کوشند تا به دامها* ی خود غذای خوب و مناسب بدهند. جای نگهداری آنها را پاکیزه نگه دارند. و آنها را از مبتلا* شدن به بیماریها در امان نگاه دارند.

در سابق اگر در دهی بین دهقانان اختلافی پیش می‌آمد ناگزیر بودند برای از بین بردن اختلافهای خود به شهر نزدیک بروند و این اَمر* مدّتی، آنان را از کار و زندگی باز می‌داشت. اکنون اختلافهای روستائیان در ده و به وسیلهٔ خود آنان از روی انصاف و راستی حل می‌شود.

همهٔ این تلاشها* برای این است که مردم کشور عزیز ما با آسایشی بیشتر و در کشوری آبادتر زندگی کنند. این است که ما هر سال در همه جای ایران، در روستاها و شهرها، روز ششم بهمن ماه را جشن می‌گیریم. چون از آن روز تا کنون برای آسایش مردم و آبادانی کشور عزیزمان کوششهای بسیار شده است.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارباب = مالک ده، مالکان ده

از آنِ مالک . . . بود = مالِ مالک بود

امر = کار

به ارباب تعلّق داشت = مال ارباب بود، به ارباب می‌رسید

به همهٔ مردم تعلّق گرفت = مال همهٔ مردم شد

تحصیل کرده = درس‌خوانده

تلاش = کوشش

دام = جانور اهلی: گاو، گوسفند، بز و

دامداری = نگهداری و پرورش جانوران اهلی

در اختیار = در تصرّف

زمین زراعتی = زمینی که در آن زراعت می کنند

سابقاً = در سابق، در پیش

سهم = بهره، قسمت

سهیم = کسی که سهم دارد، هم‌بهره ، هم سهم

قوت = خوراک

کفاف قوتشان را می‌داد = اندازهٔ خوراکشان می‌شد

کلانسال = بزرگسال

مبتلا = دچار

منابع = منبعها ، سرچشمه‌ها ؛ منابع طبیعی قسمتهایی از طبیعت که انسان از آنها بهره می گیرد مانند خاک ، آب، جنگل، معدن و دریا

موسوم شده است = نامیده شده است

پرسش :

۱ ــ چه روزهایی در تاریخ فراموش نمی‌شوند؟

۲ ــ در ششم بهمن سال ۴۱ چه اتّفاقی افتاد؟

۳ ــ قبل از ششم بهمن سال ۴۱ وضع کشاورزان چگونه بود؟

۴ ــ قبل از ششم بهمن سال ۴۱ زمینهای زراعتی از آنِ که بود؟

۵ ــ چرا امروز کشاورزان بیشتر کار می کنند؟

۶ ــ سپاهیان دانش چه می کنند؟

۷ ــ بعد از ششم بهمن در زندگانی کارگران چه تغییری روی داده است؟

۸ ــ بعد از ششم بهمن جنگلها چه شده است؟

۹ ــ منابع طبیعی یعنی چه؟

۱۰ ــ کشور چه وقت پیشرفت می کند؟

۱۱ ــ اکنون اگر در دهی بین مردم اختلافی پیدا شود چه می کنند؟

به این نکته توجّه کنید:

آشامیدنی یعنی آنچه قابل آشامیدن است

خوردنی یعنی آنچه قابل خوردن است

شنیدنی یعنی آنچه قابل شنیدن است

تمرین:

کفاف ، ازآنِ ، قوت ، موسوم ، تعلّق ، دراختیار ، سهم ،

ــ کلمه های بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ـ نخستین روز سال به عید نوروز   شده است

۲ـ بیشتر محصول به ارباب   داشت

۳ـ زمینهای ده   مالک بود.

۴ـ .   تا چیزی به کشاورز می‌رسید.

۵ـ سهمی که به کشاورز می‌رسید   خوراک او را می‌داد

۶ـ سهم کشاورز بسختی کفاف   او را می‌داد.

۷ـ دولت بعضی از جنگلها را   دامداران قرار می‌دهد.

ـ از روی بند سوّم درس یک بار بنویسید.

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

سهیم ، تعلق دارد ، از آنِ ، کفاف می‌دهد ، موسوم ،
دامدار ، تحصیل کرده

ـ به جای جملهٔ «آیا مطلبی که قابل گفتن باشد، داری؟» می‌توان گفت: «آیا مطلب گفتنی داری؟». بنویسید به جای این جمله‌ها چه می‌توان گفت:

۱ ـ غذایی که از چند روز پیش مانده باشد قابل خوردن نیست.

۲ ـ در کجا می‌توان آب قابل آشامیدن پیدا کرد؟

۳ ـ کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده، همه قابل خواندن است.

۴ ـ یکی از دوستانم قصّه‌هایی می‌گوید که قابل شنیدن است.

۵ ـ اصفهان جاهایی دارد که قابل دیدن است.

رنج و گنج

برو کار می‌کن مگو چیست کار　　　که سرمایهٔ جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت　　　به فرزندگان* چون همی خواست خُفت*

که میراث* خود را بدارید دوست　　　که گنجی ز پیشینیان* اندر اوست

من آن را ندانستم اندر کجاست　　　پَژوهیدن* و یافتن با شماست

چو شد مهر مَه* کِشتگَه* بَر کَنید*　　　همه جای آن زیر و بالا کنید

نمانید* ناکَنده جایی ز باغ　　　بگیرید از آن گنج هر جا سُراغ

پدر مُرد و پوران* به امّید گنج　　　به کاویدنِ* دشت بُردند رنج

به گاوآهن و بیل کَندند زود　　　هم اینجا، هم آنجا و هر جا که بود

قضا را* در آن سال از آن خوب شُخم　　　ز هر تخم برخاست هفتاد تخم

نشد گنج پیدا ولی رنجشان　　　چنان چون پدر گفت شد گنجشان

ملک‌الشّعرای بهار



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بر کنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پوران = پسران

پیشینیان = گذشتگان

فرزندگان = فرزندان

قضا را = از قضا ، اتّفاقاً

کاویدن = کندن، جستجو کردن

کشتگه = کشتزار



مهرمه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد، آنچه پس از مردن کسی باقی می‌ماند

نمانید = نگذارید

همی خواست خفت = در اینجا یعنی می‌خواست بمیرد

پرسش :

۱ ــ چرا کار، سرمایهٔ جاودانی است؟

۲ ــ میراث دهقان چه بود؟

۳ ــ دهقان به پسران خود چه گفت؟

۴ ــ آیا واقعاً گنجی در کشتزار پنهان بود؟

۵ ــ برای چه پسران همهٔ دشت (کشتزار) را زیر و رو کردند؟

۶ ــ نتیجهٔ رنج پسران چه شد؟

۷ ــ پسران به چه وسیله‌ای زمین را کندند؟

۸ ــ آیا امروز هم زمین را برای زراعت با گاوآهن و بیل می‌کنند؟

۹ ــ چرا به این دهقان گفته شده است: «دانا»؟

تمرین:

ــ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ــ شعر را حفظ کنید.

ــ این داستان را به نثر بنویسید و تصویری برای آن بکشید.

شرکت تعاونی راچدایل*

غروب یکی از روزهای بارانی و مه آلود سال ۱۸۴۳ میلادی بود. ۲۸ تن از کارگران تهیدست* کارخانه‌های بافندگی شهر راچ دایل در گوشه‌ای گرد آمده بودند. این کارگران از رنجها و مشقّات* خود که برای ادارهٔ زندگی تحمّل می کردند سخن می گفتند. در آن موقع وضع کارگران خوب نبود. دستمزد* کم می گرفتند. هزینهٔ* زندگی گران بود. و هر چند وقت تنی چند از کارگران، از کار بیکار می‌شدند.

در آن غروب مه آلود، کارگران شهر راچ دایل می‌خواستند با همفکری* و مشورت*، راه حلّی برای نجات خود از رنج و تیره روزی* پیدا کنند. بعضی می گفتند بهتر است از آن شهر کوچ کنند و به شهری دیگر بروند. بعضی پیشنهاد می کردند که همگی دست از کار بکشند تا صاحبان کارخانه‌ها مجبور شوند دستمزد آنان را زیاد کنند. در میان آنان چند نفر نیز در فکر ایجاد شرکت تعاونی بودند. این چند تن به سایر دوستان خود گفتند: «سختی زندگی ما تنها به خاطر این نیست که دستمزد ما کم است، بلکه به خاطر این هم هست که وسیلهٔ معاش*، گران به دست ما می‌رسد. ما خواربار و وسایل دیگر زندگی خود را از تولیدکننده خریداری نمی کنیم، از کسانی می‌خریم که آنها را با سود زیادی به ما می‌فروشند. مثلاً قندی را که دکّاندار محلّه به ما می‌فروشد از قندفروش بازار و او نیز از کارخانهٔ قند می‌خرد و هر یک از اینها مبلغی بر قیمت واقعی قند می‌افزایند. بیایید به جای اینکه هر چند وقت یک بار دست از کار بکشیم و اوقات خود را صرف کارهای بیهوده بکنیم، هر یک پول اندکی پس‌انداز کنیم و با پس‌اندازهای خود شرکت تعاونی بوجود بیاوریم. اگر ما شرکت تعاونی داشته باشیم، این شرکت، می‌تواند قند را از کارخانه بخرد و

با سود کم به ما بفروشد. تازه این سود کم هم عاید* شرکت یعنی باز عاید کسانی خواهد شد که از شرکت خرید کرده‌اند.» این سخنان در دل همه اثر گذاشت و همه قبول کردند که با هم همکاری کنند و شرکت تعاونی بوجود بیاورند.

از آنجا که همهٔ این کارگران تهیدست و بی‌چیز بودند، با پرداخت پول کمی، سرمایهٔ ناچیزی جمع کردند و با همان سرمایهٔ کم شرکت را تشکیل دادند.

شرکت کارگران راچ دایل، نخست در دکّان محقّری* در یکی از کوچه‌های تنگ و تاریک شهر دایر گردید و قرار شد چند تن بنوبت شبها دکّان را اداره کنند*.

هر روز هنگام غروب چراغ گردسوز* کم فروغی*، روشن می‌شد و شرکت کار خود را آغاز می‌کرد. در ابتدای کار کمی آرد، قند، کره و چند بسته شمع برای فروش به اعضای شرکت تهیّه شد.

مشکلات فراوانی در میان بود. با سرمایهٔ کم چگونه ممکن است وسیلهٔ معاش ۲۸ خانواده را فراهم ساخت بعلاوه این کار با مخالفت دکّانداران روبرو شد، زیرا باعث کسادی* کار آنان بود. امّا این ۲۸ تن کارگرِ مصمّم*، عزمِ راسِخ* داشتند که به کار خود ادامه دهند و از هیچ مشکلی نهراسند.

کارگران راچ دایل به کار خود ادامه دادند. هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، با هم به مشورت می‌پرداختند و با فکر و تدبیر آن را از میان برمی‌داشتند تا اینکه کار آنان کم کم رونق* گرفت و بیشتر کارگران راچ دایل و حومهٔ* آن عضویّت* این شرکت را پذیرفتند. پس از مدّتی شرکتی که با کوشش چند نفر با سرمایهٔ اندکی تشکیل شده بود توسعهٔ* بسیار یافت و اکنون پس از گذشت یک صد و بیست سال این شرکت یکی از بزرگترین شرکتهای تعاونی انگلستان است که بیش از

هزاران عضو و صدها فروشگاه دارد.

این همبستگی* کارگران شهر کوچک راچ دایل و موفّقیّتی که بر اثر همکاری و تعاون نصیب آنان گشت موجب شد که فکر تعاونی در سراسر جهان گسترش یابد.

***

در کشور ما ایران نیز مدّتها بود که شرکتهای تعاونی بوجود آمده بود امّا توسعهٔ چندانی نداشت تا اینکه پس از ششم بهمن ۱۳۴۱ ، که کشاورزان صاحب زمین شدند و کارگران در سود کارخانه‌ها سهم پیدا کردند، شرکتهای تعاونی، بخصوص شرکتهای تعاونی کارگری و روستایی توسعه یافت. شرکتهای تعاونی روستایی که به دست خود کشاورزان دایر می‌شود به روستائیان وام می‌دهد و بذر و کود* و آب تهیّه می‌کند تا آنان بتوانند بیشتر و بهتر زراعت کنند و محصول فراوانتر و مرغوبتر* بدست بیاورند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اداره کنند = بگردانند، کارهای (آن) را انجام دهند

تعاون = یاری، کمک ، همبستگی، کمک به همدیگر

توسعه = وسعت، افزونی

تهیدست = بی‌چیز

تیره‌روزی = بدبختی

حومه = اطراف

دستمزد = مزد

راچدایل = شهری در انگلستان

راسخ = محکم

رونق = رواج

عاید شرکت .. خواهد شد = جزء درآمد شرکت خواهد شد

عضویّت = عضو بودن

کسادی = کسادبودن، رواج نداشتن

کم‌فروغ = کم‌روشنایی

کود = آنچه که برای زیادکردن محصول به زمینهای زراعتی می‌دهند

گردسوز = یک نوع چراغ نفتی

محقّر = کوچک

مرغوب = خوب

مشقّات = رنجها

مشورت = با هم به گفتگو پرداختن و در کارها راه حلّ درست پیدا کردن

مصمّم = با تصمیم

معاش = زندگانی، آنچه برای زندگانی لازم است

هزینه = خرج

همبستگی = به هم مربوط بودن، اتّحاد داشتن

همفکری = با هم فکر کردن و به گفتگوپرداختن

پرسش :

۱ ـ چرا وضع کارگران شهر راچ دایل خوب نبود؟

۲ ـ چرا کارگران دور هم گرد آمده بودند؟

۳ ـ برای نجات از تیره‌روزی چه راه حلّهایی پیشنهاد شد؟

۴ ـ سرانجام کدام پیشنهاد پذیرفته شد؟

۵ ـ چرا شرکت تعاونی راچ دایل با مشکلات فراوانی روبرو بود؟

۶ ـ هر وقت مشکلی پیش می آمد، کارگران راچ دایل چه می کردند؟

۷ ـ همکاری کارگران راچ‌دایل چه نتیجه‌ای داشت؟

۸ ـ در کشور ما شرکتهای تعاونی از چه زمانی توسعه یافت؟

۹ ـ شرکتهای تعاونی روستایی چه کمکی به روستائیان می کند؟

۱۰ ـ چرا جنسی که از شرکت تعاونی خریداری می‌شود ارزانتر است؟

۱۱ ـ وقتی که در زندگی شما مشکلی پیش می آید، چه کار می کنید؟

تمرین:

ـ با هر یک از این اسمها یک جمله بسازید:

فردوسی ، رازی ، سعدی ، رستم ، سهراب ، منیژه ، کوکب.

گوسفند ، گاو ، کبوتر ، پرستو

ایران ، باغ ، تهران ، قلم

دستمزد ، تعاون ، عضویت ، توسعه ، عزم راسخ ، همفکری ، مشورت ، هزینه ،

ــ کلمه‌ها و ترکیبهای بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ـ بر اثر همکاری و ‌ ‌ ‌ ‌ بود که کارگران شهر راچ دایل موفّق شدند .

۲ـ شرکتهای تعاونی روز بروز ‌ ‌ ‌ ‌ بیشتری می یابد

۳ـ من در کتابخانهٔ کودک ‌ ‌ ‌ ‌ دارم

۴ـ . . . هر خانواده باید با درآمد آن مناسب باشد .

۵ـ وقتی که مشکلی پیش می‌آید باید با ‌ ‌ ‌ ‌ و ‌ ‌ ‌ ‌ . آن را از میان برداریم .

۶ـ کارگران مصمّم راچ دایل ‌ ‌ ‌ ‌ داشتند که به کار خود ادامه دهند .

۷ـ کارگری که در کار خود جدّیت کند ‌ ‌ ‌ ‌ او کم کم بالا می‌رود .

ــ از میان این کلمه‌ها اسمها را جدا کنید و در دفترتان بنویسید:

رفتند، تهران، مداد، خوب، کجا ، دِه، قند، باران، خواستند، دست، همگی، سعدی، راچ دایل، پرستو، بلکه، گران، نیز، مه آلود، کبوتر، بیایید.

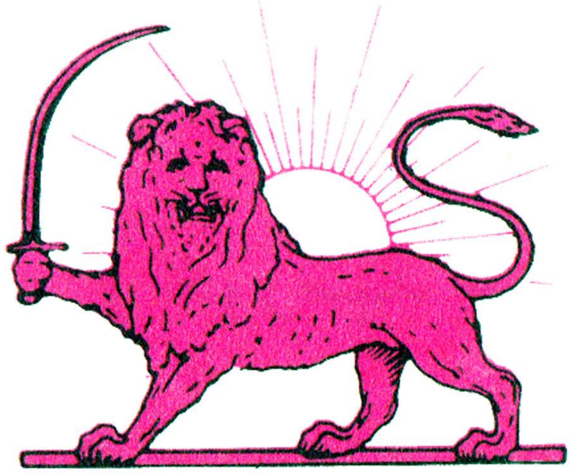
ــ فایده‌های همکاری و تعاون را بنویسید.

شیر و خورشید سرخ

در حدود صد سال پیش در ایتالیا* جنگ سختی درگرفت و نویسنده‌ای از مردم سویس* در بارهٔ وضع ناگوار* زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههایی داوطلب، تشکیل شوند تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بشتابند. پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیّتی برای نجات زخمیان و آسیب‌دیدگان جنگ در سویس تشکیل شود.

چندی نگذشت که کار این گروه مورد توجّه کشورهای مختلف قرار گرفت و سرانجام جمعیّت بین‌المللی صَلیب* سرخ بوجود آمد. نشان این جمعیّت پارچهٔ سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلّی که پرچم این جمعیّت افراشته شود* آنجا از هجوم* دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه* در میان زخمیان آمد و رفت کنند. کار صلیب سرخ کم‌کم از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح* کشید. بتدریج که کوششهای ثمربخش* این جمعیّت مشهود می‌شد* دامنهٔ آن نیز گسترش بیشتری می‌یافت، در کشورهای مختلف نیز شُعبه*‌های بسیار از این جمعیّت به نامهای مختلف بوجود آمد.

این جمعیّت در ایران نیز در حدود پنجاه سال پیش تشکیل گردید و جمعیّت شیر و خورشید سرخ نامیده شد، زیرا نشان آن از نشان پرچم ایران که شیر و خورشید است اقتباس گردید. وظیفهٔ جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران تنها رسیدگی به



زخمیان یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایّام* صلح نیز وظیفه‌هایی بعهده دارد. تهیّهٔ وسایل پیشگیری از بیماریهای واگیردار* مانند آبله و رسیدگی به آسیب‌دیدگان حوادث* ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیّت است. همچنین جمعیّت شیر و خورشید سرخ، مرکزهای انتقال خون و درمان فوری ایجاد کرده است. در این مرکزها به بیمارانی که نیازی به خون داشته باشند برایگان خون می‌دهند.

سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای خدمتهای اجتماعی تربیت می‌کند.

چنانکه می‌بینید یک واقعهٔ محلّی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیّت بزرگ خیریّه‌ای در جهان گردید که همهٔ شعبه‌های آن هدف* واحدی دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم بخطر بیفتد گروههای اِمدادیِ این جمعیّتها، از هر مذهب و ملّت، به یاری آنها می‌شتابند. در حقیقت هدف مقدّس* این جمعیّتها در تمام دنیا این شعر سعدی شاعر بزرگ کشور ما است که در هفت‌صد سال پیش سروده است:

بنی آدم* اعضایِ یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عُضوی به درد آورد روزگار — دگر عُضوها را نمانَد قرار
تو کز مِحنت* دیگران بی‌غمی — نشاید* که نامت نهند آدمی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آزادانه = بطور آزاد

افراشته شود = بالا رود

امدادی = کمکی

ایّام = روزها، روزگار، زمان

ایتالیا = کشوری در اروپا

بنی‌آدم = آدمیان

ثمربخش = به نتیجه‌رسنده، نتیجه‌بخش

حوادث = حادثه‌ها، پیشامدها

سویس = کشوری در اروپا

شعبه = شاخه، قسمت کوچکی از یک اداره یا سازمان

صلح = آشتی (دوران صلح، یعنی: دورانی که در آن جنگ نباشد و همهٔ کشورها با هم در آشتی بسر برند)

صلیب = دو چوب یا دو فلزّ به شکل بعلاوه (+)

قرار = آرام، آرامش

محنت = رنج

مشهود می‌شد = دیده می‌شد، آشکار می‌شد

مقدّس = پاک، پاکیزه

ناگوار = ناخوشایند، نامطبوع

نشاید = سزاوار نیست، شایسته نیست

واحد = یگانه، یکسان

واگیردار = سرایت کننده

وظایف = وظیفه‌ها

هجوم = حمله

هدف = مقصود، قصد

پرسش :

۱ ـ نویسندهٔ سویسی در کتاب خود چه پیشنهادی کرده بود؟

۲ ـ در کدام کشور نخستین جمعیّت برای نجات زخمیان جنگ تشکیل شد؟

۳ ـ پس از آنکه کار این جمعیّت مورد توجّه دولتها قرار گرفت، چه جمعیّتی تشکیل شد؟

۴ ـ علامت جمعیّت صلیب سرخ چیست؟

۵ ـ چه جایی در جنگها از هجوم دشمن در امان است؟

۶ ـ جمعیّت صلیب سرخ در ابتدا چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۷ ـ جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران، در حدود چند سال پیش بوجود آمد؟

۸ ـ جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران برای بیمارانی که نیاز به خون دارند چه کمکی می‌کند؟

۹ ـ وظیفهٔ سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۱۰ ــ هدف مقدّس جمعیّتهای صلیب سرخ و شیر و خورشید سرخ در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟

تمرین:

ــ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ایام ، آزادانه ، دلسوز ، فعّالیّت ، هدف ، ناگوار ، ثمربخش

ــ از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

جمعیّت ، بین‌المللی ، صلیب ، صلح ، مشهود ، شعبه ، وظیفه ، عهده ، حوادث ، انتقال ، واقعه ، باعث ، مذهب ، اعضا ، عضو ، محنت

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ در دوران صلح جمعیّت شیر و خورشید سرخ چه وظیفه‌هایی بعهده دارد؟

۲ ــ پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیّتی دارد؟

۳ ــ به عقیدهٔ سعدی چه کسی شایستهٔ آن نیست که نام آدمی به وی نهند؟

ــ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ــ شعر درس را حفظ کنید.

بهترین مکان دنیا

سالیان درازی بود که در میان جنگل شاخه‌های خود را به هر سو گسترانیده بودم. قدّ من از قدّ درختهای دیگر بلندتر بود. دنیا را از بالای سر همه تماشا می‌کردم. ابرهای گلفام* هر صبح و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می‌رفتند. مرغان در شاخه‌هایم آشیان ساخته بودند. گاه آفتاب از لابلای شاخ و برگم به تنم می‌تابید و آن را نوازش می‌داد، گاه باد سراپایم را غرق بوسه می‌ساخت. هر صبح دانه‌های مروارید ژاله* برگهایم را زینت می‌داد. در آن اوقات زندگی چقدر لذّت‌بخش بود. در زمستانها در حالی که قبایی سفید می‌پوشیدم با اُبُهَت* و شکوه در میان جنگل خودنمائی* می‌کردم. بارها در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم. در پاییز برگهایم به زردی می‌گرایید* و یکی یکی از شاخه‌ها جدا می‌شد و بر زمین می‌افتاد. در این اوقات بود که هیزم‌شکنها به سراغ جنگل می‌آمدند. بارها دیده بودم که چگونه درختان کهنسال با ضربه‌های تبر از پای درمی‌آیند* و قامت رَعنای* آنها در خاک فرو می‌افتد.

هیزم‌شکنها سر و شاخ آنها را چنان می‌زدند که تنهٔ لخت و بلند و باریکشان باز شناخته نمی‌شد*. آنگاه آنها را با کامیون از جنگل خارج می‌کردند.





درختان را به کجا می‌بردند؟

چه سرانجامی در انتظار آنان بود؟

کسی چیزی نمی‌دانست.

در بهاران از پرندگانی که از راه می‌رسیدند، می‌پرسیدم شما از درختان چه خبر دارید، چه بر سر آنها آمده است؟ لک‌لک سری بتأثّر* می‌جنباند و می‌گفت: وقتی‌که از روی رودها و دریاها می‌گذشتم زورقهای* تازه‌ای دیدم به گمانم آن زورقها را از درختان جنگل ساخته بودند. در دلم آرزو کردم که ای کاش من هم روزی در تنهٔ زورقی بکار می‌رفتم و در رودهای پر آب و دریاهایی که از هر سو گسترده است، به گردش می‌پرداختم.

امّا گنجشک می‌گفت: درختان را دیده است که در شهر، در و پنجره شده و در ساختمانهای بلند قرار گرفته‌اند.

چقدر زیباست پنجره‌هایی که به طرف خیابان باز می‌شود، چقدر لذّت دارد تماشای مردمی که از هر طرف در حرکتند. آرزو کردم که ای کاش در و پنجره می‌شدم. آن وقت رنگ زیبایی به من می‌زدند، با شیشه و دستگیره زینتم می‌دادند.

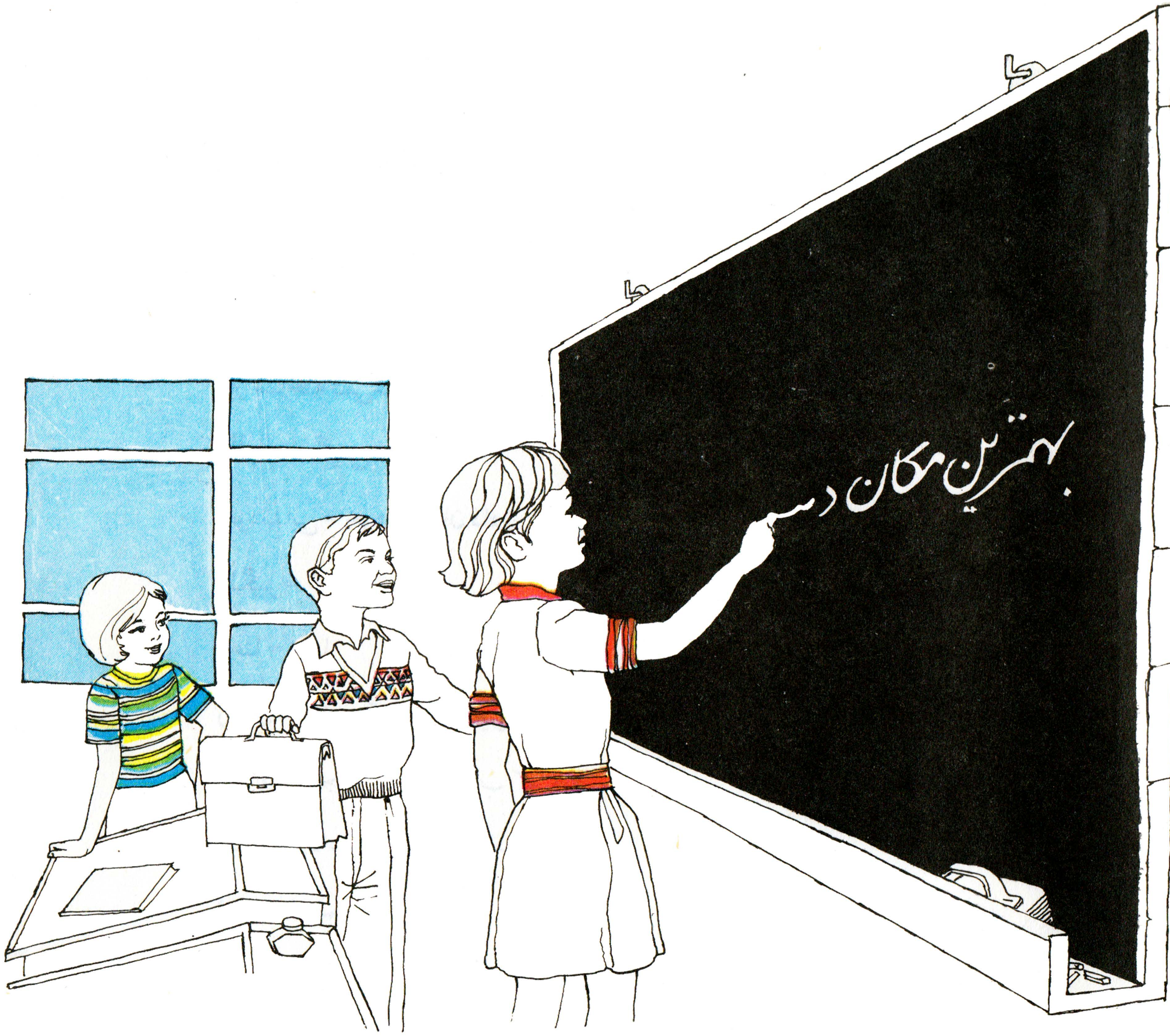
سرانجام روزی هنگام آن رسید که ضربه‌های هیزم‌شکن را در پای خود حس کنم. نالان* و گریان* بر زمین افتادم و اندیشهٔ هر سعادتی از سرم بیرون رفت.

شاخ و برگهایم بریده شد. لخت و عریان* بار کامیون شدم. از اینکه زادگاه خود و مناظر زیبای جنگل را ترک می‌کردم، خاطری پریشان داشتم. کامیون به شهر و کارگاه* نجّاری رفت. نمی‌دانستم چه سرانجامی دارم. بزودی به صورت تخته‌های صاف و نازک درآمدم. آیا به سیر* و سیاحت* دریاها خواهم رفت، یا در ساختمانهای بلند به تماشای زمین و آسمان خواهم پرداخت؟

چند روز بعد تخته‌ها را با میخ به هم وصل کردند و دور تا دور آن را زِه* گرفتند، صورتم کاملاً صاف شده بود، از سفیدی می‌درخشیدم، امّا هنوز نمی‌دانستم به کجا خواهم رفت و چه کاره خواهم شد. هر شب دریا را به خواب می‌دیدم.

روزی نقّاشی به سراغم آمد و صورتم را سیاه کرد، چقدر دلگیر شدم. چند روز بعد عدّه‌ای به دیدنم آمدند، یکی از آنها دستی به صورتم کشید و گفت: رنگ تخته‌سیاه دیگر خشک شده است، می‌توانید آن را به کلاس ببرید.

تخته‌سیاه، پس اسم من تخته‌سیاه است و باید به کلاس بروم. کلاس چگونه جایی است؟



اکنون سالهاست که من در دیوار کلاس جای دارم. هزاران شاگرد در برابر من نشسته‌اند، دانش اندوخته‌اند، بزرگ شده‌اند و رفته‌اند. من چقدر خوشبخت هستم که در بهترین مکان دنیا جای دارم. هر صبح که بچّه‌ها با صورت خندان، در رویم نگاه می کنند و بر من چیزی می‌نویسند دلم از شادی لبریز* می‌شود. چقدر خوشبختم که مرا در بهترین مکان دنیا قرار داده‌اند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ابّهت = عظمت، شکوه

از پای در می آیند = بر زمین می‌افتند

باز شناخته نمی‌شد = دوباره شناخته نمی‌شد

تأثّر = غمگینی

خودنمایی = خود را نشان دادن

دلگیر = غمگین

رعنا = زیبا

زورق = کشتی کوچک، قایق

زه، در اینجا = باریکهٔ چوب که دور تخته سیاه می کشند

زینت می‌داد = آرایش می‌داد

ژاله = شبنم

سیاحت = گردش

سیر = گردش

عریان = لخت

فرو می‌افتد = پایین می‌افتد

قامت = قد

قبا = نوعی لباس

کارگاه = کارخانه، کارخانهٔ کوچک

گریان = در حال گریه کردن

گلفام = آنچه به رنگ گل سرخ باشد

لبریز = پر

می گرایید = میل می کرد

نالان = در حال ناله کردن

پرسش :

۱ ـ این داستان از زبان کیست؟

۲ ـ چه چیز تنهٔ درخت را نوازش می‌داد؟

۳ ـ «باد سراپایم را غرق بوسه می‌ساخت» یعنی چه؟

۴ ـ به هنگام پاییز چه کسانی به سراغ درختان جنگل می آمدند؟

۵ ـ وقتی که لک لک از روی رودها و دریاها می گذشته، چه دیده بود؟

۶ ـ درخت پس از شنیدن سخنِ لک لک چه آرزویی کرد، چرا؟

۷ ـ گنجشک در شهر چه دیده بود؟

۸ ـ درخت پس از شنیدن سخن گنجشک چه آرزویی کرد، چرا؟

۹ ـ چرا وقتی که درخت جنگل را ترک می کرد، خاطری پریشان داشت؟

۱۰ ـ سرانجام درخت به چه شکلی در آمد؟

۱۱ ـ در این درس شبنم به چه تشبیه شده است؟

۱۲ ـ در این درس برف که بر روی درختان می‌نشیند به چه تشبیه شده است؟

تمرین:

– از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

شاهد ، مناظر ، انتظار ، زورق ، ضربه ، ضعف ،
رعنا ، هیزم ، عریان ، ابهت ، قبا ، سیاحت

– با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ژاله ، نسیم ، مروارید ، شکوه ، سعادت ، ای‌کاش ، مناظر.

– شش جمله یا عبارت بنویسید و در آنها باران را به مروارید، برف را به پیراهن سفید، برگهای سبز را به قبای سبز، راه‌آهن را به مار، کتاب را به دوست خاموش، شاخه‌های بید را به گیسو تشبیه کنید.

مثال (تشبیه باران به مروارید) :

باران همچون دانه‌های مروارید بر زمین می‌بارید.

– این جمله‌ها را در دفتر خود بنویسید و در مقابل هر یک ، جمله‌ای یا عبارتی دیگر بنویسید که همان معنی را داشته باشد یا معنایش نزدیک به آن باشد:

۱ـ لک لک سری تأثر می جُنباند .

۲ـ ابرهای گلفام هر صبح و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می رفتند .

۳ـ باد سراپایم را غرق بوسه می ساخت

۴ـ بارها در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم .

۵ـ آیا به سیر و سیاحت دریاها خواهم رفت ؟

۶- دلم از شادی لبریز می‌شود .

۷- درختان کهنسال با ضربه‌های تبر از پا در می‌آیند .

۸- در پاییز برگها یم به زردی می‌گرایید .

۹- چه سرانجامی در انتظار آنان بود ؟

۱۰- نالان و گریان بر زمین افتادم

۱۱- خاطری پریشان داشتم

مثال: لک‌لک سری بتأثّر می‌جنباند = لک‌لک از روی غم و اندوه سرش را تکان می‌داد

- در این جمله‌ها به جای کلمه‌هایی که قرمز نوشته شده است، یک فعل یا یک جمله بگذارید:

۱- کلاغ پَرزنان به بالای درخت رسید .

۲- نالان برزمین افتادم

۳- علی و جواد صحبت‌کنان راه می‌رفتند .

۴- آذر دوان دوان آمد .

۵- خرگوش جست و خیزکنان براه افتاد .

۶- روباه افتان و خیزان راه می‌رفت .

مثال: کلاغ پرزنان به بالای درخت رسید = کلاغ در حالی که پر می‌زد به بالای درخت رسید.

نفت

ایرانیان قدیم آتش را مقدّس می‌دانستند و در تمام عبادتگاهها که به آنها آتشکده می‌گفتند، آتش روشن می‌کردند. یکی از آتشکده‌های بزرگ و مشهور ایران قدیم آذرگُشَسْب نام داشت. گویند در این آتشکده هفت صد سال آتش روشن بودو هرگز خاموش نمی‌شدو هیچوقت خاکستر به‌جا نمی‌گذاشت. دانشمندان می‌گویند آتشکدهٔ آذرگشسب را بر روی چاهی که از آن گاز نفت بیرون می‌آمده است ساخته بوده‌اند. همچنین مورِّخان* می‌گویند که ایرانیان قدیم از نفت در جنگها استفاده می‌کرده‌اند.

★★★★★★★

استفاده از نفت به صورت امروزی مدّت بسیاری نیست که معمول گردیده است و هنوز از حَفرِ* نخستین چاههای نفت در امریکا بیشتر از صد سال نمی‌گذرد.

امروزه نفت در دنیا اهمیّت فراوانی یافته است. اتومبیلی که بر آن سوار می‌شویم، تراکتوری که آن را در کارهای کشاورزی بکار می‌بریم، کشتیهایی که در دریا حرکت می‌کنند، هواپیمایی که در آسمان پرواز می‌کند، بیشتر ماشینها و بعضی از کارخانه‌ها با موادّ* نفتی کار می‌کند، از آن گذشته صدها موادّ دیگر از نفت بدست می‌آید. بسیاری از وسایل پلاستیکی مانند بطری، لوله، صفحهٔ گرامافون، انواع اسباب‌بازی، کف‌پوش اتاق و چیزهای دیگر از موادّ نفتی ساخته می‌شود. وقتی که در روی جادّه‌ها و خیابانهای آسفالت شده راه می‌روید، هیچ فکر می‌کنید که آنچه در زیر پای شماست با مادّهٔ نفتی ساخته شده است؟ آنچه در آسفالت بکار می‌رود قیر است. قیر مادّهٔ سیاه رنگی است که از نفت خام بدست

می‌آید، آن را با شن و ماسه مخلوط می‌کنند و بر سطح جادّه‌ها و خیابانها می‌ریزند و می‌کوبند یا فشار می‌دهند، تا پوشش سختی تشکیل شود.

نفت را از کجا بدست می‌آورند؟ در بعضی از نقاط زمین بخصوص در اعماق* آن نفت به مقدار فراوان یافته می‌شود. برای استخراج* آن چاههای عمیق حفر می‌کنند. نفت خام را که از چاه استخراج می‌شود در پالایشگاه تصفیه می‌کنند و موادّ مختلف آن را جدا می‌سازند.

پالایشگاه آبادان





در بیشتر نقاط کشورما ، نفت در اعماق زمین وجود دارد. کشور ما از سرزمینهای نفت‌خیز* جهان بشمار می‌رود و هر سال مقدار فراوانی از نفت ایران به کشورهای دیگر صادر می‌شود*. بیشتر چاههای نفت ایران در خوزستان است. نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می‌شود* با لوله به آبادان فرستاده می‌شود تا در پالایشگاه این شهر تصفیه شود. پالایشگاه آبادان یکی از بزرگترین پالایشگاههای جهان است. در چند شهر دیگر ایران از جمله در کرمانشاه و تهران نیز پالایشگاه وجود دارد.

سابقاً نفت را از آبادان به وسیلهٔ ماشینهای نفتکش به تهران می آوردند امّا اکنون از آبادان تا تهران لوله کشی شده است. این لوله که از پستیها و بلندیها و تونلها و جلگه*ها عبور می کند و نفت را به تهران می‌رساند از شاهکارهای صنعت بشمار می‌رود. از تهران به مشهد و رشت نیز نفت به وسیلهٔ لوله فرستاده می‌شود.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

استخراج = بیرون آوردن. استخراج می‌شود: بیرون آورده می‌شود.

اعماق = گودیها

جلگه = زمین صاف و هموار

حفر = کَندن

صادر می‌شود = فرستاده می‌شود

موادّ = مادّه‌ها

مورِّخ = تاریخ نویس

نفت‌خیز = جایی که نفت فراوان از آن بدست می‌آید.

پرسش :

۱ ــ در نظر ایرانیان قدیم آتش چگونه بود؟

۲ ــ چرا ایرانیان قدیم به عبادتگاههای خود، آتشکده می‌گفتند؟

۳ ــ یکی از مشهورترین آتشکده‌های ایران قدیم چه نام داشت؟

۴ ــ به عقیدهٔ مورّخان چرا آتش آتشکدهٔ آذرگشسب هفت‌صد سال روشن‌بود و هرگز خاکستر به جا نمی‌گذاشت؟

۵ ــ استفاده از نفت به صورت امروزی چند سال است که معمول گردیده؟

۶ ــ چه وسایلی با موادّ نفتی کار می‌کند؟

۷ ـ از نفت چه چیزهایی بدست می آید؟

۸ ـ نفت را از کجا بدست می آورند؟

۹ ـ بیشتر چاههای نفت ایران در کجاست؟

۱۰ ـ نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می‌شود چگونه به آبادان فرستاده می‌شود؟

۱۱ ـ نفت چگونه از آبادان به تهران می‌رسد؟

تمرین:

ـ درس را بدقّت بخوانید، نام وسایل نقلیّه‌ای را که در آن آمده است جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید.

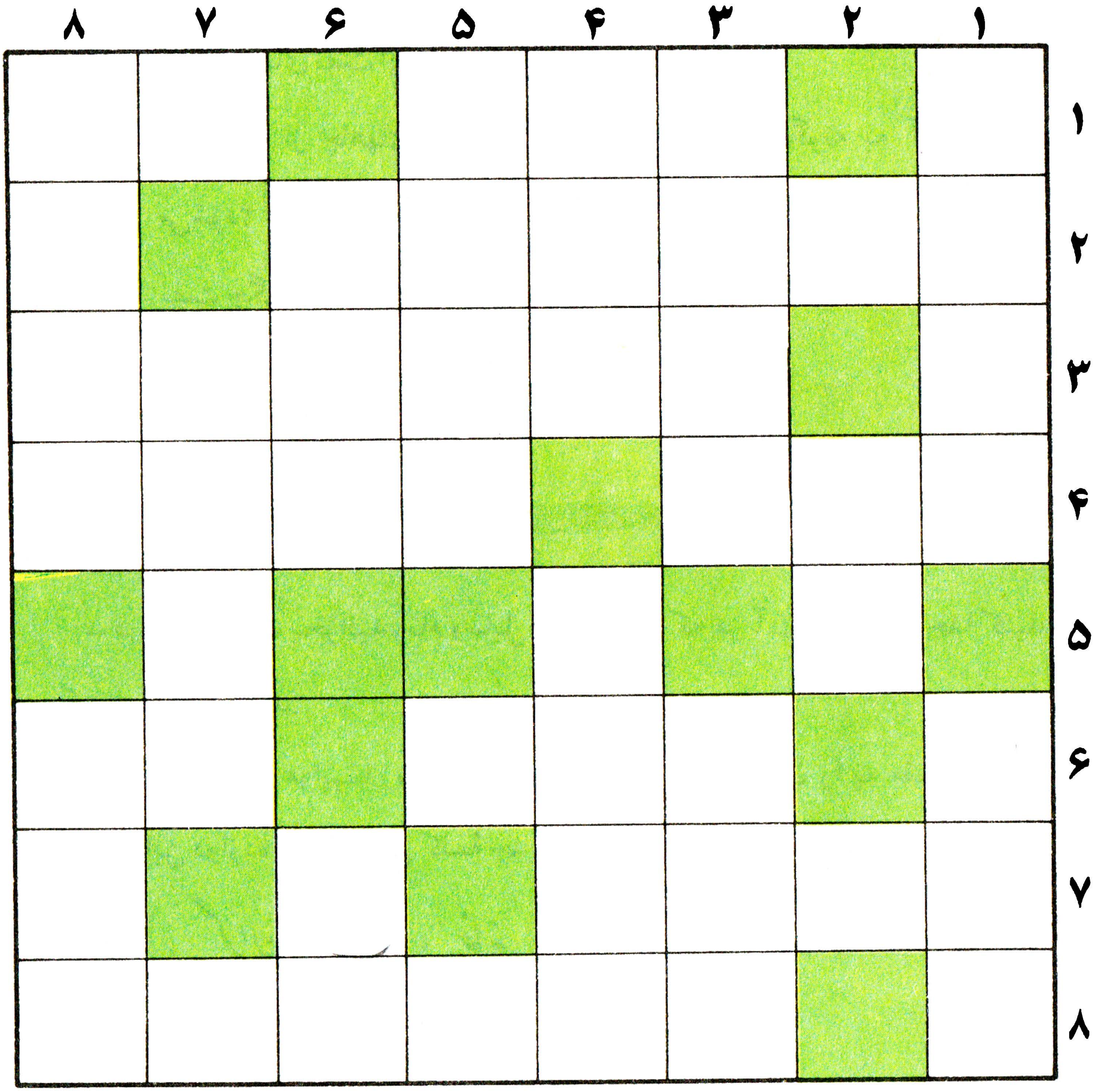
مثال: هواپیما: هواپیما زودتر از وسایل نقلیّهٔ دیگر انسان را به مقصد می‌رساند.

ـ با این دوازده کلمه، شش کلمهٔ جدید بسازید:

کار، گران، گاه، خانه، پالایش، نفت، کده، خیز، آتش، بها، کار، شاه.

مثال: شاه + کار = شاهکار

– این جدول را حل کنید:



از راست به چپ:

۱ – در این درس دربارهٔ آن مطالبی خواندید – قامت.

۲ – کار بزرگ و کاری که در آن هنری نشان داده باشند.

۳ ـ مقابل گرانی.

۴ ـ برای تهیّهٔ آن گندم را آرد و آرد را خمیر می کنند و می‌پزند ـ کوچکترین عدد چهار رقمی.

۶ ـ هم . . . بود هم تماشا ـ نمی‌شنود.

۷ ـ کسی یا چیزی که کاری از او سر زده است.

۸ ـ نام دیگر آن سنگ‌پشت است.

از بالا به پایین:

۱ ـ . . . دانا به از دوست نادان است ـ هم‌خانواده با «مسافرت» و به معنی آن.

۲ ـ زندگی گیاه و حیوان بسته بدان است.

۳ ـ پنهان ـ جزء اصلی جمله که انجام‌گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را نشان می‌دهد.

۴ ـ اندیشه ـ اکنون.

۵ ـ جدید.

۶ ـ سرّ ـ مقابل «راست».

۷ ـ مقابل کلفت.

۸ ـ شجاع ـ نام شهری که نفت به وسیلهٔ لوله بدان فرستاده می‌شود.

خود را بیازمایید (۵)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ قبل از ششم بهمن سال ۴۱ زمینهای زراعتی از آنِ که بود؟

۲ ــ از شعر رنج و گنج چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

۳ ــ کارگران شهر راچدایل برای رهایی از سختی زندگی چه کردند؟

۴ ــ جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران، چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۵ ــ در کدام آتشکدهٔ ایران قدیم هفت‌صد سال آتش روشن بود و هرگز خاکستر به جا نمی‌گذاشت؟

ب) کلمه‌های زیر:

ثمربخش ، دامداری ، عضویّت ، صادر می‌شود ، واگیردار ، لبریز ، ناگوار ، کفاف ، تأثّر

از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ـ کشاورزان و دهقانان باید راه درست .... را یاد بگیرند.

۲ـ من مدّتهاست در کتابخانهٔ کودک .... و از آن کتاب به امانت می‌گیرم.

۳ـ مقدار زیادی از نفت ایران به کشورهای دیگر ....

۴ـ آبله از بیماریهای .... است .... با آبله‌کوبی از آن پیشگیری می‌کنند.

۵ـ حوض .... شد و آب از اطراف می‌ریزد

۶ـ دستمزد کارگران .... خرج زندگی آنها را نمی‌داد.

۷ـ وقتی که این خبر   راشنید   ش بیشتر شد .

۸ ـ کوششهای . . . جمعیّت شیر و خورشید سرخ باعث گسترش بیشتر آن گردید .

ج) به آخر این کلمه‌ها « ی » اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

خوردن ، شنیدن ، دیدن

د) با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

عضویّت، میراث، تعاون، مصمّم.

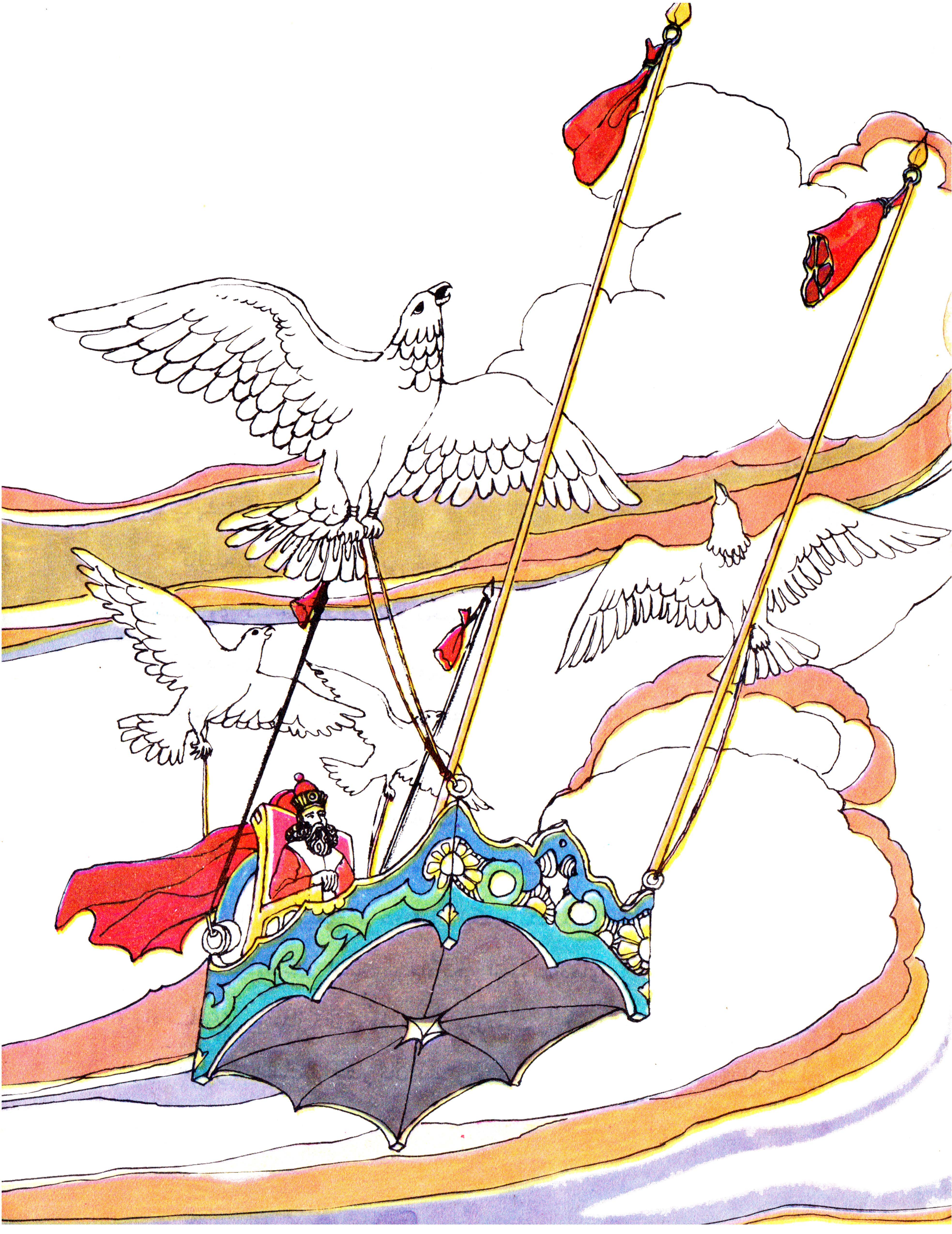
عصر فضا

در عصری که ما زندگی می کنیم کشفهای مهمّ و تازه چنان پی در پی صورت می گیرد* که هر چند گاه نامی تازه به این عصر می‌دهند. تا چندی پیش عصر ما را ، عصر ماشین می‌نامیدند. هنوز از عصر ماشین چند سالی نگذشته بود که عصر ما ، عصر اتم نام گرفت. اکنون دانشمندان بسرعت سرگرم جمع آوری اطّلاعاتی در بارهٔ سفر به فضا هستند، فضایی که پهناور* و شگفت‌انگیز* و اسرارآمیز است. امّا تنها بدست آوردن اطّلاعات، دانشمندان را راضی نمی کند. آنها در فکر پیدا کردن راههایی هستند که بشر بتواند به ستارگان سفر کند و در آنها فرود آید. این است که عصر ما ، نامی تازه به خود گرفته است: عصر فضا

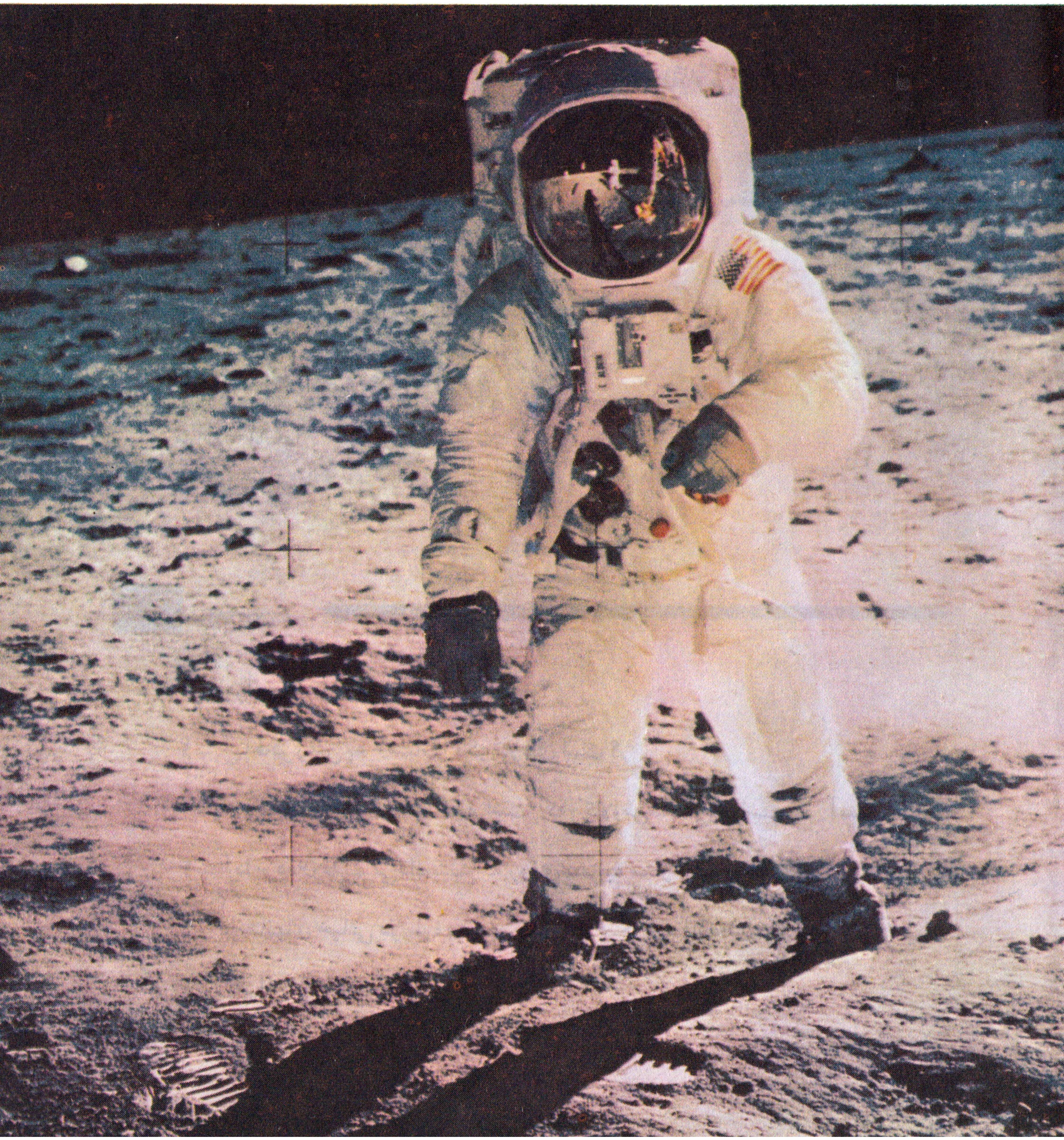
با اینکه عصر فضا چند سالی نیست که آغاز شده، ولی فکر رفتن به آسمانها از دیرباز* وجود داشته است. در شاهنامهٔ فردوسی، شاعر بزرگ ایران، می‌خوانیم که کاووس شاه، می‌خواست به آسمانها برود و ماه و خورشید را از نزدیک ببیند. این بود که دستور داد تختی ساختند و به چهار طرف آن، چهار نیزه بستند و بر سر هر نیزه رانِ گوسفندی آویختند. آنگاه پاهای چهار عقاب را با بندهایی به چهار طرف تخت بستند. بندها آنقدر بلند نبود که عقابها به ران گوسفند برسند کاووس شاه بر روی تخت نشست و عقابها چون گرسنه بودند برای رسیدن به گوشت به هوا پریدند و کاووس شاه را با خود به آسمان بردند.

ژول وِرن نویسندهٔ معروف فرانسوی نیز یک قرن پیش در کتابی به نام «از زمین تا ماه» مسافرت انسان به کرهٔ ماه را شرح می‌دهد.

این داستانها زمانی نوشته شده بود که مردم هنوز حتّی نمی‌توانستند تصوّر



است که دانش بشری نتواند بر آن فایق* شود و کدام مانعی است که ارادهٔ انسان نتواند آن را از میان بردارد؟



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

انجام‌پذیر = عمل شدنی

پهناور = فراخ، وسیع

تلسکوپ = دوربین بسیار بزرگ که با آن به ستارگان نگاه می کنند.

دیرباز = زمان سابق، زمان دور و دراز

سفینه = کشتی، در اینجا کشتی فضایی، دستگاهی که با آن به فضا مسافرت می کنند.

شگفت‌انگیز = عجیب، تعجّب آور

صورت می گیرد = انجام می‌یابد

فایق = مسلّط، چیره، غالب

موانع = مانعها

پرسش:

۱ ـ چرا به عصر ما عصر فضا می‌گویند؟

۲ ـ آیا فکر رفتن به آسمانها فکر تازه‌ای است؟

۳ ـ در کدام کتاب نوشته شده است که کاووس‌شاه می‌خواست به آسمان برود؟

۴ ـ آیا مردمان قدیم می‌دانستند که روزی بشر به ستارگان خواهد رفت؟

۵ ـ داستانهای خیالی در بارهٔ سفر به ستارگان دیگر چه فایده‌ای داشت؟

۶ ـ گالیله اهل کجا بود؟

۷ ـ گالیله چه کار کرد؟

۸ ـ دانشمندان قدیم در بارهٔ ماه چه گفته بودند؟

۹ ـ با تلسکوپ چه می کنند؟

۱۰ ـ اکنون بشر در راه مسافرت به فضا به کجا رسیده است؟

به این نکته توجّه کنید:

مراد از عبارت پرسشی «کدام دشواری است که دانش بشری نتواند بر آن فایق شود؟» این است که «دانش بشری بر هر دشواری می‌تواند فایق شود.» همچنین مراد از عبارت پرسشی «کدام مانعی است که ارادهٔ انسان نتواند آن را از میان بردارد؟» این است که «ارادهٔ انسان می‌تواند هر مانعی را از میان بردارد.»

تمرین:

ـ در مقابل هر یک از این کلمه‌ها کلمه‌ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد و با هر یک جمله‌ای بسازید:

بستند، نشستند، دشواری، انجام پذیر، آغاز، پهناور، بسرعت، نخستین، فراوان، پایین آمدند

مثال: بستند، باز کردند

نیزه‌ها را از چهار طرف تخت باز کردند.

ـ کلمه‌های هم‌خانواده با هر یک از این کلمه‌ها را پیدا کنید و هر دسته را در دفتر

خود در سطری جداگانه بنویسید:

لذّت ، نقص ، مواظب ، تصمیم ، تحصیل ،

معلوم ، تحقیق ، نظر ، طول ، معالجه

– معنی این عبارتهای پرسشی را به صورت غیر پرسشی بنویسید:

۱ – کیست که میهن خود را دوست نداشته باشد؟

۲ – کیست که نداند دانایی بهتر از نادانی است؟

۳ – کدام مشکل است که نتوان آن را با تصمیم و اراده حل کرد؟

– جواب این سؤال را بنویسید:

گالیله که بود و چه کار کرد؟

– رفتن کاووس شاه را به آسمان به صورت داستانی بنویسید.

– معنی این مثل را بنویسید و آن را حفظ کنید:

مشکلی نیست که آسان نشود — مرد باید که هراسان نشود

کودکی که بر اثر اراده و پشتکار به شهرت و افتخار رسید

حسین پسر با استعدادی بود. پدرش نقّاش بود و گاهی نیز به ساختن قلمدان می‌پرداخت. در آن وقت مردم بیشتر با قلم نی می‌نوشتند و معمولاً قلمها را در جعبه‌ای دراز و باریک می‌گذاشتند که به آن قلمدان می‌گفتند. قلمدان‌سازی با نقّاشی همراه بود زیرا روی قلمدانها را با نقّاشی تزیین* می‌کردند.

حسین به نقّاشی دلبستگی* فراوان داشت و بهترین ساعات عمر خود را وقتی می‌دانست که قلم‌مو به دست می‌گرفت و با رنگها نقشهای زیبا می‌آفرید. او پیوسته می‌گفت: من باید آنقدر در نقّاشی کوشش کنم تا روزی نقّاش بزرگ و مشهوری شوم.

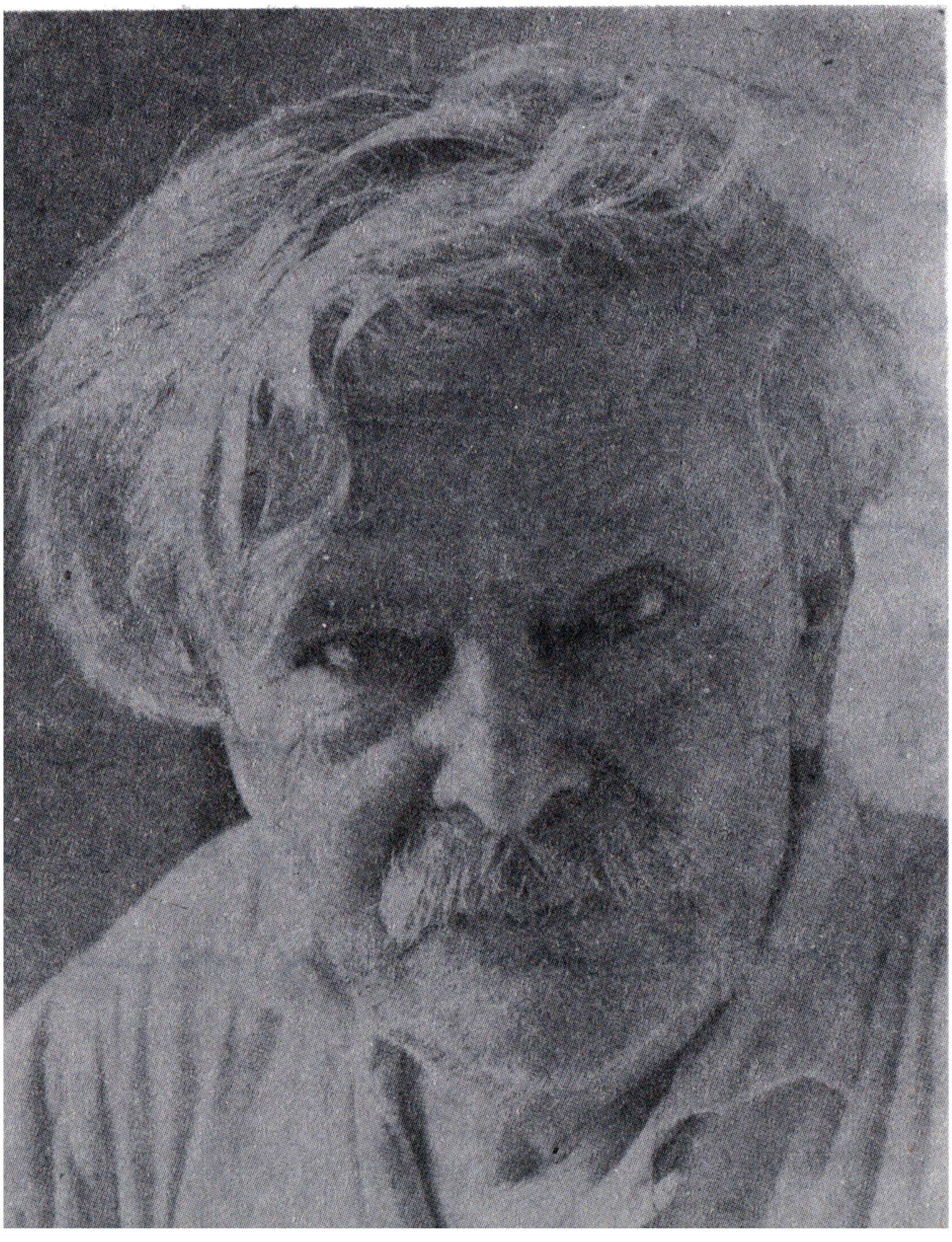
بزودی زندگی حسین آرامش خود را از دست داد. او چون مسافر زورق نشسته‌ای در دریای آرام زندگی خود به گشت و تماشا مشغول بود که ناگهان دریا بتلاطم* افتاد و نقّاش کوچک در میان طوفان گرفتار شد: حسین در سنّ هشت‌سالگی پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست ماند. امّا حسین کودکی نبود که بزودی ناامید شود. او تصمیم گرفت در مقابل دشواریها و ناملایمات* زندگی مقاومت کند. نخست در صدد برآمد* که کاری پیدا کند تا با آن بتواند زندگی خود را اداره کند. چندی بعد در یک کارگاه قلمدان‌سازی مشغول کار شد. حسین در این کارگاه هم کار می‌کرد، هم کار یاد می‌گرفت. در اوقات فراغت نیز به نقّاشی و مطالعه می‌پرداخت. حسین دوازده سال در این کارگاه کار کرد. در این موقع او جوان بیست ساله‌ای بود با تجربهٔ فراوان در کار و زندگی. او دیگر می‌توانست برای خودش کارگاهی ترتیب دهد. پس از آنکه حسین کارگاه خود را دایر کرد بیشتر

به نقّاشی پرداخت.

حسین کم کم به نقّاشی مینیاتور* علاقهٔ بیشتری پیدا کرد. مینیاتور نوعی نقّاشی است که از قرنها پیش در ایران متداول* بوده است.

حسین نخست از روی نقّاشیهای مینیاتورسازهای بزرگ نقّاشی می کرد. کم کم خود در مینیاتور استاد شد و تابلوهایی کشید. در این موقع او نقّاش مشهوری شده بود. و بیشتر کسانی که به نقّاشی علاقه داشتند او را می‌شناختند و به او «حسین بهزاد» می گفتند.

بهزاد برای اینکه هنر خود را بیشتر تکمیل کند، سفری به اروپا کرد. و به پاریس رفت زیرا در موزه‌های بزرگ این شهر آثار نقّاشان بزرگ قدیم و جدید کشورهای مختلف جهان گردآوری شده است. بهزاد مدّتها در آثار هنری که در





این موزه‌ها گرد آمده است دقّت و مطالعه کرد.

اینک آن کودک هشت ساله‌ای که از سنین* کودکی مجبور شده بود به خاطر تهیّهٔ معاش دنبال کار برود در اثر علاقه به هنر و کوشش و پایداری و نا چیز شمردن دشواریها به شهرت و افتخار نزدیک می‌شد.

او شیوهٔ تازه‌ای در نقّاشی مینیاتور بوجود آورده بود. کم کم آوازهٔ* او از دروازه‌های کشور فراتر رفت* و در سراسر جهان به گوش هنر دوستان رسید. از تابلوهایی که بهزاد ساخته بود در شهرهای بزرگ دنیا نمایشگاههایی ترتیب داده شد. بهزاد در چند نمایشگاه نقّاشی نیز که با شرکت نقّاشان کشورهای مختلف ترتیب یافته بود، شرکت کرد و جایزه برد و افتخاری بر افتخارات کشور ما افزود.

بهزاد در سال ۱۳۴۷ درگذشت و با مرگ او کشور ما یکی از بهترین نقّاشان خود را از دست داد.

بهزاد وقتی که واپسین* روزهای عمر خود را می گذرانید، پیوسته به یاد دورانی بود که در کودکی با دشواریها و سختیها روبرو شده بود. در واقع اگر او از کودکی اراده، کوشش، پشتکار نداشت و از دشواریها و ناملایمات زندگی می‌هراسید هرگز در زندگی موفّق نمی‌شد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آوازه = شهرت

استعداد = آمادگی. با استعداد، یعنی کسی که آمادگی برای یادگرفتن دارد.

تزیین = زینت‌دادن، آرایش کردن

تلاطم = بهم خوردن

درصدد بر آمد = قصد کرد

دلبستگی = علاقه

سنین = سالها

فراتر رفت = آن طرفتر رفت

متداول = معمول

مینیاتور = نوعی نقّاشی که در آن اندامها باریکتر و ظریف‌تر نشان داده می‌شود.

ناملایمات = سختیها

واپسین = آخرین

پرسش :

۱ ـ حسین از کودکی به چه علاقه داشت؟

۲ ـ حسین پیوسته می‌گفت برای آنکه نقّاش بزرگ و مشهوری شود چه باید بکند؟

۳ ـ در این درس حسین قبل از اینکه پدر خود را از دست دهد به چه تشبیه شده است و بعد از آنکه پدر خود را از دست داد به چه تشبیه شده است؟

۴ ـ حسین در چند سالگی پدر خود را از دست داد؟

۵ ـ حسین بعد از مرگ پدرش چه تصمیمی گرفت؟

۶ ـ حسین برای اینکه زندگی خود را اداره کند چه کرد؟

۷ ـ حسین به چه نقّاشیی علاقهٔ بیشتری پیدا کرد؟

۸ ـ حسین بهزاد برای اینکه هنر خود را تکمیل کند به کجا سفر کرد؟

۹ ـ بهزاد چه افتخاری برای کشور ما بدست آورد؟

۱۰ ـ بهزاد چه صفتهایی داشت که توانست با وجود دشواریها در زندگی موفّق شود؟

تمرین :

ـ از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

بااستعداد ، قلمدان ، تزیین ، مشهور ، تلاطم ، طوفان ، تصمیم ، صدد ، فراغت ، مطالعه ، موقع ، تجربه ، سنین ، تهیّه ، معاش ، افتخار ، واقع ، زورق

ـ با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

ناملایمات ، متداول ، دلبستگی ، درصدد ، فراتررفت ، واپسین ، پشتکار ، آوازه ، کارگاه ، فراغت

ـ داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه کودکی در اثر کار و کوشش در زندگی موفّق می‌شود و در نوشتهٔ خود از این کلمه‌ها و ترکیبها استفاده کنید:

نهراسید، ناامید نشد، ناملایمات، پشتکار، عزم، سختی، اراده، کوشش، سعی، مقاومت، تصمیم، درصدد بر آمد، دشواری، موفّق، موفقیّت.

ایران

خوشا مرز* ایرانِ عنبر نسیم*
که خاکش گرامی* تر از زرّ و سیم

هوایش مُوافق* به هر آدمی
زمینش سراسر پُر از خرّمی

گر از فارس گویی* بهشتی خوش است
همه مرز آن خرّم و دِلکش* است

به یک سوی اهواز مینو* سرشتِ*
که سبز است و خرّم چو باغِ بهشت

گر از مُلک کرمان سرآیم* رواست*
که هندوستانی خوش آب و هواست



خراسان ز چین و خُتن* خوشتر است | که خاکش به مانند مشک تر* است
صفاهان* چنو* در جهان شهر نیست | نداند کسش کز خِرَد* بهره نیست
عروس جهان است مُلک اراک | که سرتاسرش مُشکبیز* است خاک
هم از عهد جمشید و کاووس کی* | نبوده است مُلکی بخوبی چو ری
گر آیی سوی رشت و مازندران | پُر از سبزه بینی* کران تا کران*
همه بوستانش سراسر گُل است | به باغ اندرون* لاله و سُنبل است

آقاخان کرمانی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

به باغ اندرون = در باغ

بینی = می‌بینی

تر = تازه

چنو = چون او

ختن = نام شهری است که مشک آن معروف بوده است.

خرد = عقل

دلکش = آنچه دل را به خود می کشد، خوش

روا = سزاوار ، پسندیده، جایز

سرایم = بسرایم، بگویم

صفاهان = اصفهان

عنبر = مادّه‌ای خوشبو

عنبرنسیم = چیزی که نسیمش بوی عنبر می‌دهد.

کاووس کی = کاووس شاه

کران تا کران = سرتاسر

کسش = کسی آن را

گرامی = عزیز

گویی = مثل اینکه

مرز = سرزمین

مشکبیز = چیزی که مشک می‌پراکند.

موافق = سازگار

مینو = بهشت

مینوسرشت = چیزی که طبیعت بهشتی دارد.

پرسش :

۱ ـ خاک ایران، به نظر شاعر چگونه است؟

۲ ــ شاعر، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟

۳ ــ به نظرِ شاعر، کدام شهر چون باغ بهشت است؟

۴ ــ «گراز ملک کرمان سرایم رواست، که هندوستانی خوش آب و هواست» یعنی چه؟

۵ ــ به نظر شاعر، خراسان از کجا خوشتر است؟

۶ ــ کدام شهر است که به نظر شاعر در جهان نظیری ندارد؟

۷ ــ در این شعر «عروس جهان» چه شهری است؟

۸ ــ کجای ایران سرتاسر پر از سبزه و گل است؟

به این نکته توجّه کنید:

«خوشا مرز ایران عنبر نسیم   که خاکش گرامی‌تر از زرّ و سیم»

یک بیت شعر است. هر بیت از دو قسمت تشکیل شده است. هر قسمت را یک مِصراع می گویند.

«خوشا مرز ایران عنبر نسیم» یک مصراع است.

تمرین:

ــ هر یک از عبارتهای زیر معنی یا توضیح یک بیت از شعر درس است. آنها را در دفتر خودِ بنویسید و در زیر هر یک شعر مربوطش را پیدا کنید و بنویسید:

۱ ــ *چون کرمان مانند هندوستان است وعلاوه براین خوش آب و هوا*

هم هست جا دارد که از آن سخن بگوییم

۲ - چه خوش است سرزمین ایران که نسیم آن بوی عنبر می دهد و خاکش گرامی تر از نقره و طلا است .

۳ - شهری مانند اصفهان در جهان وجود ندارد و این را تنها کسی نمی داند که از عقل بهره‌ای نداشته باشد

۴ - از زمان جمشید شاه و کاووس شاه ، سرزمینی ، به خوبی سرزمین ری نبوده است .

۵ - هوای آن (ایران) با هر کسی سازگار است و سراسر زمینش پر از شادمانی و خرمی است

ـ نام شهرهایی را که در این شعر آمده است بنویسید.

ـ با این دوازده کلمه شش کلمهٔ جدید بسازید:

گاه ، خوش ، مینو ، مشک ، سرشت ، ساز ، دل ، بو، گار ، بیز ، کش ، کار .

مثال: کار + گاه = کارگاه

ـ بنویسید شعر درس چند بیت و چند مصراع است.

ـ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ـ شعر را حفظ کنید.



به شهر خود بازگشت و برای هر یک از اهل منزل ارمغانی آورد.

طوطی گفت: «ارمغان من کو؟ طوطیان آزاد را دیدی؟ آیا پیام مرا به آنها گفتی؟ همجنسان من در جواب هرچه گفتند بی‌کم وکاست* برای من نقل کن.» بازرگان گفت: «ای طوطی زیبای من، از این سخن درگذر* که از رساندن آن پیام سخت پشیمانم و پیوسته خود را ملامت* می‌کنم. به خدا که آنچه دیده‌ام تو طاقت شنیدن آن را نداری.» طوطی گفت: «مگر چه اتّفاق افتاده که ترا تا این اندازه غمگین کرده است.»

بازرگان گفت: «وقتی پیام ترا به طوطیان گفتم یکی از آنها بر خود لرزید و از شاخ بر زمین افتاد. من از گفتهٔ خود پشیمان شدم ولی پشیمانی سود نداشت، آن طوطی نازک دل از غصّه هلاک شد.» همینکه سخن بازرگان بپایان رسید طوطی در قفس بر خود لرزید و مانند



مردگان افتاد و دم فرو کشید*. بازرگان از دیدن آن حالت فریاد کشید و شیون* سر داد، ولی طوطی مرده بود و با ناله و شیون زندگی از سر نمی‌گرفت. بازرگان ناچار در قفس را باز کرد و طوطی را بیرون انداخت. طوطی بشتاب* پرواز کرد و بر شاخ درخت نشست. بازرگان دهانش از تعجّب باز مانده بود و نمی‌دانست چه بگوید. طوطی رو به بازرگان کرد و گفت: «از تو سپاسگزارم که بهترین ارمغان را برای من آوردی. این ارمغان، آزادی بود. آن طوطی با عمل خود به من یاد داد که چگونه خود را آزاد سازم.»

اقتباس از مثنوی مولوی، شعر از مولوی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارمغان = سوغات

افسرده = پژمرده، اندوهگین

این چرا کردم = این کار را چرا کردم

برخوردار = بهره‌مند

بشتاب = با عجله

بی کم و کاست = بدون کم و کسر

توقّف کرد = ایستاد

خوش آهنگ = خوش آواز

در گذر = صرف‌نظر کن

دم فرو کشید = خاموش شد

رفتم در هلاک جانور = کاری کردم که باعث مرگ جانور (طوطی) شد.

سرسبز = تر و تازه، خرّم

سوختم = سوزاندم

شیون = ناله و زاری

گذار = گذر، عبور

گفت خام = سخنی که از روی فکر گفته نشود.

گفت خبر = گفتن خبر

ملامت = سرزنش

پرسش :

۱ ــ وقتی که بازرگان می‌خواست به هندوستان برود طوطی از او چه خواست؟

۲ ــ چرا طوطی افسرده بود؟

۳ ــ فرق پرنده‌ای که آزاد است با پرنده‌ای که در قفس است چیست؟

۴ ــ آیا خوب است انسان پرندگان را در قفس نگه دارد؟

۵ ــ آیا طوطیان آزاد به حال طوطی در قفس مانده چاره‌ای اندیشیدند؟

۶ ــ چرا یکی از طوطیان لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد؟

۷ ــ چرا بازرگان گفت آنچه من دیده‌ام تو طاقت شنیدن آن را نداری؟

۸ ــ طوطی از سخن بازرگان چه فهمید؟

۹ ــ آیا بازرگان در حقیقت ارمغانی برای طوطی آورد؟

۱۰ ــ آیا بازرگان فهمیده بود مقصود طوطی هندوستانی از لرزیدن و افتادن چه بود، به چه دلیل؟

تمرین:

ــ پاسخ پرسشهای ۱، ۷، ۸ و ۱۰ را بنویسید.

ــ دو بیت شعر را که در درس آمده است به‌نثر بنویسید.

ــ قصّه‌های زیر را تکمیل کنید و در دفترتان بنویسید:

الف : روزی مُلّانصرالدّین برای گردش به صحرا رفته بود. ظهر که فرا رسید گرسنه‌اش شد. از دور چند نفر را دید که دور سفره‌ای نشسته‌اند و غذا می‌خورند. ملاّ با شتاب به‌سوی آنان رفت و بی‌آنکه سخنی بگوید، کنار سفره نشست و شروع به‌خوردن کرد.

یکی از آن چند نفر از ملاّ پرسید: شما با کدامیک از ما آشنا هستید؟ ملاّ

ب : شبی ملاّنصرالدّین انگشترش را در خانه گم کرد. از خانه بیرون آمد و به کوچه رفت و در نور ماه به‌جستجوی انگشتر پرداخت. همسایه‌ها پرسیدند: ملاّ این وقت شب دنبال چه می‌گردی؟ ملاّ پاسخ داد:

ـ خلاصهٔ داستان را بنویسید.

خود را بیازمایید (۶)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ گالیله که بود؟

۲ ـ آیا سطح ماه صاف و هموار است یا تپّه و درّه دارد؟

۳ ـ حسین بهزاد در چه نوع نقّاشی استاد بود؟

۴ ـ «گفت خام» در این شعر یعنی چه: «سوختم بیچاره را زین گفت خام»؟

۵ ـ داستان «بهترین ارمغان» از چه کتابی اقتباس شده است؟

ب) با این ده کلمه پنج کلمهٔ جدید بسازید:

سر ، خوش ، شگفت ، سر ، انگیز ، بستگی ، دل ، آهنگ ، سبز ، نشین

ج) برای هر یک از این کلمه‌ها یک کلمهٔ هم معنی پیدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

موافق، پهناور، ارمغان، ملامت، گرامی، آوازه، واپسین.

مثال: موافق، سازگار

آب و هوای ایران به هر آدمی سازگار است.

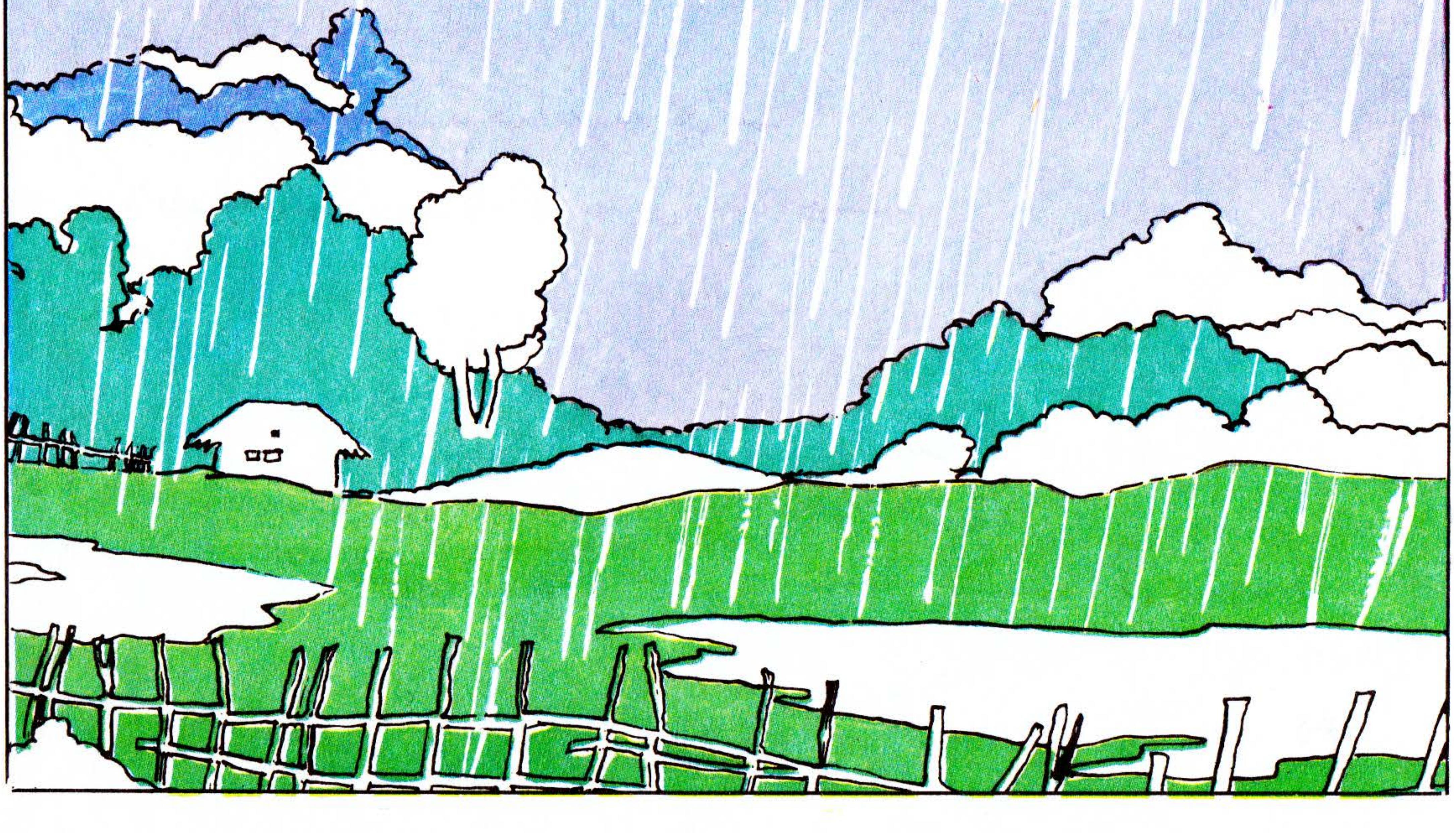
د) مقصود مولوی از بیان داستان «بهترین ارمغان» چیست؟

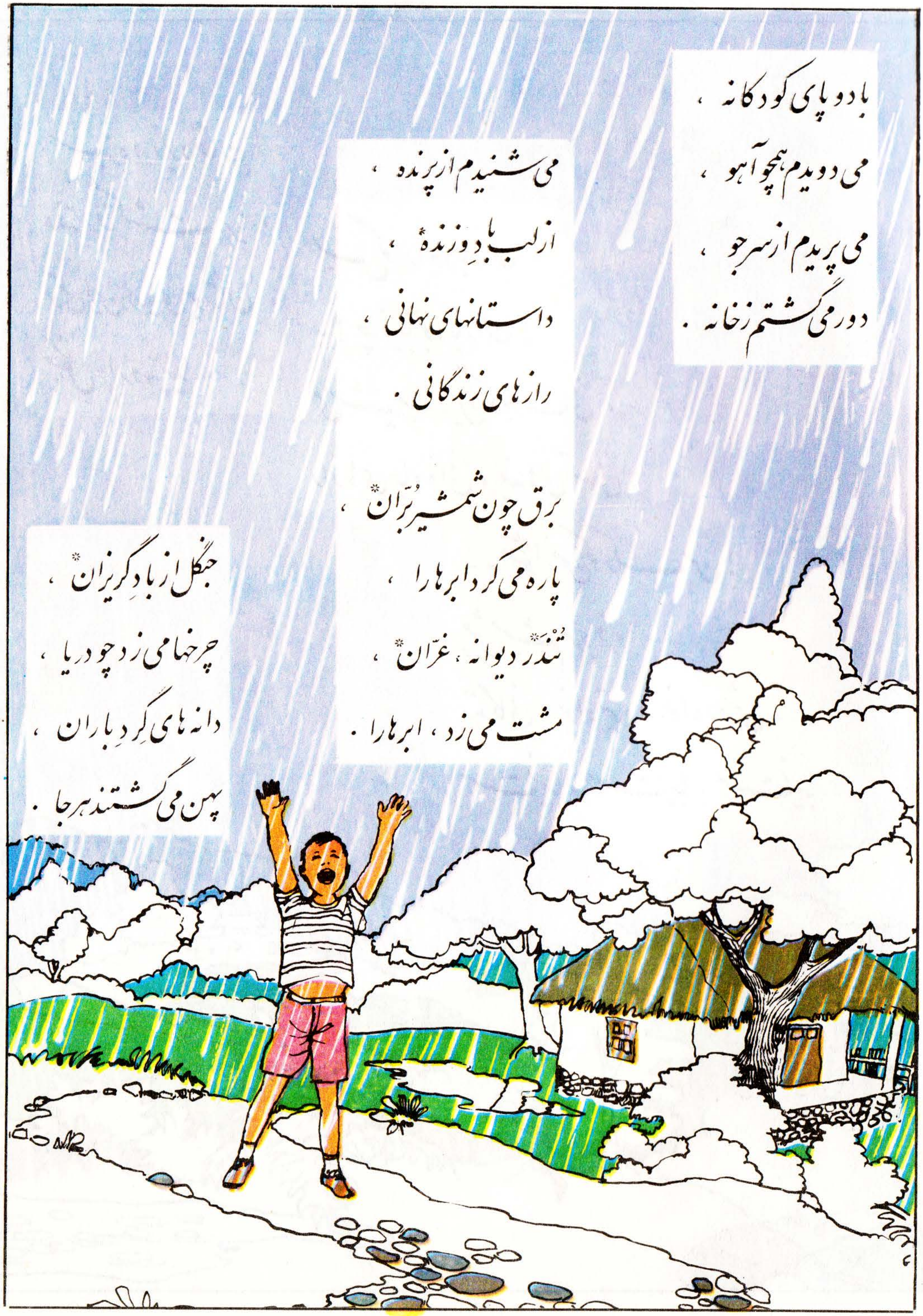
باران

باز باران ،
با تَرانه* ،
با گُهر*های فراوان ،
می خورد بر بامِ خانه .

یادم آرد روزِ باران ،
گردشِ یک روزِ دیرین ،
خوب و شیرین ،
توی *جنگلهای گیلان* .

کودکی ده ساله بودم ،
شاد و خرّم ،
نرم و نازک ،
چُست* و چابک .





با دو پای کودکانه ،
می دویدم همچو آهو ،
می پریدم از سرِ جو ،
دور می گشتم ز خانه .

می شنیدم از پرنده ،
از لبِ بادِ وزنده* ،
داستانهای نهانی ،
رازهای زندگانی .

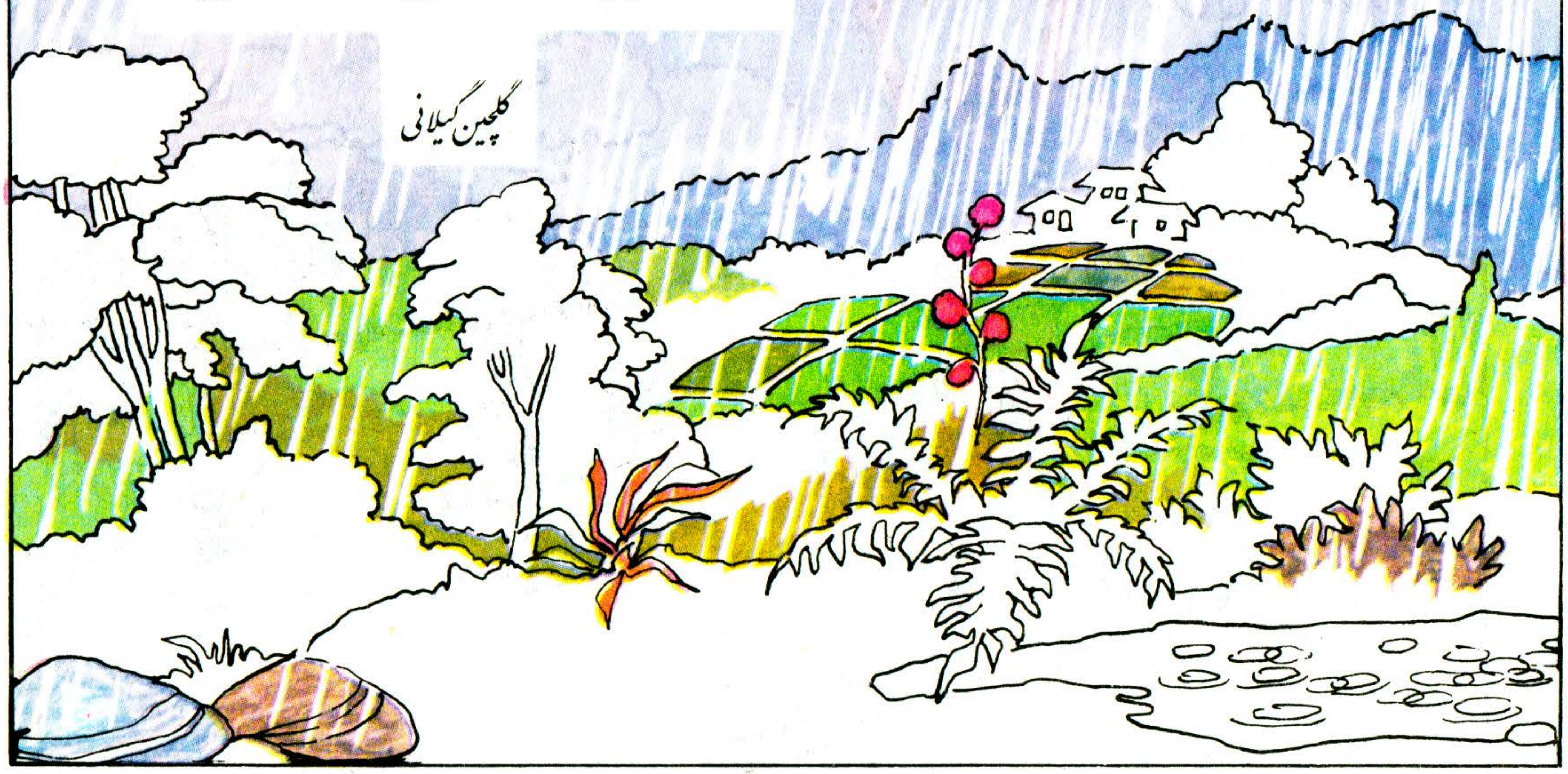
برق چون شمشیرِ بُرّان* ،
پاره می کرد ابرها را ،
تُنْدَر* دیوانه ، غرّان* ،
مشت می زد ، ابرها را .

جنگل از بادِ گریزان* ،
چرخها می زد چو دریا ،
دانه های گردِ باران ،
پهن می گشتند هر جا .

سبزه در زیرِ درختان ،
رفته رفته گشت دریا ،
توی این دریای جوشان* ،
جنگلِ وارونه* پیدا .

بس گوارا بود باران ،
به ! چه زیبا بود باران !
می شنیدم اندر این گوهرفشانی* ،
رازهای جاودانی* ، پندهای آسمانی :
ـ « بشنو از من، کودک من !
پیش چشم مردِ فردا ،
زندگانی ـ خواه تیره ، خواه روشن ـ
هست زیبا ، هست زیبا ، هست زیبا . »

گلچین گیلانی



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

برّان = بُرّنده، تیز

ترانه = سرود، آواز

تندر = غرّش ابر، گاهی که دو ابر به هم نزدیک می‌شوند، میان آنها جرقه‌ای بوجود می‌آید و در نتیجه صدایی شنیده می‌شود که آن را تندر یا رعد می‌گویند.

تو = داخل

جاودانی = همیشگی

جوشان = جوشنده

چست = چابُک ، جَلْد

دیرین = قدیم، گذشته

غرّان = غرّش کننده، فریاد کننده

گریزان = فرار کننده

گوهرفشانی = گوهرپاشی، پاشیدن گوهر

گهر = گوهر، مروارید

گیلان = یکی از استانهای شمالی ایران

وارونه = سرنگون، واژگون

وزنده = آن که می‌وزد. باد وزنده، یعنی: بادی که می‌وزد

پرسش :

۱ ــ شاعر صدای باران را به چه تشبیه کرده است؟

۲ ــ شاعر دانه‌های باران را به چه تشبیه کرده است؟

۳ ــ روز بارانی چه چیز را به یاد شاعر می آورد؟

۴ ــ شاعر دویدن خود را به دویدن چه حیوانی تشبیه کرده است؟

۵ ــ شاعر از پرنده و باد چه می‌شنیده است؟

۶ ــ شاعر برق را به چه تشبیه کرده است؟

۷ ــ چرا شاعر تندر را دیوانه نامیده است؟

۸ ــ چرا سبزهٔ زیر درختان رفته رفته دریا شد؟

۹ ــ منظور شاعر از اینکه می گوید: «توی این دریای‌جوشان، جنگل وارونه پیدا» چیست؟

۱۰ ــ به نظر شاعر رازهای جاودانی و پندهای آسمانی چیست؟

تمرین:

ــ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ــ پرسشهای درس را در دفترتان بنویسید و پاسخ هر یک را در مقابل آن بنویسید.

ــ تشبیه‌هایی را که در این شعر بکار رفته است جدا کنید و در جدولی به شکل زیر بنویسید.

در کدام شعر؟	چه تشبیه شده است؟	به چه تشبیه شده است؟
باز باران، با ترانه	صدای باران	ترانه

ــ شعر را حفظ کنید.

چهار نقّاش بزرگ

(۱)

روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم به گفتگو پرداختند. صحبت از این بود که هر کدام که بهتر نقّاشی کند باقی بماند و نقّاشی کند و آن سه تن دیگر دست از نقّاشی بردارند. گفتگوی آنها بالا گرفت* تا اینکه تصمیم گرفتند خورشیدِ جهان‌افروز* را به داوری* انتخاب کنند، چه، خورشید در بلندترین نقطه‌های آسمان زندگی می‌کند و در عمر خود شگفتیهای* بسیار دیده است و بهتر می‌تواند خوب و بد و زشت و زیبا را از هم تشخیص دهد.

خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. به این ترتیب هنرمندان شروع به کار کردند.

اوّل، بهارزیبا و دل‌انگیز* قلم به دست گرفت. نخست دستی به شاخه‌های درختانِ هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آنها گردنبندهای دراز گلی رنگ* و نقره‌ای آویخت.

در جنگل با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد و در اطراف این گودالها نخستین گلهای بهاری، نرگس و بنفشه را پراکنده ساخت.

در اینجا و آنجا حشرات گوناگون ترسیم کرد* که از شکافها و دَرزها* سر بیرون می‌کشند. نخستین زنبورهای عسل و پروانه‌ها را بر روی گلها و پرندگان را در دشتها و جنگلها در پرواز نشان داد.

بر روی شاخه‌های نازک درختان لانهٔ مرغ نقّاشی کرد. بلبل را در شاخسار، خرگوش را در جنگل، غوک را در استخر و حیوانات دیگر را اینجا و آنجا نشانید.



در اینجا بود که بهار با خود گفت بگذار خورشید به این تابلو نگاه کند و لذّت ببرد و ببیند که چگونه همه جا رنگ زندگی به خود گرفته است. بگذار خورشید داوری کند که آیا می‌توان تابلوی شادی افزا*تر و زیباتر از این ساخت؟

خورشید از پس ابر خاکستری‌رنگ نگاهی افکند. با اینکه او در آسمان بیکران گردش فراوان کرده و شگفتیهای بسیار دیده بود، امّا از دیدن تابلو بهار متعجّب شد.

دیگر هنگام آن رسیده بود که بهار جای خود را به نقّاش هنرمند دیگری بدهد. دوّمین نقّاش، تابستانِ گرم، دست به کار شد*. تابستان با رنگ سبز تیره سراسر جنگل را رنگ‌آمیزی کرد و با رنگ سبز سیر چمنزارها و کوهستانها را پوشانید. فقط برای رودخانه‌ها و دریاچه‌ها رنگ آبی‌روشن انتخاب کرد. برشاخه‌های

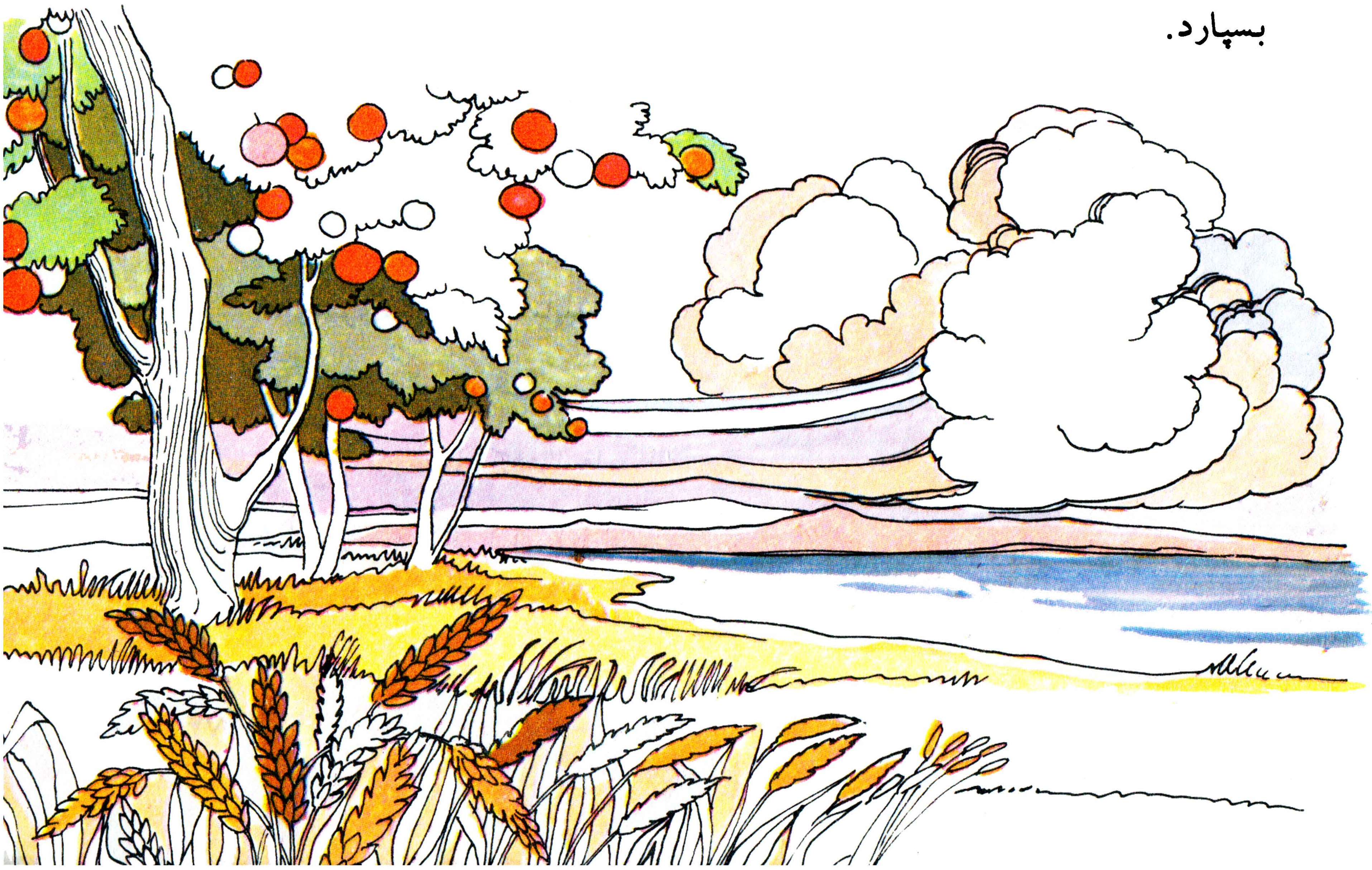
درختان میوه، چندان سیب گلگون و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها تاب نیاوردند* و به سوی زمین خم شدند. کنار جنگل و مزرعه‌ها را با بوته‌های انبوهِ* تَمِشک* زینت داد.

دشت را از خوشه‌های طلایی رنگ گندم پوشانید. مزارع* را به رنگ زردِ طلایی درآورد. وزش باد را نشان داد که خوشه‌های رسیده را خم کرده است.

تابلو تابستان هم بسیار زیبا از کار درآمد*. حالا دیگر این نقّاش هنرمند می‌توانست کار هنری* خود را به خورشید تابان نشان دهد.

خورشید جهان افروز از پشت ابرهای سفیدِ کم رنگ تماشا کرد و لذّت برد و آرزو کرد که ای کاش هیچگاه چشم از جنگل سبزرنگ و از سطح نیلگون* رودخانه‌ها و دریاچه‌ها برنمی‌داشت.

امّا وقت آن شده بود که تابستان نیز جای خود را به هنرمند و نقّاش سوّم بسپارد.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

از کار در آمد = تهیّه شد، آماده شد

انبوه = به هم پیوسته و زیاد

بالا گرفت = زیاد شد

تاب نیاوردند = طاقت نیاوردند

ترسیم کرد = نقّاشی کرد

تَمِشک = نوعی درخت کوچک

جهان افروز = روشن کنندهٔ جهان

داوری = قضاوت

درز = شکاف باریک

دست به کار شد = مشغول شد

دل‌انگیز = خوب، زیبا

شادی‌افزا = زیاد کنندهٔ شادی

شگفتی = چیز تعجّب آور

کار هنری، در اینجا = تابلو

گلی‌رنگ = قرمزرنگ

مزارع = مزرعه‌ها، کشتزارها

نیلگون = به رنگ نیل، آبی سیر

بهترین ارمغان*

بازرگانی طوطیی زیبا و سخنگوی داشت. روزی بازرگان خواست به هندوستان رود. هر یک از اهل منزل ارمغانی از بازرگان خواستند.

بازرگان به طوطی گفت: «ای مرغ خوش آهنگ*، برای تو چه ارمغان همراه آورم؟»

طوطی که مدّتها در قفس مانده و افسرده* بود گفت: «من از تو هیچ ارمغانی نمی‌خواهم ولی خواهش من این است که وقتی به هندوستان رسیدی و در جنگلهای خرم و سرسبز*، طوطیان آزاد را در پرواز دیدی سلام مرا به آنها برسانی و بگویی این شرط دوستی و همجنسی نیست که شما از آزادی برخوردار* باشید و به میل خود در جنگلها و باغهای خرّم پرواز کنید و من در قفس زندانی باشم. آخر از من دور ـ افتاده و در قفس مانده هم یادی کنید و چاره‌ای به حال من بیندیشید.»

بازرگان پذیرفت که پیام او را برساند و جواب باز آرد. وقتی به هندوستان رسید، گذارش* در جنگل به چند طوطی افتاد. پیام طوطی خود را بیاد آورد. توقّف کرد* و آن را برای طوطیان آزاد باز گفت. هنوز گفتار بازرگان بپایان نرسیده بود که یکی از آن طوطیان بر خود لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد.

بازرگان اندوهناک شد:

شد پشیمان خواجه از گفتِ خبر — گفت: رفتم در هلاک جانور\
این چرا کردم چرا دادم پیام — سوختم* بیچاره را زین گفتِ خام*»*

ولی پشیمانی دیگر فایده نداشت. بازرگان کار خود را به انجام رسانید و

پرسش :

۱ ــ در این داستان، نویسنده، فصلها را به چه تشبیه کرده است؟

۲ ــ فصلها در بارهٔ چه گفتگو می کنند؟

۳ ــ چرا فصلها خورشید را به داوری انتخاب کردند؟

۴ ــ چرا اوّل بهار قلم به دست گرفت؟

۵ ــ منظور از «بهار بر درختان گردنبندهای دراز گلی‌رنگ و نقره‌ای آویخت» چیست؟

۶ ــ بهار حشرات را چگونه نشان داد؟

۷ ــ وقتی که بهار تابلو خود را تمام کرد با خود چه گفت؟

۸ ــ وقتی که شما نقّاشی می کنید در روی کاغذ یا مقوّا نقّاشی می کنید. به نظر شما بهار در روی چه نقّاشی کرد؟

۹ ــ «همه جا رنگ زندگی به خود گرفته است» یعنی چه؟

۱۰ ــ اگر شما منظره‌ای از فصل بهار را نقّاشی کنید بیشتر چه چیزهایی را نشان می‌دهید؟

۱۱ ــ تابستان بر روی درختان چه آویخت؟

۱۲ ــ تابستان دشت را با چه پوشانید؟

۱۳ ــ آیا خورشید تابلو تابستان را پسندید؟ این را از کجا می گویید؟

به این نکته توجّه کنید:

پروین به پرویز گفت: من دیروز برادر تو را در کتابخانه دیدم.

پرویز پرسید: کدام برادرم را؟

پروین گفت: برادر بزرگ تو را دیدم.

در این جمله پروین برای اینکه در بارهٔ کلمهٔ برادر بیشتر توضیح بدهد، کلمهٔ بزرگ را به آن اضافه کرد. کلمهٔ بزرگ صفت است.

همچنین در جملهٔ «اوّل، بهار زیبا و دل‌انگیز قلم به دست گرفت.» زیبا و دل‌انگیز صفت است و با این دو کلمه در بارهٔ بهار بیشتر توضیح داده‌ایم.

کلمه‌ای که در بارهٔ اسم توضیحی می‌دهد و حالت آن را بیان می‌کند صفت نامیده‌می‌شود.

تمرین:

ــ منظور نویسنده از نوشتن این عبارت: «تابستان دشت را از خوشه‌های طلایی‌رنگ گندم پوشانید و مزارع را به رنگ زرد طلایی درآورد.» این است که در تابستان دشتها از خوشه‌های گندم پر می‌شود و مزرعه‌ها به رنگ زرد درمی‌آید.

شما هم عبارتهای زیر را بدقّت بخوانید و منظور نویسنده را با جمله‌های ساده‌ای بنویسید:

۱ ــ بهار در جنگل، با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد.

۲ ــ بهار در اطراف گودالهای کوچک و بزرگ نخستین گلهای بهاری، نرگس و بتفشه را پراکنده ساخت.

۳ ــ تابستان بر روی درختان میوه، چندان سیب و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که

شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند.

۴ ـ بهار نخست دستی به شاخه‌های درختان .... برد و بر آنها گردنبندهای دراز گلی‌رنگ و نقره‌ای آویخت.

ـ نام رنگها، گلها، درختان و جانورانی را که در این درس بکار رفته است پیدا کنید و هر دسته را جداگانه بنویسید.

ـ در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها صفت مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ـ من سیب .... دوست دارم

۲ـ خواهر .... من هنوز به مدرسه نمی‌رود.

۳ـ انگور .... ترش است ولی انگور رسیده شیرین است

۴ـ بهار گودالهای .... ایجاد کرد

۵ـ بهار بر روی شاخه‌های .... درختان لانهٔ مرغان را نقاشی کرد.

۶ـ آیا می‌توان تابلوی .... تر از این ساخت؟

۷ـ تابستان .... دست به کار شد

۸ـ خورشید از پشت ابرهای .... تابلو تابستان را تماشا کرد.

۹ـ آرزو کرد که هیچگاه چشم از جنگل .... برنمی‌داشت

ـ با این ده کلمه پنج کلمهٔ جدید بسازید:

جهان، دل، شادی، نیل، گل، افزا، گون، انگیز، افروز، گون

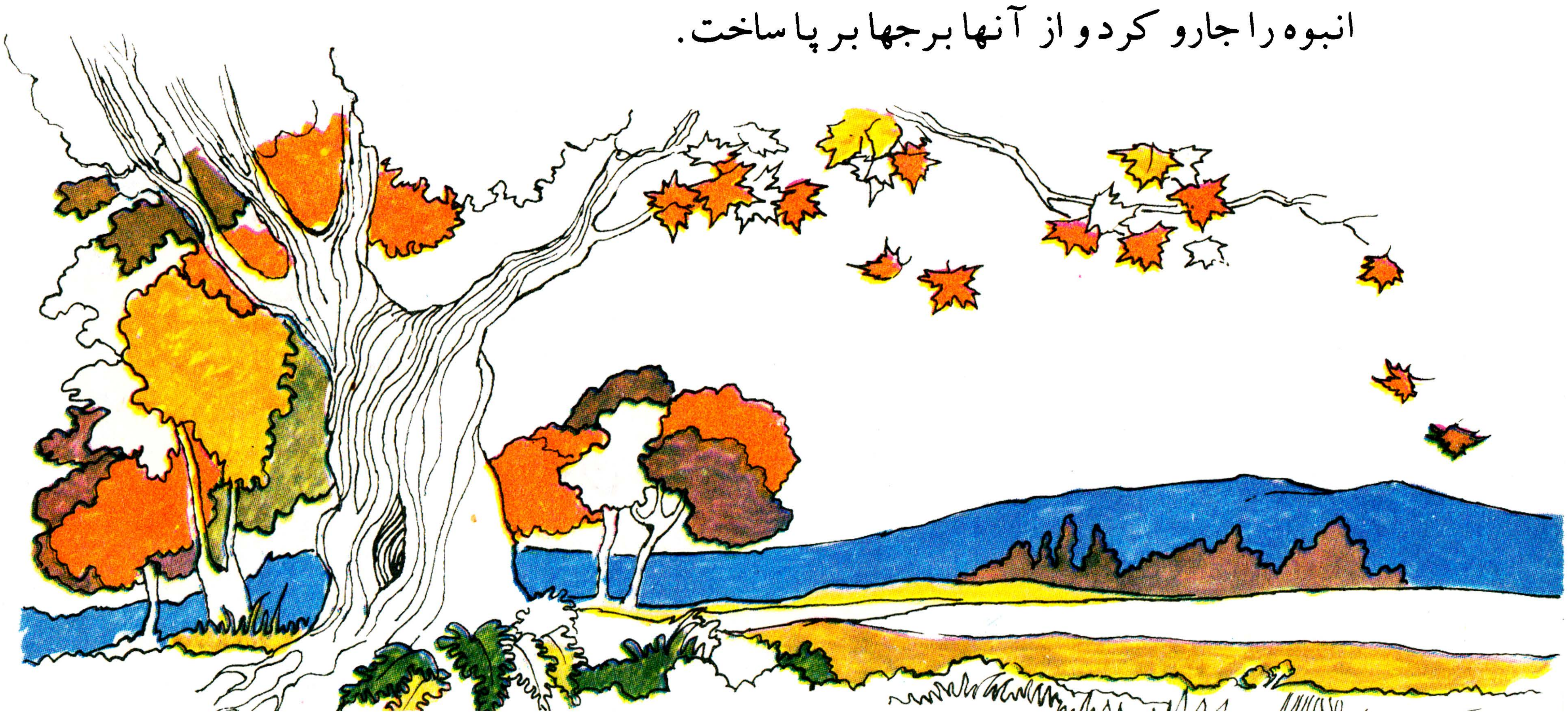
چهار نقّاش بزرگ

(۲)

نقّاش سوّم، پاییز، برای کار خود رنگهای روشنی انتخاب کرد و قبل از همه با این رنگها به سراغ جنگل رفت و در همانجا دست به کارِ نقّاشی تابلو خود شد. بعضی درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید و بعضی دیگر را به رنگ ارغوانی* در آورد.

پاییز تمام درختانِ جنگلها و باغها و بوته ها را بنا به سلیقهٔ خود به طرز زیبایی تزیین کرد. بعضی را با رنگ زرد و برخی را با قرمز روشن. فقط کاجها و سروها و صنوبرها را نمی‌دانست چگونه رنگ‌آمیزی کند. به خود گفت «بگذار اینها همانطور که هستند باقی بمانند.» و اینِ بود که کاجها و سروها و صنوبرها به همان رنگ سبز تیرهٔ تابستانی باقی ماندند.

جنگل در رنگ آمیزی اَلوان* این نقّاش چیره‌دست* مجلّل*تر و زیباتر از پیش شد. آنگاه پاییز به نقّاشی مزارع و دشتها پرداخت. در مزارع، گندمهای زرّین را جمع آوری کرد و به صورت توده‌های بزرگ خرمن در آورد. در دشتها علفهای انبوه را جارو کرد و از آنها برجها بر پا ساخت.



پرندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و کوشش نقّاشی کرد. نقّاش هنرمند زحمت می کشید و مدام رنگهای تازه‌ای برای تزیین تابلو خود پیدا می کرد.

با ابرهای خاکستری رنگ آسمان را می‌پوشاند و نشان می‌داد که قطره‌های سرد باران برگهای درختان را جَلا داده است*. بر روی سیمهای نازک تلگراف و تلفن در طول جادّه‌ها دسته دسته پرستوهای مهاجر* را می‌نشاند.

خورشید تابان از پشت ابر تیره نگاهی افکند. در زیر نگاه نوازش بار* او بناگاه سراسر تابلو پاییز به شادی و تبسّم* در آمد.

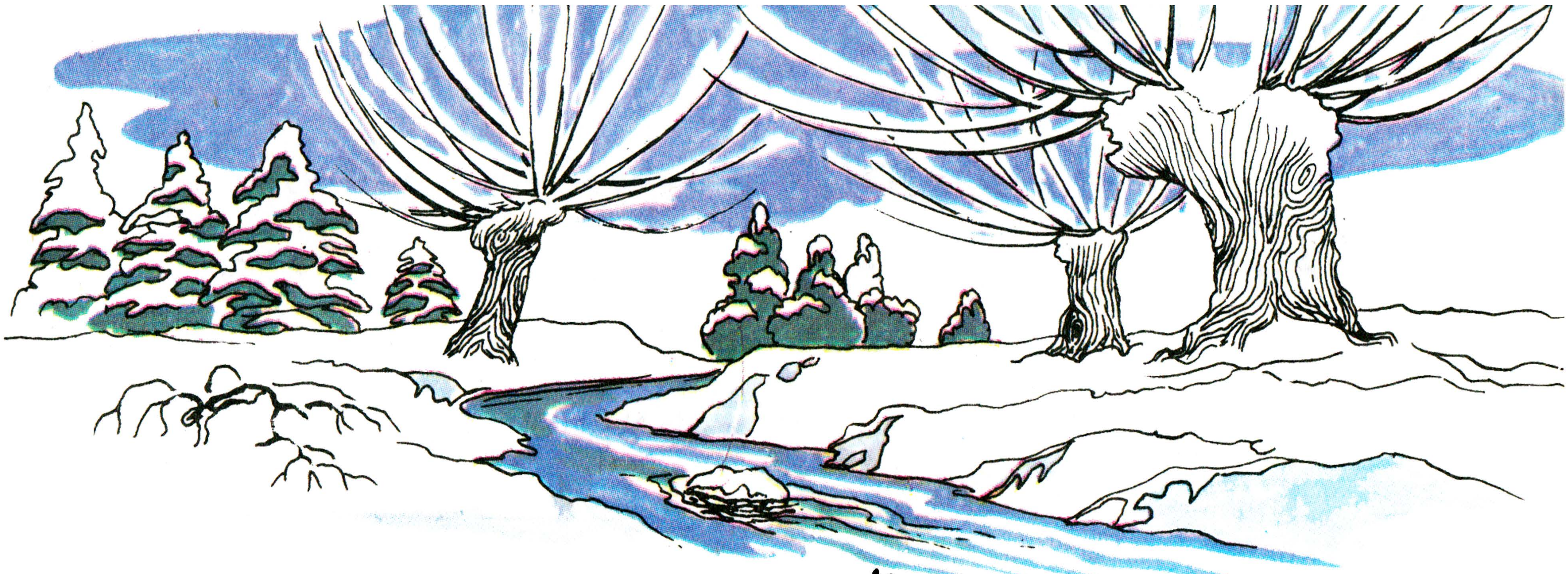
خورشید نگاه می کرد و نمی‌توانست چشم بردارد و با خود می‌اندیشید که پاییز چه زیبا جنگلها و مزرعه‌ها را با رنگهای گوناگون تزیین کرده است!

آنگاه زمستان قلم به دست گرفت. او با خود گفت تا زمانی که من کارم را تمام نکرده‌ام خورشید نباید تابلو مرا ببیند. این بود که اوّل ابرهای ضخیم خاکستری رنگی در آسمان پهن کرد و زمین را از نظر خورشید ناپدید ساخت. زمستان در یک روز، تمام سطح زمین را با رنگ سفید و برّاق پوشاند.

کوهها و دشتها لباس سفید به تن کردند، سطح رودخانه‌ها از قِشر* نازک یخ پوشیده شد.

زمستان در کوهها و درّه‌ها با کفشهای بزرگ و نرم خود قدم برمی‌داشت. آهسته و بیصدا، گاه در اینجا و گاه در آنجا تابلو شگفت‌انگیز خود را کامل می کرد.

بر روی صنوبرها و کاجها پوشش سنگینی از برف پوشانید و کلاه سفید آنها را تا روی ابروانشان پایین کشید و بر تن شاخه‌ها پیراهن کوتاه کُرکی آویخت.



آن وقت درختها کنار یکدیگر با اُبُّهت و جلال ایستادند.

زمستان در زیر درختان و بر روی برفها نقش‌و نگار*ها و جای پایهای مختلف نقّاشی کرد: جای پای خرگوش در یک‌سو دیده می‌شد، در سوی دیگر جای پای کبک، و آن دورها جای پای گرگ.

زمستان نیز تابلو خود را بسیار زیبا و دل‌انگیز نقّاشی کرد. اکنون می‌توانست آن را به خورشید نشان دهد.

خورشید ابرهای ضَخیم خاکستری‌رنگ را به کنار زد و نگاهی به تابلو زمستان انداخت. در زیر نگاه‌پر نوازش او دشتها و جنگلها و درّه‌ها زیباتر خودنمایی می‌کردند.

هر یک از این تابلوها در جای خود زیبا بودند. داوری در میان آنها دشوار بود و نمی‌شد تشخیص داد که زیباترین آنها کدام است. پس خورشید چنین گفت: ای نقّاشان چیره دست! تابلوهای شما چنان زیباست که دریغ است که مردم یکی از آنها را نبینند. هر چهار تن بنوبت نقّاشی کنید و اثر شگفت‌انگیز خود را بوجود آورید. بگذارید همهٔ مردم نقّاشیهای شما را بموقع، با جلوهٔ* خاصّی که دارد نظاره کنند و از تماشای آن لذّت ببرند.

از اسکره بیتسکی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

ارغوانی = به رنگ ارغوان، سرخ تیره

الوان = رنگارنگ

تبسّم = لبخند

جلا داده است = روشن و برّاق کرده است

جلوه = رونق، آرایش

چیره‌دست = استاد، ماهر

قشر = پوسته ، پوشش

مجلّل = باشکوه

مهاجر = کوچ کننده

نگار = نقش ، تصویر

نوازش‌بار = پرنوازش

پرسش :

۱ ــ پاییز برای کار خود چه رنگهایی انتخاب کرد؟

۲ ــ پاییز درختان را با چه رنگی پوشانید؟

۳ ــ جنگل در رنگ آمیزی پاییز چگونه بود؟

۴ ــ پاییز بعد از جنگل به سراغ چه رفت؟

۵ ــ پاییز جانوران کوچک و پرندگان را چگونه نشان داد؟

۶ـ پاییز در روی سیمهای تلگراف و تلفن چه نشانید؟

۷ـ زمستان آسمان را با چه نوع ابری پوشانید؟

۸ـ زمستان چه رنگی برای رنگ آمیزی بکار برد؟

۹ ـ زمستان جای پای چه حیوانهایی را نقّاشی کرد؟

۱۰ـ چرا داوری در میان تابلوها دشوار بود؟

۱۱ـ خورشید سرانجام چگونه داوری کرد؟

تمرین:

ـ تشبیه‌هایی که در این جدول نشان داده شده است، در کدام جمله‌ها یا عبارتهای درس بکار رفته است. آنها را پیدا کنید و در جدولی مانند این جدول بنویسید:

جمله یا عبارت	چه تشبیه شده است؟	به چه تشبیه شده است؟
	تابش خورشید	نگاه
	روشن‌شدن و برق‌زدن تابلو	شاد شدن و تبسّم
	برف	لباس سفید
	زمستان	آدمی که کفش بزرگ و نرم پوشیده است
	برف روی درختان	کلاه سفید

ـ ده اسم و صفت از درس پیدا کنید و آنها را به شکل این جدول بنویسید:

اسم و صفت باهم	اسم	صفت
قطره‌های سرد	قطره‌ها	سرد

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ چرا نویسنده نوشته است: پاییز کاجها و سروها و صنوبرها را به رنگ خودشان باقی گذاشت؟

۲ ـ چرا نویسنده نوشته است: پاییز پرندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و کوشش نقّاشی کرد؟

۳ ـ چرا نویسنده نوشته است: زمستان گفت تا زمانی که من کارم را تمام نکرده‌ام خورشید نباید تابلو مرا ببیند؟

۴ ـ چرا نویسنده نوشته است: خورشید به نقّاشان گفت: هر چهار تن بنوبت نقّاشی کنید.

ـ کدام فصل را بیشتر دوست دارید، آن را وصف کنید و در نوشتهٔ خود از کلمه‌ها و تشبیه‌هایی که در این دو درس بکار رفته است استفاده کنید.

خود را بیازمایید (۷)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ شعر باران از زبان چه کسی گفته شده است؟

۲ ــ شعر باران، روز بارانی را در کجا نشان می‌دهد؟

۳ ــ به نظر شما «مرد فردا» کیست؟

۴ ــ در درس چهار نقّاش بزرگ، چرا نویسنده فصلها را به نقّاش تشبیه کرده است؟

۵ ــ در درس چهار نقّاش بزرگ، پاییز چه درختانی را به رنگ خود باقی گذاشت؟

ب) از میان این کلمه‌ها، صفتها را جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

باران، زیبا، دل‌انگیز، جنگل، شیرین، رفته بودم، بزرگ، کوچک، ابن‌سینا، نازک، حسین، گرم، مزرعه، گندم، سرد، سفید، دست، ضخیم، منیژه، خوب، چابک

ج) در هر یک از این شعرها چه تشبیهی وجود دارد:

۱ ــ با دو پای کودکانه، می‌دویدم همچو آهو

۲ ــ برق چون شمشیر برّان، پاره می‌کرد ابرها را،

۳ ــ جنگل از باد گریزان، چرخها می‌زد چو دریا

د) کلمه‌ها و ترکیبهای زیر:

قشر، دل‌انگیز، بالاگرفت، داوری، دریغ، جهان‌افروز،

از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ـ دانش‌آموزان دربارهٔ کتابهایی که خوانده بودند صحبت می‌کردند. گفتگوی آنها . . . .

۲- .   است که مردم این تابلوها را ببینند

۳- خورشید پذیرفت که بین چهار نقّاش بزرگ   کند .

۴- چمن در بهار منظره‌ای   پیدا می‌کند .

۵- خورشید   همه جا را روشن کرده بود

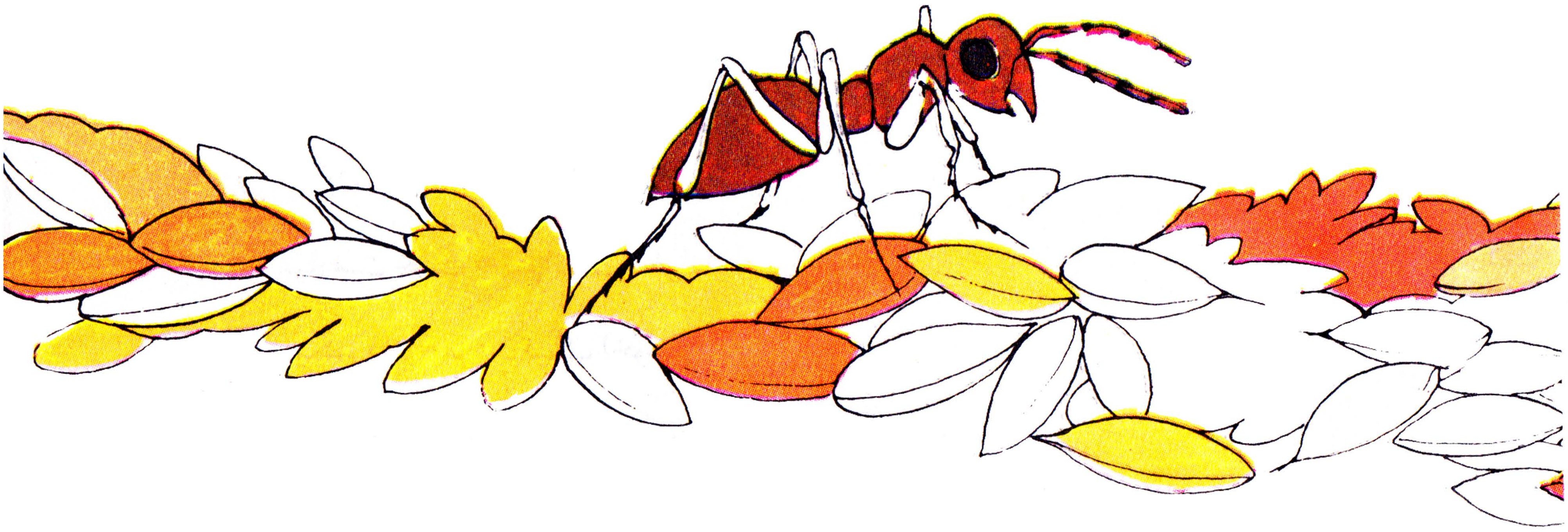
۶- در زمستان سطح رودخانه‌ها از   نازک یخ پوشیده می‌شود .



به حیوانات آزار نرسانیم

یکی* سیرتِ* نیکمردان* شنو — اگر نیکبختی و مردانه رو*
که شِبلی* ز حانوت* گندم فروش — به دِه برد انبان* گندم به دوش
نگه کرد و موری در آن غَلّه* دید — که سرگشته* هر گوشه‌ای می‌دوید
ز رحمت* بر او شب نیارست خُفت* — به مَأوای* خود بازش آورد* و گفت:
مُروّت* نباشد که این مورِ ریش* — پراکنده گردانم* از جای خویش

بوستان سعدی



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

انبان = کیسهٔ بزرگ از پوست گوسفند

بازش آورد = او را باز آورد

پراکنده گردانم = آواره کنم

حانوت = دکّان

رحمت = مهربانی

ریش . در اینجا = ناراحت

سرگشته = حیران، سرگردان

سیرت = خو، عادت

شبلی = نام مردی دانا که در قدیم زندگی می کرده است .

غلّه = گندم وجو و دانه‌های مانند اینها

مأوا = جا

مردانه‌رو = جوانمرد، بخشنده

مروّت = جوانمردی، انسانیّت

نیارست خفت = نتوانست بخوابد

نیکمردان = مردان نیک (خوب)

یکی در شعر «یکی سیرت نیکمردان شنو» = یک حکایت

پرسش :

۱ ـ شبلی از دکان گندم فروش چه به دِه می‌برد؟

۲ ـ شبلی در میان گندم چه دید؟

۳ ـ مور در میان گندم در چه حال بود؟

۴ ـ چرا شبلی شب نتوانست بخوابد؟

۵ ـ سرانجام شبلی مور را چه کرد؟

۶ ـ شبلی وقتی که مور را به جای خود می آورد چه گفت؟

۷ ـ این شعر از چه کتابی نقل شده است؟

۸ ـ بوستان چه کتابی است؟

۹ ـ «نیارست خفت» یعنی چه؟

تمرین:

ـ داستان درس را به نثر بنویسید.

ـ از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ـ شعر را حفظ کنید.

داستان کاوهٔ آهنگر

(۱)

ایرانیان قدیم از پدران خود داستانهایی نقل می کردند و به آنها علاقه داشتند. بسیاری از این داستانها را فردوسی شاعر بزرگ ایران در شاهنامه بشعر درآورده که تاریخ داستانی ایران است. داستان رستم و سهراب که سال گذشته خواندیم و داستان کاوهٔ آهنگر که در اینجا می‌خوانیم از این داستانهاست.

جمشید پادشاهی بزرگ و توانا بود. در روزگار او مردمان آسوده بودند و جهان چون باغ آراسته شده بود.

در اواخر پادشاهی جمشید بود که ضَحّاکِ تازی* بدنیا آمد.

ضحّاک فرزندِ امیری عادل به نام «مِرداس» بود. اَهریمن* که در جهان جز فتنه و آشوب کاری نداشت کمر به گمراه کردن ضحّاک جوان بست*.

چون ضحّاک پادشاه شد، اهریمن خود را به صورت جوانی خردمند و خوش ـ سخن آراست و نزد ضحّاک رفت و گفت: «من مردی هنرمندم و ُهنرم ساختن خورشها* وغذاهای شاهانه است.» ضحّاک ساختن غذا و آراستن سفره را به او واگذار کرد. اهریمن سفرهٔ بسیار رنگینی با غذاهای لذیذ و گوناگون آماده کرد. ضحّاک خشنود شد. روز دیگر سفرهٔ رنگین‌تری فراهم کرد و هر روز غذای بهتری می‌ساخت.

روز چهارم ضحّاک شکم‌پرور چنان شاد شد که رو به جوان کرد و گفت: «هر چه آرزو داری از من بخواه.»

اهریمن که در دنبال چنین فرصتی بود گفت: «شاها، دل من از مهر تو لبریز

است و جز شادی تو چیزی نمی‌خواهم. تنها یک آرزو دارم و آن اینکه اجازه دهی دو کتْفِ* تو را از راه بندگی ببوسم.» ضحّاک اجازه داد. اهریمن لب بر دو کتف شاه گذاشت و ناگاه از روی زمین ناپدید شد.

بر جای لبان اهریمن بر دو کتف ضحّاک دو مار سیاه رویید. مارها را از بُن بریدند. امّا فوراً به جای آنها دو مار دیگر رویید. ضحّاک پریشان شد و در پی چاره افتاد. پزشکان هر چه کوشیدند سودمند نشد.

وقتی همهٔ پزشکان درماندند، اهریمن خود را به صورت پزشکی ماهر درآورد و نزد ضحّاک رفت و گفت: «بریدن ماران سودی ندارد. داروی این درد مغز سر انسان است. برای آنکه ماران آرام باشند و گزندی نرسانند چاره آن است که هر روز دو تن را بکشند و از مغز سر آنها برای ماران غذا بسازند، شاید از این راه ماران سرانجام بمیرند.»



چنان بُد که هر شب دو مرد جوان | چه کهتر* چه از تخمهٔ* پهلوان
خورشگر* ببردی به ایوان* شاه | وزو ساختی* راه درمان شاه

در این وقت که جمشید پیر شده بود ضحّاک فرصت را غنیمت دانست و به ایران تاخت. جمشید تاب نبرد نیاورد و گرفتار شد.

ضحّاک سالیان دراز به ظلم و بیداد* پادشاهی کرد و گروه بسیاری از مردم بیگناه را برای خوراک ماران به کشتن داد. کینهٔ او در دلها نشست وخشم مردم بالا گرفت. یک شب که ضحّاک در کاخ شاهی خفته بود خواب آشفته‌ای دید. خوابگزاران* را به بارگاه* خواست و خواب خود را باز گفت. یکی از خوابگزاران گفت: «شاها، معنی خواب این است که روزگار تو به آخر رسیده و دیگری به جای تو بر تخت شاهی خواهد نشست. «فریدون» نامی در جستجوی تاج و تخت شاهی برمی آید و ترا از پای درمی آورد و در بند می کشد.»

از شنیدن این سخنان ضحّاک بیهوش شد. چون بخود آمد در فکر چاره افتاد. پس دستور داد تا سراسر کشور را بجویند و فریدون را بیابند و پیش او آورند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آراسته شده بود = زینت داده شده بود

اهریمن = موجودی که به عقیدهٔ ایرانیان قدیم همهٔ بدیها از او بود.

ایوان = کاخ

بارگاه = کاخ شاهان

بیداد = ظلم

تازی = عرب

تخمه = نژاد، اصل و نسب

خوابگزار = آن که خواب را معنی می کند.

خورش = غذا ، خوردنی

خورشگر = آشپز

ساختی = می‌ساخت

کِتْف = دوش

کمر به گمراه کردن ... بست = آماده شد که گمراه بکند.

کهتر = کوچکتر، مردم طبقهٔ پایین اجتماع

پرسش :

۱ ـ ضحّاک که بود؟

۲ ـ ضحّاک کی بدنیا آمد؟

۳ ـ به عقیدهٔ ایرانیان قدیم اهریمن که بود؟

۴ ـ به عقیدهٔ ایرانیان قدیم کار اهریمن چه بود؟

۵ ـ وقتی که ضحّاک شاه شد اهریمن چه کرد؟

۶ ـ اهریمن به چه مقصودی برای ضحّاک خورشهای لذیذ پخت؟

۷ ـ چرا اهریمن دو کتف ضحّاک را بوسید؟

۸ – وقتی که پزشکان از درمان کردن ضحّاک درماندند اهریمن چه کرد؟

۹ – ضحّاک چگونه پادشاهی بود؟

۱۰ – چرا کینهٔ ضحّاک در دلها نشست؟

۱۱ – یکی از خوابگزاران در بارهٔ خواب ضحّاک چه گفت؟

۱۲ – از شنیدن سخن خوابگزار چه حالی به ضحّاک دست داد؟

۱۳ – ضحّاک پس از آنکه بخود آمد چه کرد؟

تمرین:

– صفتهایی از درس پیدا کنید و در این جملهها به جای نقطهها بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱- جمشید پادشاهی ... و ... بود

۲- داستانهای قدیمی را فردوسی شاعر ... ایران بشعر درآورده است

۳- ضحّاک فرزند امیری ... به نام مرداس بود.

۴- اهریمن خود را به صورت جوانی ... و ... آراست.

۵- اهریمن غذاهای ... و ... آماده کرد

۶- روز دیگر سفرهٔ ... تری فراهم کرد.

۷- بر دو کتف ضحّاک دو مار ... رویید.

۸- اهریمن خود را به صورت پزشکی ... درآورد.

۹- ضحّاک سالیان   پادشاهی کرد.

۱۰- یک شب ضحّاک خوابی   دید.

– از روی شعر درس یک بار بنویسید.

– با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

توانا ، خردمند ، شکم‌پرور ، رنگین ، لبریز ، پریشان ، فرصت ، درماندند ، غنیمت ، بالاگرفت

– شعر درس را حفظ کنید.

– تعیین کنید هر کدام از این کلمه‌ها :

جمشید، پادشاه، بزرگ ، توانا ، روزگار، بود، آسوده، جهان، باغ، آمد، ضحّاک ، مرداس ، عادل، نداشت، اهریمن، خردمند، خوش‌سخن، آراست، می‌ساخت، مِهر، نمی‌خواهم، راه، سیاه، ماهر، مار، دانست، فریدون، بخواه، رنگین، سفره

فعل است یا اسم یا صفت. آنها را در جدولی به شکل زیر بنویسید:

فعل	اسم	صفت
دید	غذا	آشفته

داستان کاوهٔ آهنگر

(۲)

از ایرانیان مردی بود به نام «آتبین». زن وی «فرانک» نام داشت. فرانک فَرزندی زاد. او را فریدون نام نهادند. فریدون چون خورشید تابنده بود و فرّ و شکوه جمشیدی داشت.

روزی از روزها مأموران ضحّاک که در پی بخت‌برگشته‌ای برای مارهای کتف شاه می‌گشتند به آتبین برخوردند. او را ببند کشیدند و به جَلّاد* سپردند.

خردمند مامِ* فریدون چو دید — که بر جُفتِ اوبر* چنان بد رسید

روان گشت و دلخسته* از روزگار — همی رفت* گریان سویِ مرغزار*

به پیش نگهبانِ آن مَرغزار — خروشید و بارید خون در کنار*

بدو گفت کاین* کودک شیرخوار — زمن* روزگاری به زِنهار دار*

پدروارش* از مادر اندر پذیر* — وزین* گاو نَغزش* بپرور به شیر

نگهبان مرغزار سه سال فریدون را نزد خود نگاه داشت. امّا راز، پنهان نماند و به ضحّاک خبر رسید که فریدون از شیر گاوی در مرغزاری پرورش می‌یابد. ضحّاک مأموران خود را به دستگیری فریدون فرستاد. امّا فرانک آگاه شد و بشتاب به مرغزار آمد و فریدون را برداشت و از بیم ضحّاک رو به صحرا گذاشت و به جانب کوه البرز روان شد. در البرز کوه مردی به خواهش فرانک نگهداری و پرورش فریدون را بر عهده گرفت.

سالی چند گذشت، فریدون جوانی قد بلند و دلاور* شد، امّا نمی‌دانست فرزند

کیست. چون شانزده ساله شد از کوه به دشت آمد و نزد مادر خود رفت و از او خواست تا بگوید پدرش کیست و از کدام نژاد* است. فرانک رازِ پنهان را آشکار کرد.

فریدون چون شنید که ضحّاک پدر او و هزاران ایرانی دیگر را کشته است خونش بجوش آمد و دلش پر درد شد و آتش کین* در درونش شعله زد. رو به مادر کرد و گفت: «مادر، حال که ضحّاک ستمگر روزگار ما را تباه کرده* و این همه از ایرانیان را به کشتن داده است، من نیز روزگار او را تباه خواهم ساخت. دست به شمشیر خواهم برد و کاخ و ایوان او را با خاک یکسان خواهم کرد.»

* *

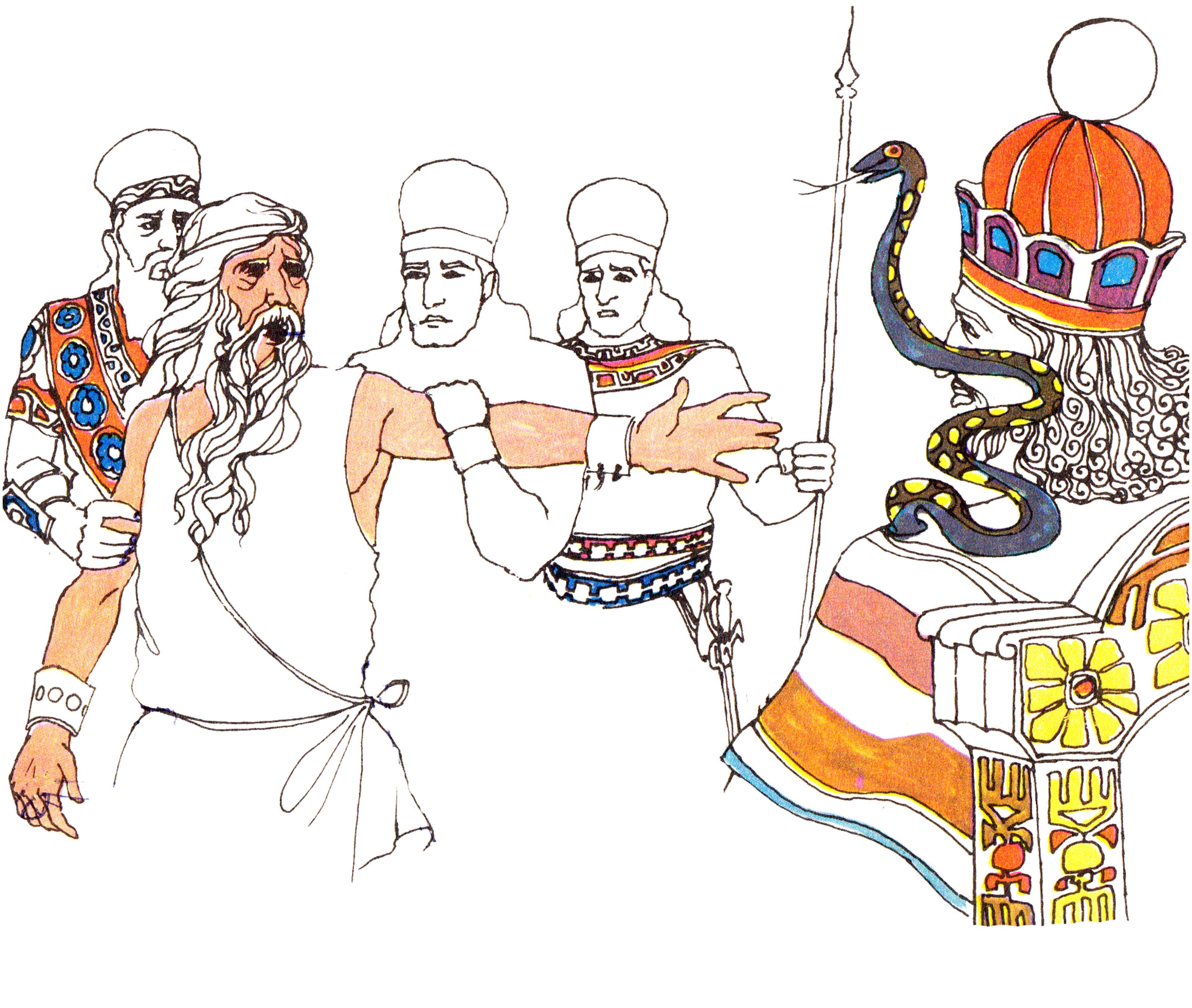
روزی ضحّاک فرمان داد تا بارگاه را آراستند. خود بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و دستور داد تا بزرگان شهر را حاضر کردند. آنگاه روی به آنان کرد و گفت: «شما آگاهید که من دشمنی بزرگ دارم که گر چه جوان است امّا دلاور و زورمند است و در پی برانداختن* تاج و تخت من است. جانم از اندیشهٔ این دشمن همیشه در بیم است. باید چاره‌ای جُست: باید گواهی نوشت که من پادشاهی دادگر* و بخشنده‌ام، تا دشمن بهانهٔ کین‌جویی* نداشته باشد. باید همهٔ بزرگان و نامداران* این گواهی را امضاء کنند.»

ضحّاک ظالم و تندخو بود. از ترس خشمش همه جرأت خود را باختند* و بر دادگری و نیکی و بخشندگی ضحّاکِ ستمگر گواهی دادند.

در همین هنگام خروش و فریادی در بارگاه برخاست و مردی آشفته و دست بر سر زنان پیش آمد و بی پروا* فریاد بر آورد که «ای شاه ستمگر، من کاوه‌ام،

کاوهٔ آهنگرم، عدل و داد تو کو؟ بخشندگی تو کجاست؟ اگر تو ستمگر نیستی چرا فرزندان مرا یکی یکی می کُشی؟ من هجده فرزند داشتم. همه را جز یک تن مأموران تو به جلّاد سپردند. من آهنگری تهیدست و بی آزارم، چرا باید از ستم تو چنین آتش بر سرم بریزد؟ چرا باید هفده فرزند من قربانی ماران تو شوند؟ چرا دست از یگانه فرزندی که برای من مانده است برنمی‌داری؟ »

ضحّاک از این سخنان بشگفت آمد و بیمش افزون شد. تدبیری اندیشید و چهرهٔ مهربان بخود گرفت و از کاوه دلجویی کرد و فرمان داد تا آخرین فرزند او را از بند رها کردند و باز آوردند و به پدر سپردند.



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اندرپذیر = قبول کن

باختند = از دست دادند

بارید خون در کنار = سخت گریه کرد

برانداختن = از بین بردن

بر جفت او بر = بر جفت او (جفت = همسر)

به زنهاردار = به امانت نگاه‌دار

بی‌پروا = بدون ترس

پدروارش = مانند پدر او را

تباه کرده = پریشان کرده

جلّاد = مأمور کشتن

دادگر = عادل

دلاور = دلیر

دلخسته = غمگین

زِمن = از من

کاین = که این

کین = کینه، دشمنی

کین‌جویی = دشمنی

مام = مادر (خردمند مام، یعنی: مادر خردمند)

مرغزار = چمنزار

نامدار = مشهور

نژاد = دودمان، اصل و نسب

نغز = خوب (وزین گاو نغزش بپرور به شیر، یعنی: با شیر این گاو خوب او را پرورش بده)

وزین = و از این

همی رفت = می‌رفت

پرسش :

۱ ــ آتبین که بود؟

۲ ــ سرانجام آتبین چه شد؟

۳ ــ فریدون که بود؟

۴ ــ فرانک وقتی که شوهرش کشته شد چه کرد؟

۵ ــ وقتی که ضحّاک فهمید فریدون در مرغزاری پرورش می‌یابد چه کرد؟

۶ ــ وقتی که فریدون شانزده ساله شد چه کرد؟

۷ ــ فریدون به مادرش گفت می‌خواهد چه کند؟

۸ ــ ضحّاک از بزرگان خواست تا چه را امضا کنند؟

۹ ــ کاوه که بود؟

۱۰ ــ وقتی که کاوه به بارگاه ضحّاک آمد چه حالی داشت؟

۱۱ ــ از فرزندان کاوه چند تن را کشتند؟

۱۲ ــ کاوه به ضحّاک چه گفت؟

۱۳ ـ ضحّاک پس از شنیدن حرفهای کاوه چه کرد؟

به این نکته توجّه کنید:

«فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جمله است. در این جمله در بارهٔ فریدون خبری داده‌ایم. «فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جملهٔ خبری است.

«فریدون چه کرد؟» هم یک جمله است، در این جمله در بارهٔ فریدون مطلبی پرسیده‌ایم.

«فریدون چه کرد؟» یک جملهٔ پرسشی است.

جمله‌ای که خبری را بیان می‌کند جملهٔ خبری است. در آخر جملهٔ خبری نقطه می‌گذاریم. جمله‌ای که در آن پرسشی باشد جملهٔ پرسشی است. در آخر جملهٔ پرسشی علامت پرسش (؟) می‌گذاریم.

تمرین:

ـ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ چرا فریدون می‌خواست کاخ و ایوان ضحّاک را ویران کند؟

۲ ـ ضحّاک چه صفتهایی داشت؟

۳ ـ چرا کاوه آشفته و دست بر سر زنان به بارگاه ضحّاک آمد؟

۴ ـ به نظر شما چرا ضحّاک از شنیدن سخنان کاوه بشگفت آمد؟

۵ ـ چرا ضحّاک از کاوه دلجویی کرد؟

ـ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید:

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جملهٔ خبری و یک جملهٔ پرسشی بسازید:

خردمند ، دلاور ، پرورش ، خروشید ، گریان ، بشتاب ،
بیم ، نژاد ، راز ، تباه ، باخت

مثال: خردمند

مادر فریدون زن خردمندی بود.

چه کسی خردمند است؟

ـ شعر درس را حفظ کنید.

داستان کاوهٔ آهنگر

(۳)

پس از آنکه آخرین فرزند کاوه را بدو سپردند ضحّاک به کاوه گفت: «اکنون که بخشندگی ما را دیدی، تو نیز باید نامه‌ای را که سران* و بزرگان در دادجویی* و نیک‌اندیشی من نوشته‌اند گواهی کنی.»

کاوه چون نامه را خواند خونش بجوش آمد. رو به بزرگان و پیرانی که نامه را گواهی کرده بودند نمود و فریاد برآورد که ای مردان ترسو و بی‌اراده، شما همه جرأت خود را از ترس این دیو ستمگر باخته و گفتار او را پذیرفته‌اید. من هرگز چنین دروغی را گواهی نخواهم کردوبه‌ستمگر، دادگر نخواهم گفت. سپس آشفته بپا خاست و نامه را سر تا به بُن دریدوبه دور انداخت وخروشان* وپرخاش‌کنان* با آخرین فرزند خود از بارگاه بیرون رفت.

چو کاوه برون آمداز پیش شاه — بَرو انجمن گشت* بازارگاه*
همی برخروشید* وفریاد خواند* — جهان راسراسرسوی داد* خواند
ازآن چرم کاهنگران* پشت پای — بپوشند هنگام زخم دَرای*
همان کاوه آن برسر نیزه کرد — همانگه زبازاربرخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست — که ای نامداران یزدان پرست
یکایک به نزد فریدون شویم* — بدان سایهٔ فرّ او بِغنَویم*

سخنان کاوه در دلها نشست. بازاریان و پیشه‌وران که از بیداد ضحّاک بجان آمده بودند در پی کاوه افتادند و گروهی بزرگ فراهم شد. کاوه با چرمی که بر سر



نیزه کرده بود از پیش می‌رفت و مردم در پی او می‌رفتند تا به درگاه فریدون رسیدند.

فریدون نگاه کرد و دید گروهی خروشان و پرکینه از راه می‌رسند و کاوهٔ آهنگر با چرم پاره‌ای که بر سر نیزه کرده از پیش می‌آید. فریدون دِرَفش* چرمی را به فال نیک گرفت. به میان ایشان رفت و به گفتار ستمدیدگان گوش داد. نخست فرمان داد تا چرم پارهٔ کاوه را به پرنیان* و زر و گوهر آراستند و آن را «درفش کاویانی[۱]» خواندند. آنگاه لباس جنگ پوشید و نزد مادر خود فرانک آمد که «مادر روز کین‌خواهی* فرا رسیده است، من به کارزار* می‌روم تا به یاری یزدان پاک کاخ ستم ضحّاک را ویران کنم. تو با خدا باش و بیم به دل راه مده.»

فرانک چشمانش پر آب شد. فرزند را به یزدان سپرد و روانهٔ پیکار* ساخت.

فریدون بر اسبی کوه پیکر* نشست و با سپاهی که از ایرانیان فراهم شده بود و دم‌بدم* افزوده می‌شدروی‌به جانب کاخ ضحّاک نهاد. وقتی که فریدون با سپاه خود به بارگاه رسید ضحّاک در شهر نبود. فریدون تخت ضحّاک را تصرّف کرد* و بر آن نشست. سپاهیان فریدون نیز در کاخ ضحّاک جا گرفتند.

ضحّاک چون این خبر بشنید چون گرگ برآشفت*. سپس سراسیمه بر اسب نشست و با سپاهی گران روی به جانب فریدون گذاشت.

چون ضحّاک با سپاه خود به شهر رسید دید همهٔ مردم شهر فریدون‌را به‌سالاری پذیرفته‌اند.

مردمان چون از رسیدن سپاه ضحّاک آگاه شدند یکباره بر آنان تاختند. سپاهیان فریدون نیز به یاری آمدند. از بام ودیوار سنگ و خشت چون تگرگ بر سر سپاه ضحّاک می‌ریخت.

سرانجام فریدون ضحّاک را گرفتار کرد و دست و پای ضحّاک را سخت به بند پیچید و او را بر پشت اسبی انداخت و به جانب کوه دماوند برد و در غاری زندانی ساخت.

آنگاه فریدون بزرگان را گِرد کرد و گفت خدا را سپاس که بر ستمگر چیره شدم. از من جز نیکی و راستی و آیین یزدان‌پرستی نخواهید دید. اکنون همه، خدا را سپاس گویید و به سرِ خان و مان* خود روید و آرام و آسوده باشید.

مردمان شاد شدند و فرمان بردند. فریدون بر تخت شاهی نشست و به داد و دِهِش* پرداخت. رسم بیداد برافتاد* و جهان آرام گرفت.

از کتاب داستانهای شاهنامه، شعرها از فردوسی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

انجمن گشت = جمع شد

بازارگاه = بازار، مردم بازار

برآشفت = خشمگین شد

برافتاد = از بین رفت

بغنویم = آسوده شویم

پرخاش کنان = در حال پرخاش کردن

پرنیان = پارچهٔ ابریشمی

پیکار = جنگ

تصرّف کرد = بدست آورد

خان و مان = خانه

خروشان = در حال خروشیدن، در حال فریاد کردن

داد = عدل

دادجویی = عدالتخواهی

درفش = پرچم

دم بدم = لحظه بلحظه

دهش = بخشش

زخم درای = پتک زدن

سران = بزرگان

شویم = رویم

فریاد خواند = کمک خواست

کارزار = جنگ

کاهنگران = که آهنگران

کوه‌پیکر = بزرگ مانند کوه

کین‌خواهی = گرفتن انتقام

همی بر خروشید = می‌خروشید

پرسش :

۱ ــ پس از آنکه آخرین فرزند کاوه را بدو سپردند ضحّاک از او چه خواست؟

۲ ــ چرا کاوه پس از خواندن نامه خونش بجوش آمد؟

۳ ــ کاوه به بزرگان و پیرانی که نامه را امضا کرده بودند چه گفت؟

۴ ــ وقتی که کاوه از پیش ضحّاک بیرون آمد چه شد؟

۵ ــ پس از آنکه مردم بازار دور کاوه جمع شدند کاوه چه کرد؟

۶ ــ وقتی که کاوه و همراهانش به نزد فریدون رفتند، فریدون چه کرد؟

۷ ــ فریدون چه چیز را درفش کاویانی خواند؟

۸ ــ وقتی که ضحّاک شنید فریدون بر تخت نشسته است چه کرد؟

۹ ــ وقتی که مردم آگاه شدند که سپاه ضحّاک به شهر رسیده چه کردند؟

۱۰ ــ سرانجام ضحّاک چه بود؟

۱۱ ــ وقتی که فریدون بر تخت شاهی نشست چه کرد؟

۱۲ ــ در شعر «همان کاوه آن بر سر نیزه کرد» منظور از «آن» چیست؟

۱۳ ــ این داستان از چه کتابی نقل شده است؟

۱۴ ــ شاهنامه را چه کسی سروده است؟

تمرین:

ــ از روی شعر درس یک بار با خطّ خوش بنویسید.

ــ جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چرا فریدون به مادرش گفت: «روز کین‌خواهی فرا رسیده است»؟

۲ ــ چرا ایرانیان گرد فریدون جمع شدند و به جنگ ضحّاک رفتند؟

۳ ــ چرا مردم بر سپاه ضحّاک سنگ و خشت پرتاب کردند؟

۴ ــ آیا به نظر شما فریدون حق داشت ضحّاک را به بند بپیچد و او را زندانی کند، چرا؟

ــ شعر درس را به نثر بنویسید.

ــ سه قسمت داستان کاوهٔ آهنگر را بدقّت بخوانید و خلاصهٔ آن را بنویسید.

ــ شعر درس را حفظ کنید.

خود را بیازمایید(۸)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ شبلی که بود؟

۲ ـ شبلی موری را که در میان کیسهٔ گندم دید چه کرد؟

۳ ـ تاریخ داستانی ایران در چه کتابی نوشته شده است؟

۴ ـ وقتی که فرانک نزد نگهبان مرغزار رفت چه گفت؟

۵ ـ ضحّاک از کاوه خواست چه نامه‌ای را امضا کند؟

ب) هر چند تا از این کلمه‌ها با هم، هم‌معنی هستند. هر دسته از کلمه‌های هم‌معنی را در یک سطر بنویسید:

ایوان ، بیداد ، کارزار ، کهتر ، شجاع ، ظلم ، خورش ، بارگاه ، کوچکتر ، کاخ ، ستم ، خوردنی ، پیکار ، نغز ، قصر ، خوراک ، دلیر ، خردتر ، خوب ، جنگ ، دلاور، نیک.

ج) به این جمله و جدول زیر آن توجّه کنید:

فریدون دلاور چه چیز را درفش کاویانی خواند؟

جمله	جمله خبری است یا پرسشی؟	فاعل	فاعل اسم عام است یا اسم خاص	صفت	فعل
فریدون دلاورچه چیز را درفش کاویانی خواند؟	پرسشی	فریدون	اسم خاص	دلاور	خواند

حالا شما هم برای این جمله‌ها جدولی مانند جدول بالا بکشید و آن را پر کنید:

۱ - آیا انسانهای نخستین شکارچی بودند ؟

۲ - بهار زیبا همه جا را به سبزه آراست

۳ - آشپز سفرهٔ رنگینی آماده کرد

۴ - ضحاک خواب آشفته ای دید

۵ - فریدون درفش چرمی را به فال نیک گرفت

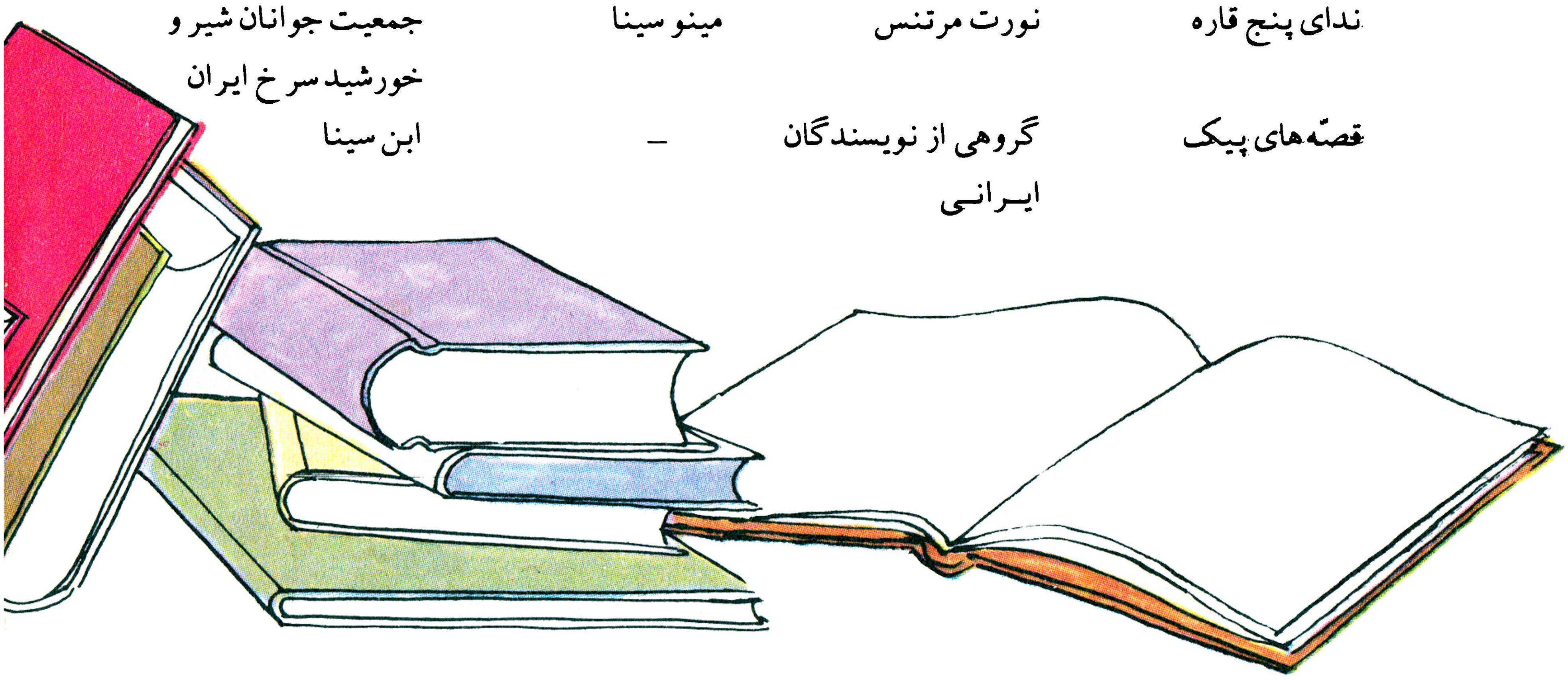
۶ - مردم فریدون را به سالاری پذیرفتند

۷ - چرا فرانک رازپنهان را آشکار کرد ؟

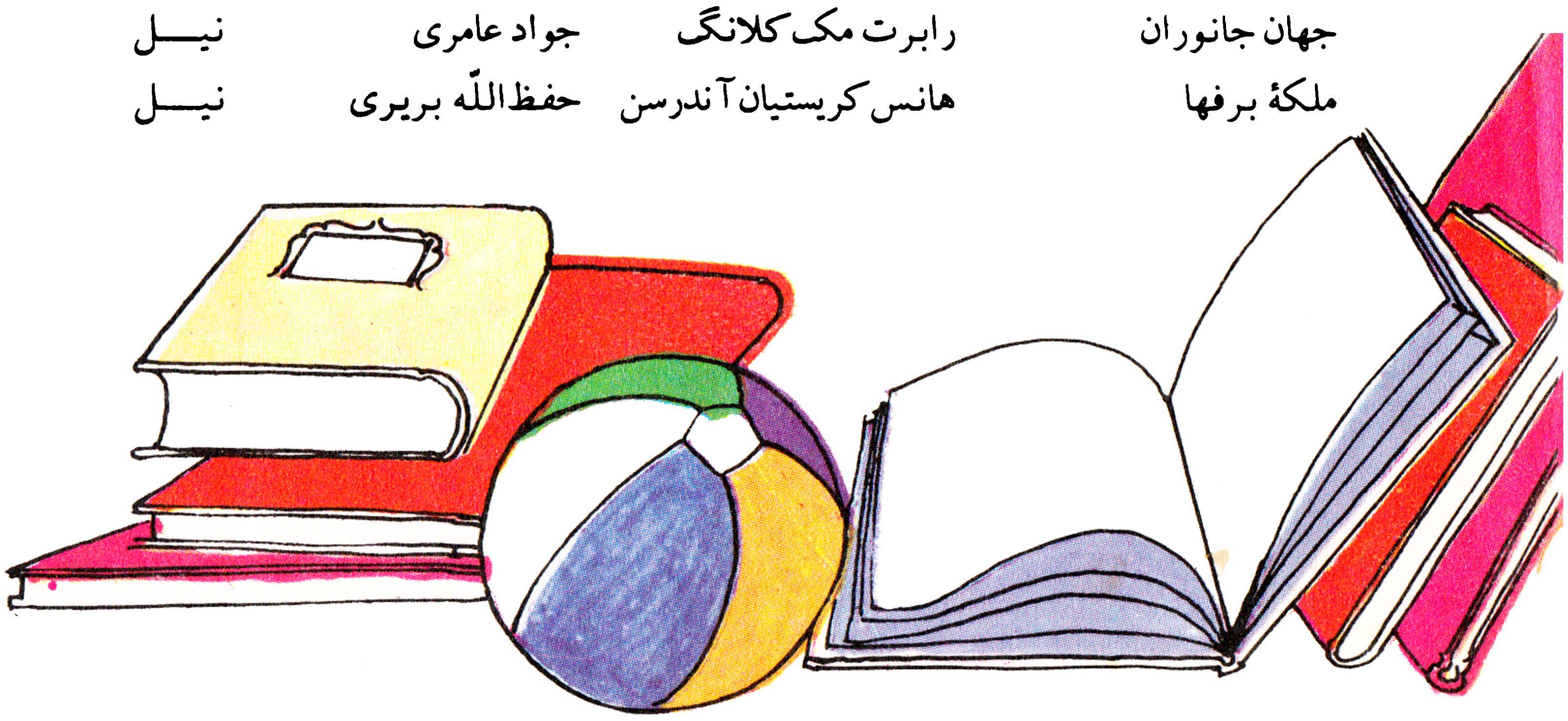
۸ - رازی بیمارستانی در ری تأسیس کرد .

کتابهای خوبی که شما می‌توانید بخوانید

نام کتاب	نام نویسنده	نام مترجم	نام ناشر
افسانهٔ باغ بهشت	هـ . لـ . آندرسن	اردشیر نیکپور	امیر کبیر
هایدی	ژوهناسپری	مهرداد نیکپور	نور جهان
قصّه‌های خوب برای بچّه‌های خوب	مهدی آذریزدی	—	امیر کبیر
بورکا و سگش تیاپا	ولتیستوف و بارانووا	گامایون	پروگرس
جمشید شاه	مهرداد بهار	—	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
داستانهای روسی	ا . لـ . یار یشنیکوا	روحی ارباب	بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب
ماکس و آدمکها	گیزلا بونزلس	زینت و مجید کشاورز	شرکت سهامی نبشته
داستان دوستان	تایزن و بوند	ساعدی	ابن سینا
ویکی سگ راهنما	مارگریت و هلن جانسون	—	نور جهان
ماکسیم کوچولو	استانیو کویچ	تفرشیان و باقرزاده	گوهرخای
همراه آفتاب	هارولد کورلندر	سیمین دانشور	کتابهای جیبی
میمون گلی کوچولو	کارلو کولودی	محمود کیانوش	اندیشه
آدمک چوبی	کارلو کولودی	صادق چوبک	گوتنبرک
افسانه‌های بلغاری	آنگل کارالی ایچف	قاسم صنعوی	نیـــل
ندای پنج قاره	نورت مرتنس	مینو سینا	جمعیت جوانان شیر و خورشید سرخ ایران
قصّه‌های پیک	گروهی از نویسندگان ایـرانـی	—	ابن سینا



نام کتاب	نام نویسنده	نام مترجم	نام ناشر
توسن بادپا	هنــری	امیر فرسود	سخن
داستانهای شاهنامه	احسان یارشاطر	–	بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب
قهرمانان کوچک	چند نویسندهٔ خارجی	مهری آهی	بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب
گل ارغوانی	–	روحی ارباب	بنگاه ترجمه‌و نشر کتاب
کوتولهٔ بینی‌دراز	–	مهدی نیکزاد	بنیـاد
جانوران کوچولو	یوگنی چاروشین	گامایون	پروگرس
داستانهای ملل مشرق زمین (۲ جلد)	بیستروف – پینوس – روزنفیلد	روحی ارباب	بنگاه ترجمه ونشر کتاب
جادوگر شهر زمرد	فرانک باوم	ابوالقاسم حالت	اندیشـه
چهره‌های درخشان تاریـخ	و. ا. دویت	خواجه نوری	حافــظ
بدن من	مهدخت دولت آبادی (اقتباس)	–	مرکز تهیهٔ موادخواندنی برای نوسوادان
سرگذشت نفت	ژالـ مران	جمیلهٔ صمدی	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
ماهی سیاه کوچولو	صمد بهرنگی	–	« « «
دور از خانه	نادر ابراهیمی	–	« « «
جهان جانوران	رابرت مک کلانگ	جواد عامری	نیــل
ملکهٔ برفها	هانس کریستیان آندرسن	حفظ‌اللّه بریری	نیــل



به امر مبارک شاهنشاه آریامهر

این کتاب به وسیلهٔ وزارت آموزش و پرورش تهیه

و از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با کمک سازمان برنامه

طبع شد تا در میان کلیهٔ دانش آموزان سراسر کشور توزیع شود.

استفاده کنندگان از این کتاب فقط پنج ریال که

منحصراً صرف مبارزه با بیسوادی خواهد شد می پردازند

سازمان کتابهای درسی ایران